

سپاون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق جمادى الاول
۱۴۰۹، مطابق اول شهریور ۱۳۸۸، شماره مسلسل ۹۵، سال دهم

Ketabton.com

به لب
به دل
دارم
حرف و نریزاد
خاطرناشاد
دارم

تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

حیوانات

کافیته نادره با انواع زیاده
بلاستیک نماند نظیر دزدان
دوستان شماست

آدرس
شهرنو مقابر مسجد جامع شیرپور



فروشگاه فقیرزی

جدیداً لوازم آرایشی، خوشبوین
عطریات، قوام بوتها، زمانه و
مردانه مدل جدید و تازه ترین
جیمپاز، زمستانه مردانه و غیره
را جناسر موه نیاز مشتریان
مخترم خود را به قیمت مناسب
عرضه میدارم.

با همکام مناسب بکلام
روزهای ما
سود از دست نماند



فروشگاه فرید

فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین
را جناسر از مشهورترین کمپنی های جهان

پنجشنبه فلیمبر داره نماز خوشی
شهریایخ پذیرفته میشود.

آدرس: شهرنو

مقابل سینما پارک

خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ
خوراکیه
های لذیذ -
قرطاسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانی
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شود

فروشگاه انور
وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً و
میخاید
وارد کننده
آدرس: تهران، خیابان تجاربانک

یما رامین ویدیو کست

بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پستی، کتی
هندی و ایرانی آماده فروش
فلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴



رهنمای معاملات

مهرسم آبادگار

خرید و فروش خانه و باستان کراس
ادرس: بین چهارراهی شهبان چهارراهی
انصاری، تلفون - ۴۱۶۶۸

فروشگاه مصطفی

جاده صالح تهران پارک شهر نو

رهنمای معاملات

روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و مـ و تر
ادرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۲۱۰۲۱

فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب نژاد
متخصص مقابل مسجد جامع یعقوب

شریفی ویدیو کست

ثبت هرگونه کست و فلمبرداری محافل خوش
آدرس: متصل رهنورانت آلی کایف

قرطاسیه فروشی ارزان

کارته نو تمسیر سنیهای اقبال

نورا که فروشی عبدالغفار

متخصص رهنورانت کسرفایف

رسولی ویدیو کست

نابترین کتھا لوستی را در فرمیدارد
آدرس: جاده نادر شهر نو، پلاک ۱۰۰

قرطاسیه فروشی عالی گلرکز

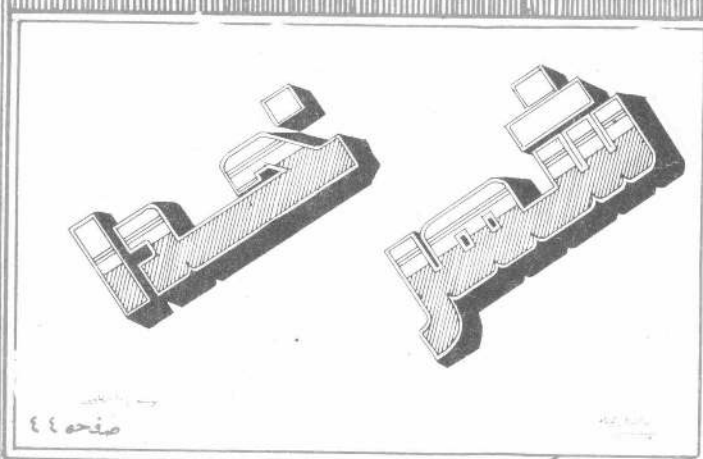
متخصص کلنیک مرکز

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین

عرضه میدارد. خوشحال میشه مقابل لیسسه سین کلی

رضادرماتون

سپاوون



سخناني
باعتبالله
فهميم نظاف
لابيو و تلويزيون

مینه دانسان په ژوندانه کې
۱۸ خ





افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول
۱۴۰۹ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

آيا بايد نشوند؟ مردان آيستن

صفحه ۲۸



را احدث با اخلاق
در قلمهای هندی

مدیر مسوول : دکتور ظاهر طنپین
تيلفون : ۶۱۹۰۲
معاون : محمد اصف معروف
تيلفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه ژورنالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر
بارق شمیمی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریںاب
شفیق وجدان

تیراز : ۳۰۰۰۰ نسخه
چاپ به وب انیت مطبعه دولتی قیمت
یک شماره ۳۰ افغانی
ادرس : کنړوون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک : (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان
بانک

ارت و کرانیک : روح الله نقیلسدی
شیخ سعید رحیمزاد
مسعود
خاطمی : کبیر ابروویسی نامی
ناپسی : محمد اسحاق خلیلی
بمبسی : واحد شاه نصیری
عکاسی : محمد گل رحمتیاب
شیر شاه اوبی ، شریک
لطیف و صابین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مضامینی که به اداره مجله موافقت
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکردند . نظریات ارایه شده
صرف نظر نویسنده میباشد .

دارالمستوفین یا دارالمجلس



گزارشی از مرستون

«خوش آمدید» این سخن را در حالی که به سر کجی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود - این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد.
درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرک هند یگر را به آغوش کشیده اند.
وقتی داخل محوطه مرستون میشویم و با باشندگان آن آشنایی پیدا میکنیم و در میان ما هم آشنایان بی سرنا و چیزندارانند که در این اجتماع دور هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند.

اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال، جوانان و پوسیدگان اعاشه و باطه میشوند. ۲۲۰ نامیل در مرستون زمین داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده می نمایند. ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما برآشده گانند. یکی از مسولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود:

«اگر غلط نکرده باشم اینجا مرستون است صرف برای گداها و فقرا نه برای دیوانه ها. پس چه باید کرد؟ وقتیکه مقامات مسول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند»

فرمودید مقامات مسول مگر این مقامات مسول غیر از شمال است؟ در طرز العمل کار ما مطابق برنسیب های مطرحه در اسما - سنامه مرستون ها جمع نمودن گداها بخیر کار خارتند و بی محل است. البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند. فعلا این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانماییم در آن صورت چه واقع خواهد شد؟

«پس راه حل؟»
راه حل اینست که با کمک نات و سیمی که وزارت محترم صحت عامه دارند (دارالمجانین) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند.
بودجه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟
«با تأسف باید گفت که از مدتی به این سو از بودجه خبری نیست - فعلا» خلاف برنسیب های صلیب سرخ ما را ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میاشت یاری مینمایند. در نزد لکسیونی از اوراق پذیرش مقامات در بریط موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام.

هرگاه
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟
«شما میدانید که در شمار افراد یک در مرستون زنده می دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف وقت لازم را ایجاد میکنند که دست ما از هردو تنگی است»

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلا به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید به این اقدامات بود. همینکه فعلا مانعیتونم زیاد تر گداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهم نیز ناشی از معضله جایی است.
«باشید سخن سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیرم. درین تعمیر که متصل در روزه رودی است - شعبات اداری جا دارند. با چند تن از مسئولین که سر میخوریم در میان ما که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرا آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته و عدوی از کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند. کلینیک ابتدای مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون

وقف کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کنوران جهت معالجه مریضان می آیند.
بخیرد یگر رالیلیه هاشمیکیل میدهند. در اینجا روان حسرت خوردند زنده می حکومت میکند. به اتاق نابینایان سر میزنم. اینجا خاموشیست. میشود تصور نمود که درد یا لوگها چه آسما و آرزوهای متباز است. شاید در اینجا بزرگترین آرزویشان این باشد. برای دیدن زشتی ها و خوبی ها. در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های و منزله و فرش گیم و یکمقدار ظرف موجود است. در اینجا نیز آرزوی مواد حیوانه میزند. کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حیده شده. تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان با شنیدن صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند.

به لیلیه انات سر میزنم اینجانب زنده می ادامه دارد. به چشمها که میبینی یا منامردی و رخ بی کسی را میخوانی. دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند. عدد بی معروف جاروب اند. دختر تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام را جلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لایزند. اوستاره نام دارد.
- ستاره جان میخواهی برای خود چیزی بیا می؟
- بی کسی هم در بدل بافت ای خاکت و صد افغانی میدد.
ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدد. اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه (۸۴)



از جاربوب کردنی بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده کسی می کنید و چقدر در کارهای خانه سهم میگیرید ؟

— مادر فامیل ۹ نفر زنده کسی میگیرم چون خواهرانم در کارهای خانه با مادام کمک میکند من کمتر در کارهای خانه سهم می گیرم . اگر چه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدهم بادل و جان خواهم بدهم .

— از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان است ؟

— والد چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که یک هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید .

— معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین ؟

— نه به هیچ صورت این کار را کرده ام ولی بدم می آید .

آشنی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :

شما با وجود سهم فعال تان در دروس مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میگیرید ؟

من با وجود ... درجه صنفی ، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب . به آشنی علاقه زیاد دارم .

— از کدام کارخانه بدتان می آید ؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید ، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بلند نمی شوم .

— برای چند نفر در فامیل آشنی می کنید ؟

— اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده آشنی می کنم .

دختران و

آیا در کارخانه

مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول پوهنخی زبان و ادبیات پوهنتون کابل :

شما در فامیل چند نفری زنده کسی می کنید و در کارهای خانه تا چه حد رسیدگی می کنید ؟

شش نفر اعضای فامیل ماست . در کارهای خانه هر چیزی که بوده رسیدگی کردم ولی به نظرم سهم گرفتن مرد ها در کارهای خانه باید مطابق مسئولیت شان باشد ، نه آنقدر که کلا شویی هم بکنند .

اول نفره ضد جاربوب

هایشه رناشاکرد صنف ده دال لیسه آمنه فدوی :

با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :

اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میگیرم . مادر فامیل هشت نفری زنده کسی میگیرم در آشنی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید .

سپران چه میگویند؟

سهم میگیرید؟

چی امن و کارخانه

مسعود کریم محصل سال سوم انستیتوت طب دندان :

شما تا چه حد در کارهای خانه رسیدگی می کنید ؟

— چی ! من در کارخانه هیچ سهم نمیگیرم اصلاً چرا سهم بگیرم مادر فامیل سه نفر زنده کسی میگیرم تمام کارخانه را مادرم و خواهرم اجرا میکنند .

— اگر آنها روزی بخانه نیاشند باز چی ؟

— هیچ اگر نان خوردم ظروف را به جایش میگذارم جای خواب تیت سیاشد تا مادرم بیاید .

خوب حالا که اینطور است بعد از عروس شما چی خواهید کرد ؟

وقتی عروس میگیرم که به کدام کسی نیاز داشته باشم یعنی کارهایم را اجرا کند و نه چراغ عروسی کنم ، بعقیده من کاملاً غلط است که زن و مرد هر دو مساوی در کارخانه سهم بگیرند .

کارهای مردانه

نجیب الله دکاند ارسینما بامیر :

— مصروفیت روزانه شما چیست ؟

— دکان ماه ، دکان برزخ ، فروش است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصروف کار استم .

ایاگاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میگیرید یا نه ؟

— مادر فامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده کسی میگیرم . معدر کارهای خانه مثل آشنی ، چوب شکستادن در زمستان برف پاکسی و آوردن سود ای بازار کمک میکنم .

پختن هوسانه خوب است

دیانا محصل سال دوم پوهنخی زبان و ادبیات پوهنتون کابل :

شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید ؟

با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه آنها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم .

زیاد پختن هوسانه و آشنی در مجموع خوشم می آید ولی از اتوکاری زیاد بدم می آید .

متخصص پختن شیر برنج

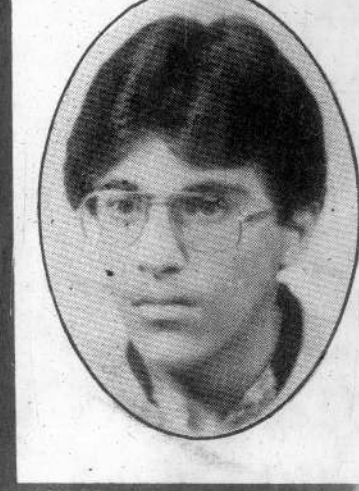
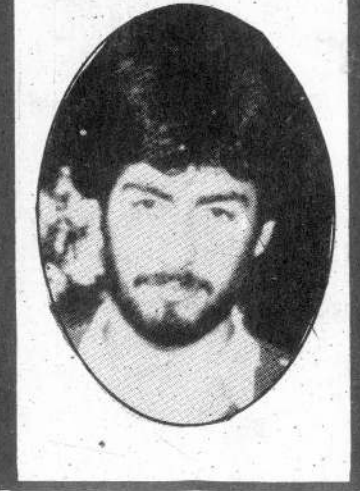
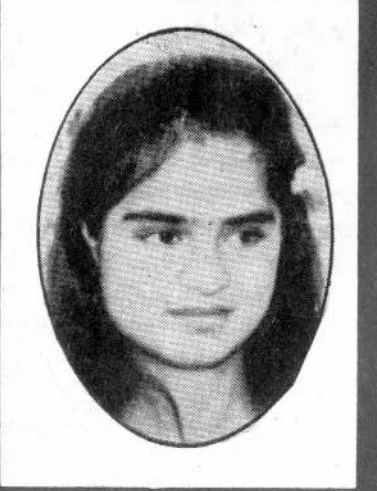
محمد عارف تنها سرایزلسوای راکت :

شما در فامیل چند نفر زنده کسی می کنید و در کارهای خانه چقدر وارد استید ؟

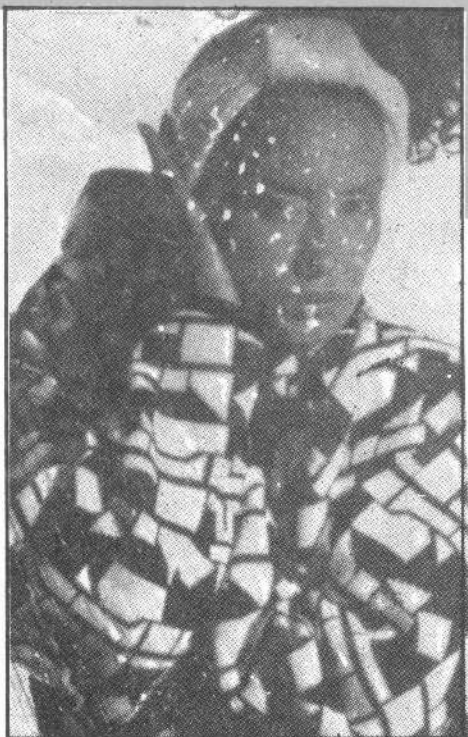
— مادر فامیل دو اوزده نفر زنده کسی میگیرم و در قسمت آشنی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادرم و خواهرانم در خانه نیاشند .

— پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید ؟

— چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیروا به نانوا سی بییم که از این هر دو کار خیلی بدم می آید . در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می رسانم و از روز مندم در اینده های نزدیک شامل پوهنخی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و مهربان برای مردم باشم ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند .



معموداوی په جاورد معفونی



هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیا والی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

تامتو فرانسوي ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدي وروستيو وختونو کې يو کتاب د ((اوازو)) په نامه خپور کړې دې چې د اکاډمې لوستونکو له تاوده هرکلی سره مخامخ شوې دې .

دادي د اوازو په باب او دا چې له علمي پلوه اواز څه شی . د فرانسوي ټولنپيژندونکی نظريو ته فوز نيمسو . هغه د دغې موضوع په هکله خپل نظريات د ((نيوتايژ)) د مجلې له خپريال سره په يوه مرکه څرگند کړې دي .

- اوازي تل او په هرځای کې موجودې وي . اواز د ټولنيزو اطلاعاتو يوه پخوانی شيوه ده او د ليک تر پيدا ايښت پوري د تماس يوازی شيوه گڼل کېږي . د مطبوعاتو . راډيو . سمعی او بصري د اطلاعاتو د وسایلو پيدا ايښت ونشو کولای چې د اوازي مخه ونیسي .

امريکايان يعنی هغه کسان چې د دويمی نړيوالی جگړې په کلونو کې موجود و اوازو د هغوې دارد و او ملکی کسانو په اخلاقي روحیه باندې منفي اغيزه کړې وه . لومړنی کسان روچې د اوازي په باب په زده کړه کې یې پيل وکړ .

اوليت او پوستن د دغه علم بنسټ ايښودونکی اواز داسې تعريفوي :

((هغه گومان چې له ستروپينو سره اړيکه ولري او د دې لپاره ټاکل شوې وي چې په هغې باندې باور وکړي اوله د قهقرو ارقامو پرته چې د هغې د رښتینتوب څخه نه منکوي . له يوې ژبې نه بلې ته ليزه کول کېږي)) بدي توگه . اواز تر ټولو لومړی هغه اطلاع ده چې پر باور او د پام ټينگه وي او هدف یې قانع کول دي .

۳۰ . شپوټانی امریکایي عالم لیکي : اواز له اقتراحې (بدیهه یې) اطلاع څخه عبارت دي او له پېژ بحث او خبرواترو د بهير نتیجه ده . پایله بل بهان اواز یوازی اطلاع نده . اواز د پېښو مشخص تعبیر او تفسیر او د هغې په باب له خبرو اترو او بحث څخه عبارت دي .

بله نظر هم شته دي او هغه دا چې : اوازي د يوډول رواني ناروغي په مانا او هم هغونی ناروغي . . . که اوازي تصدیق کېدای نشي . نو پر هغې باندې باوري مانادې او بدي کارکړی د لیونټوب نښې پرسي دي . نو لدې امله هغه کسان چې په اوازو باور وکړي

شاید اوازی
يو عفوونی
ناروغی وی

سباوون هنرمندان سال را انتخاب مینماید کارگردان فلم هنرمند سینما ممثل، آوازخوان و کمپوزیتور مورد علاقه تان کیست؟ نظر تان را برای ما بنگارید!

کورس مجله سباوون
پارسی ۶۷۱
مجله سباوون

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه
غځه اخیستل شویدی بداسی حال کی چی رسمی
ارقامود ۳۱ کسانو مړینه نیولې ده .
محواب ساده دي : په رسمی ارقامو باندې پا وړ
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په چرنوبیل
کی پېښ شوي له پېښې نه وروسته په لومړي اوونۍ
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هېڅ
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -
ورمېانو د هغه پار په باره کی هغه سپه لاندې
ایستلی او د وژل شوو ستر ارقام هم خپورول . هغو
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه
وړوانه وړله . خلکو په فرانسوي ورمېانو نه لدې امله
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی
استیشن غځه په پار کی وو اوله شلوکلونو راهیسې
هغوي د ناوړه پېښې په انتظار کی وو . پوي چاودنې
په پوځل سره ټولې اوازي او پارټیډ کړې .
موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاورخوا -
نرې د بی پېژندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -
انسان مخزتل د انډولیزو طرحو په لټه کی دي . چی
د بی نظم اولکو ورو پېښود یو والی امکان برابروي
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوښوو . د هغه
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنگه خپریږي . په هماغه
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گرمسی .
کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی
کی . د پوي موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -
هغوي له نظریاتوسره د پوځي کید وپاره د انسان
سپه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه
روانی خاصیت غځه په ښه توگه خبر دي .
اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځی چی -
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم
کس هیلی او پټی اند پېښی وي . محدودې اوازي
چې له حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي
د هغه چاله خواچی په هغو هېڅ باور نلري . -
خپریږي او تکراریږي .
خوکاله اوازه وه چی د ((مک - د ونالد)) د -
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له
چینجیو غځه جوړ وي . دا اوازه چی په هېڅ ډول -
نش کیدای چی رښتیاوي (د هغه سختی ځا رښ
له امله چی د خوړاکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم
د یو شمیر لگونکو د اند پېښی سبب شوه او هغوي
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه
کپړي .
فرانسوي ټولنپوه د دې پوښتنې په جواب کس
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش
لوبوي . داسی څرگنده کړه : سیاست له اوازي -
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لسو
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی غځه پټ ساتل
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له
هغوي غځه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د
جمهور رئیس پر رښتیا او سلامتیا باندې په رسمی
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر اړوند والی پوري
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام اړوند لانه

باتی په (۷۷) مخ

لمعللنه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -
تکثیرولو امکان برابروي چی د پېښو په رسمی تعبیر
با وړ نلري .
خود اوازه خپورول - د ډله پیزو هم (او هاسو)
نتیجه ده . اوازي موز ته نه د پردیو له لاري بلکی
د نزدې کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي
ته بی مانا دي . رارسنډي . خود دي واقعت چی
باید همیږی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي
شو . د مثال په ډول . د ((یومانیته)) ورمېانس
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د ((فگارو))
په ورمېانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه
معکوس دي .
هرکله چی انسان د پوځیو په رښتیاوالی شک او
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -
بد لیزې .
د اوازي منل او پر هغی باور - د هرانسان د
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک په اوازو باور
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اولسه
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه
کی د هغی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خواتمه پټی
نش او یا هم د رواغ وگټل شی . اوازي له رسمی
تعبیرونو څخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرگندول . واکمن
ارگانونه دي ته اړ باسی چی د هغوي په باره کس
خوله برانیزی . کیدای شی چی اوازي د پری کتوري
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د پوي موسسی
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د بر طرفس
ساه له بی تر لاس لاندې ده .
ولی اوازي په چټکی سره خپریږي .
- د دې لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي
باید پری خبرنشی . له همدې امله خلک هغه کوي
چی هغه د پیرز د خپلونز دي کسانو تر مینځ خپره
کړي .
موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز غځه زیات بو -
هیزې . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت
زیاتنږي چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو
چی د هغه خبروته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :
(جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لمر م
چی پخپلو سترگو چی ((دعا جل طی کد)) موټر چی
له . . . سیمی غځه تیریده . لیدلی دي)) پدې
صورت له شاهد پسته بل چا باندې باور کولای شو
زه همد اوس د خپرنوبیل په باره کی یو کتاب لولم .
زه له هغه څه سره چی هلته پېښ شونه . بلکی له
هغو اوازو سره چی د چرنوبیل په باب مینځ ته -
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله پیزو اطلاعاتو
د وسایلو له لاري خبرې شوې . موز د دې په باب
چی په چرنوبیل کی څو تنه له مینځه تللی . د عامه
انکارو نظر فوښتنه وکړه اوبه جواب کی واوریدل -

اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید]
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید ، زیرا بهترین منبع کلسیم است و با ماست وجود می آید دارای خواص بسیاری است : اولاً اغلب میکروها در برابر آن از بین میروند ، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سرایت کلوژوسیا زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند .
 - از بین سیلین قویتر : ماست از بین سیلین هم قویتر است . قبول نمی کنید ، بشما ثابت میکنم . بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی (باسیل تیفیک) هیچگونه اثری ندارد . ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد . میکروها با راتیفوسید و دیازنتری (اسهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند .
 میکروهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونسی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت و اسید لاکتیک ماست از بین میروند . در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد .
 - حافظ بدن : ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه ، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و - تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان - نهمفر ، کلسیم ، آهن و بیشتر ویتامین های مفید برای بدن مانند ویتامین (آ . آ) ویتامین (د . د) ویتامین (ب . ب) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر .
 - ماست بین سیلین غریبا : اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



مای شیرما

گزارشگر: صباح



قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعرما اند زمان ایستاد میسوی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را میبینی ، آدمهای یا پرهنه ، آدمهای خویس لباس ، آدمهای شاد ، آدمهای ناشاد ، آدمهای عصبانی ، آدمهای متحامل ، آدمهای زیبا ، آدمهای زشت ، آدمهای سفید پوست ، آدمهای گند مگون ، آدمهای سیاه پوست ، آدمهای گریان ، آدمهای خندان ، آدمهای قد بلند ، آدمهای قد متوسط ، آدمهای قد کوتاه ، آدمهای موکب ، آدمهای بی حیا ، آدمهای زین ، آدمهای بیخ ، آدمهای عاجز ، آدمهای چرت ، آدمهای بانظافت ، آدمهای بیخ ، آدمهای لاجر اندام ، آدمهای توجه را جلب میکند ، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند ، برای ما بخصوص زنده می آید ، آدمهای قد کوتاه مورد توجه قرار گرفته اند ، اینها آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانی خویستر میدانند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند . یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در عروسی آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است میگوید : ((او نهایت متحمل ، خوش سرپر خورده و انسان شریفی است . . .)) حاجی غلام حیدر که ۳۴ سال دارد میگوید : ((زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است . سالهای قبل کاکای پدرم نیز مانند من قد کوتاه بود . آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از اراد ان اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرویسهای بنج افغانستانی بالا شوم نگران میگویند ((برای اطفال اجازه نیست)) شاید او واقعا نداند که من من ۳۴ است . درته و بالا شدن موثره های کلان کمی معضله دارم ، نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است . تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم چوکی و میز ویژه بی ترتیب و فرمایند . اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده .
 غلام حیدر مورد بیست واقعا خوش برخورد و بی تعارف ، صدای - نغایت ناز دارد . از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار نفسر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است میگوید : ((وقتی که برایم بخوام در ریشی سرتا با بسارم یکم متر که بگلی کامس است)) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است . در مورد از و اجس میگوید ((تا زمانیکه کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروسی نمیکنم)) به امید آنروز که چنین دوشیزه ایده آل حاجی صاحب پیدا شود و در تغییر آن زود تر پیدا شود و پگرفسد کوتاه ها را میگیریم .
 یکی از شناخته شده کوتاه های شعرما هم آقای غلام سخی افشار اند . ایشان مدتی در کوهن ریاست تأمین احتیاجات استند . نهایت خوش برخورد ، صمیمی و شوخ مشرب . غلام سخی میگوید : ((من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است)) و چگونه شوخی ادامه میدهند : ((تازه حال یکبار از دو واج نموده ام . شکر الحمد لله نمره از واجم شمر - فرزند بلند قد مانند مادر من است)) . همکاران همه به او احترام قایل اند . زیاد دوست دارند . قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم به قدم اندازه قدش از یکمتر و سه سانتی تجاوز نمیکند . نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره میباشند ، دستا من نیز کوچک اند ، میگویند برادر مرحوم اسرار اندام کاملاً نورمال برخورد کرده ، منیسر و بی از همکاران او میگوید : ((در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران مایکی است ، تمام خوبی های دارد ، کثر عصبانی میشود ، همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند))
 بی همکار دیگر میگوید : ((غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد)) .
 از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد :
 - ((من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم ، با اراد ان اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که دامنگیر همه همکاران ما است)) بقیه در ص (۶۳)

به دنبال افتخادها

به لب حرف و به دل فریاد دارم

رخ تو خاطر نامشاد دارم

دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی تبدیل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از مساحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و سئوالات بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارشش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشورث ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همانطور که استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا می‌قل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پیمان قرار دهد و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهد محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز ارباب نمی‌گذارند. بهر حال، بخواهید برسید تا فرمان‌برار فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا و درجه سه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده ی موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزگار است ایستادگی

تهه كنده ح نر

ك

گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میهد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین میگریزید و در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میهد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز به زمین میگریزید و در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که



معمورترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لینناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از من ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و او اکنون زیاد از صد پسر و دختر، نواسه و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه سعم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیان ندیده تا اندازه ای که

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص من و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار از رقم دوسم آنان رازنان تشکیل میدهد.

علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دوسم اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۰۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشک را دارند.

سال زود ترمییرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطانی شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که به سگرت کشان پیشنهاد سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشک شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

امریکایی را بخود معطوف داشت. والتر هد سن که ۴۲ سال دارد از یارک است و طی ۱۸ سال گذشته برای اولین بار به راه رفتن شروع کرد، زیرا باهای او نمیتوانست وزن بدن اش را که به ۴۰۰ کیلوگرم میرسد بردارد. در یازده ماه گذشته هد سن توانست زیاد از ۲۱۷ کیلو وزن خود را بکاهد و این معجزه فقط با رعایت یک رژیم ساده غذایی دست داد است. هد سن زیاد تر روزها را با نوشیدن آب بسر میرساند و هفته دو بار سیب باغذایی که از سیب و پیاز ساخته شده صرف مینماید. این تهرمان وزن میگیرد در نظر دارد وزن خود را به ۸۲ - ۸۰ کیلوگرم کاهش دهد و بعد به سفر و سیاحت برود از آنجا که نصف عمر خود را در منزل سپری کرده است.

مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آور تر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در یاد آور شدند تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولده سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراس لندن میگوید رسید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

ک

ک

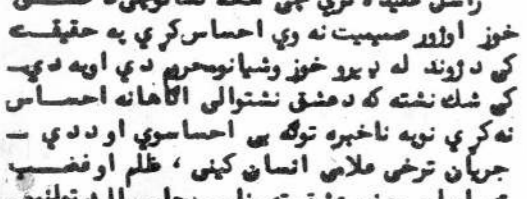
اقامه دعوی خانم علیه شوهر

روبین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین نهرمان سنگین وزن یکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن روبین گیفتز

به دزدی پول بکسر معروف جهان شهم شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی پایه و اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوا بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوی مایک تیون - ادعای روبین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکتوس خوانده است.

مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پتوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له مننه وړي . . .
 ((د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومسای کېدو وڅخه یواحد وجود منع نه راجسي .
 طبیعت انسان یوازي ژوند کولو ته نه دي جوړ کړي لکه چې انسان لکه و کونښونو او هڅوته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسي فریزه لکه څنگه چې باید ارضایي کړي او ترهښي پوري چې نارینه او نینه د وار په توله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه اړخاګزي .
 راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږ وښایونو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اګاهانه احساس نه کړي نوبه ناخبره توګه یې احساسوي او د دې -
 جریان ترڅو ملامت انسان کینی ، ظلم او فحشپ ته رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د تولدو -
 هانوله نظره لري نه دي اړکه له بامه لري پاتې شي نراوښمه په ونه کړای شي خپلی طبیعتي ودې ته ورسېزي زیاتره نارینه او نینه چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطنی سره لکه عشق احساسوي خوږ تجربه کله کسانو ته د جنسي جاذبې له مخې مشکل کار دي -
 مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو -
 شرایطو کې روتل شوي وي صدق کوي که وفادار ويوې نجلې ته ترهغه پوري چې مېړه کوي پاکره پاتې شي نو هڅوته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .
 برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره نه ده که ازاده پاتې شي د معرفت او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو ځکه چې ماشوم لوی شي نو پېسار ژوند ډگر تېر کوي له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا ادرولی کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دې بلکې په دې اساس چې پېلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسي اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی میزان ښوولای وي او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وېستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولای شي په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسي نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپوري اچولی دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت او پورته والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او

راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وېستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولای شي په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسي نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپوري اچولی دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت او پورته والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او

راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسوهرو ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحي اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د وانګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي . د زیاتو ښه وړانو نهمرو له تجربو سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وېستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولای شي په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسي نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپوري اچولی دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت او پورته والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او

راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسوهرو ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحي اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د وانګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي . د زیاتو ښه وړانو نهمرو له تجربو سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وېستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولای شي په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسي نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپوري اچولی دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت او پورته والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او

راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسوهرو ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحي اوجسې اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د وانګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي . د زیاتو ښه وړانو نهمرو له تجربو سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خوږه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په مینوتولونو کې زیات او په مینو کې لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتورانو چې معشوقې درلودې او -
 هغوي یې له کاره وېستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .
 په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقي سرې کولای شي په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .
 راسل یادونه کوي چې عشق د جنسي نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وړانو نهمرو په ژوند یې سپوري اچولی دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت او پورته والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او



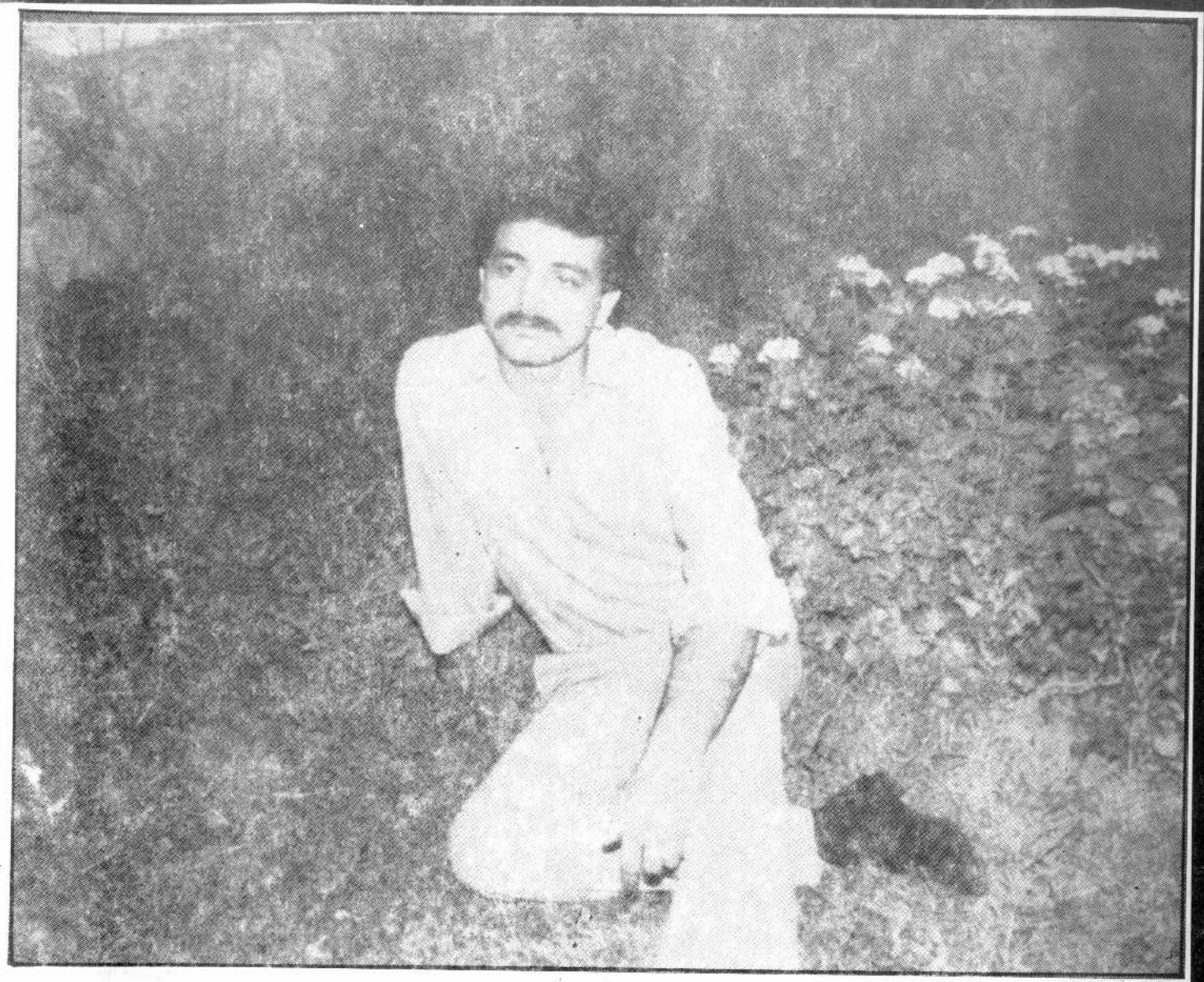


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر
اند از می کند کسی را نمی یابند
از سر مجبوری عبد الله نعم را که
هنوز نطق شناخته شده پی
نیست در حالی موهظف به خوانش
اخبار آن ساعت می کند که درست
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی
است. عبد الله اخبار را شایسته
باد لهره و احساس گنگی که
نمیداند خوشی است یا غم
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد
همه برایش تبریک میگویند.
تصادف دوم اینطور واقع
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده
نطاقان اخبار خوان تلویزیون
رانقطه برای رادیو بنگد از نصد
و چهره های جدیدی را از طریق
تلویزیون معرفی دارند. و همین
بقیه در صفحه (۹۴)

روزیکنبه یکی از روزهای ماه
جوز است. ساعت ۸ صبح است که
ایشته میکرونون نشر مستقیم قرار
میگیرد. چراغ استند بیروشن
می شود و او در حالیکه تمام
حواش را بالای متن اخبار معطوف
داشته آغاز می کند. معمول است
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی
دارند. او بدون کوچکترین مکسی
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰
و همینطور ادامه میدهد. هنوز
اخبار ختم نشده که یادداشتی
برایش میرسد که در آن ذکر شده
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه
است. گوینده تازه نفس به
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا
کرده و در ختم میگوید: با عرض
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ است.
وقتی از استند بیرون می شود
متوجه این میسازند که برای بار
دوم هم اشتباه کرده است.
این روزی که از خالره ترین
روزهای دوران نطقی عبد الله
نعم بود.
دو تصادف جالب برای عبد الله
نعم اتفاق می افتد که سیرکسار
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.
یکروز هم در حالیکه دقایق کوتاهی
برای نشر اخبار باقیست، نطقی

سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

صدای مردم و بیان خود

درد ملیزهای سیاست



مجله سپهرین با نشر این مقاله
بسی آنکه وارد سیاست
شود، مطالب دلچسپ
و جهان سیاست را برای خواننده
گمان آرد که دارد. امید و آرزو
در مضمون مقاله در زمینه
سیاست را پدید
رساند.

برنامه ریزی عمومی

وس خواهد و وسایل تولید به جای
ملک فرد، ملک جامعه شود.
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا
کند، به جای آنکه مالکیت فردی
تعداد مورد وسایل تولید کارخانه
های بزرگ از میان برداشته شود
الغای مالکیت فردی در مورد
همه اموال و همه وسایل زندگی
اشخاص که محیط زندگی آنان
را تشکیل می دهد، و در مورد

کارل مایهوس (۱۸۸۲ - ۱۹۶۹) فیلسوف شهیر
آلمانیست. سیاست آلمانی این مطالب را
در حدود ۱۹۶۶ میلادی، یعنی در زمانی
نوشته است که از سوسیالیسم بیش از
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین
وجود نداشت. اما اکنون برخی از این مسایل
از دستگاه های تازه ای مورد بحث قرار میگیرند.
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد
بود.

مسکن و آثار روحی و معنوی که برای
انفراد و خانواده های منزله قرارگاه
هستی زندگی است، و فرد
نیروی جنبش زنده گی خود را
از آنها کسب می کند، چهره نا
و ماهیت خود را در آنها منعکس
می سازد و لغو می گردد؛ و این
بدین معنی است که در نهایت شخصی
هر فردی با افعال می شود و شرایط
ادامه تحول تاریخی هستیش
ناجود می گردد.

سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف های
کیفی، عدالت وظیفه است.
کراه رسیدن به آن بایمان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هواد هوس فردی
حمایت می کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می شود.
در حالیکه سوسیالیسم می خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.

سوسیالیسم بالیبرالیسم
مخالف است و می خواهد امور
انسانی - به جای آنکه در میدان
رقابت آزاد و بازار آزاد تابع
بازی و عمل و عمل نیروه ها
باشد، و در برابر فریب بختی
بی احتیاجی نشان دهد. از راه
برنامه ریزی نظم بیاید مطلق
انگاشتی این خواسته بدین
معنی است که به جای برنامه
بقیه در صفحه (۷۳)

سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف های
کیفی، عدالت وظیفه است.
کراه رسیدن به آن بایمان ندارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هواد هوس فردی
حمایت می کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می شود.
در حالیکه سوسیالیسم می خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.
سوسیالیسم با سرمایه داری
(کاپیتالیسم) مخالف است



قلند اد کرد. قدرت شوروی، اداره
حزبی و اقتصادی روی اصول
و موازین وفاداری به رهبر
به پیش میرفت و رشد میکرد.
با ارائه شرح مختصر در باره
این مساله بخرنج چنین بنظر
خواهد آمد که ستایش شخصیت
ستالین بدون اندک مقاومت
بمیان آمد و راهش را به اساسی
باز کرد. این از واقعیت به دور
است. گارد سابق حزب که از
آزمون مبارزات شورونو الهیهای
مخفی موفقاته بدرآمده و همیشه
سلطنت استبدادی تزارها گانه
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد
ناجود می سازد. یا این مساله
بقیه در صفحه (۸۸)

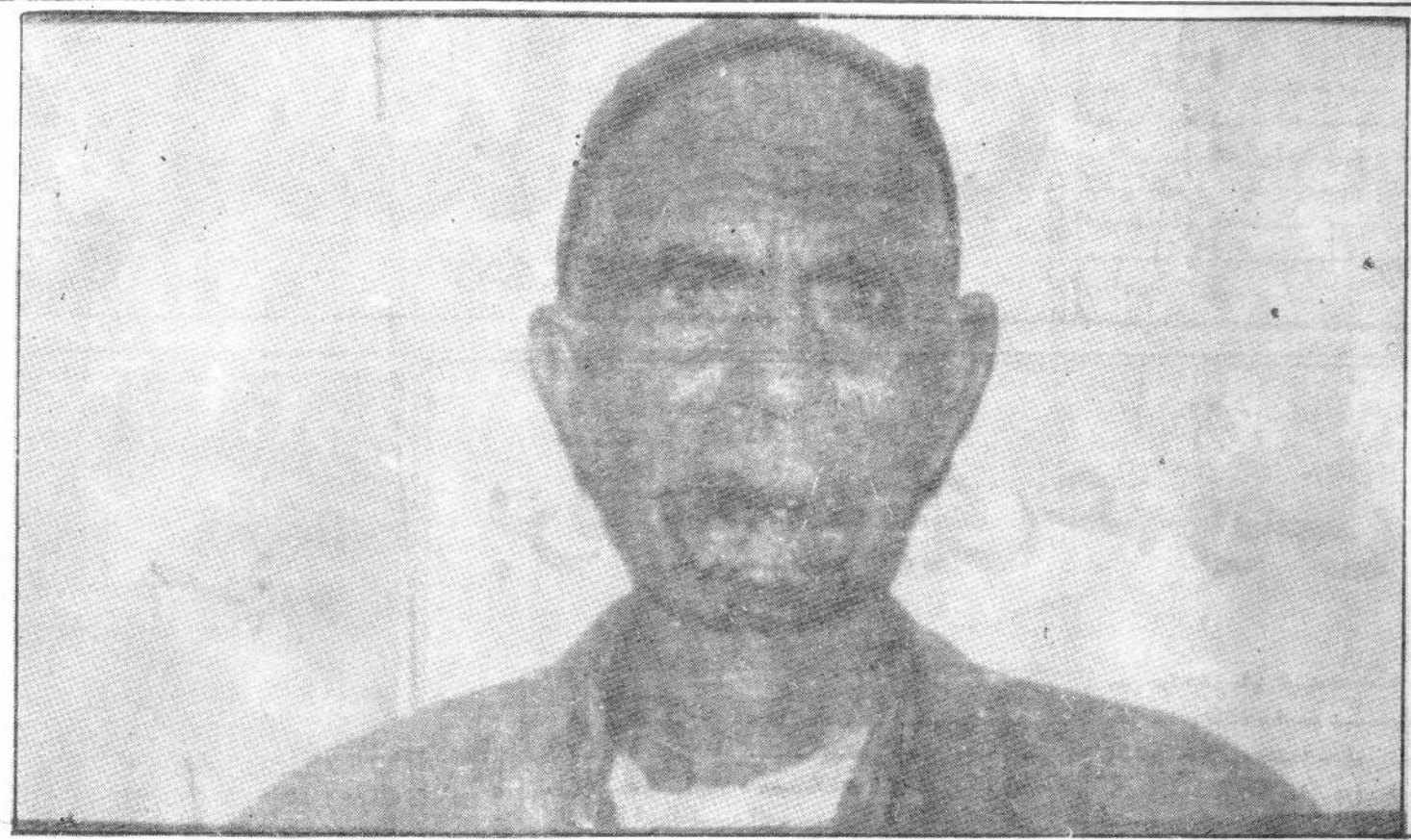
ستالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سپهرین

ولی واقعت امرچنان بود که
ستالین هی چگونه اختلاف عقیده
را تحمل نمیکرد. ستالین
اختلافات و تناقضات کاملاً
طبیعی را که از اشخاص دارای نظر
مشترک سرچشمه میگرفت،
نمیتوانست بپذیرد و این افراد
را بوسیله مناقشه و منطق نه بلکه
از طریق فشار قدرت فردی از سر
راه خود دور ساخت.
ستالین بعد از احراز قدرت -
بزودی روش رهبری جمعی نشین
را کنار گذاشت و در مورد مسایل
مهم و مهم سیاسی، اقتصاد و
و نظامی صرف شخص خود تصمیم
میگرفت. او خود ش را از حزب
و کمیته مرکزی آن بالاتر قرار داد،
از کنترل و نظارت آنها کارروفت
و خود ش را بر سر زهرگزنه اقتصاد

همینکه در باره پرستش
شخصیت ستالین حرف میزنیم
نه تنها ستایش بی حد و حصر
و بمنزله معبود رساندن رهبری
را با قدرت مطلقه بیاد می آوریم
بلکه یادی از ریفارماسیون روابط
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور
سوسیالیستی و استقرار رژیم
با قدرت فردی که روی قدرت
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار
بوده در ذهن ما زنده میشود.
ستالین با احراز است منشی
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست
اتحاد شوروی تمام قدرت را در
دست خود گرفت. در واقعیت امر،
پست و انتخابی بود و طبق اصول
حزبی و موازین اخلاقی نظریات
او بعنوان منشی عمومی نمیتوانست
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود





پروفسور ظاهر اجماعی

نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی و دوکتور عبدالغفور قادی امر دیار صنعت ستوما تولوژی آن شفاخانه، در این زمینه به پرسش های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

پروفسور چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، امراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بمانزید که علت بیماری سرطان نزد مرض شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مریضان که سال مثلاً بالاتر از سن ۴۵ ساله که مدت دوام دار و به مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین مریض علی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصور به چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبخته و تیبیاکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخه مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این تیبیره مرضی بیترتیب کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس:

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایش از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از معاب شدن به مرض همانا ترک نصور است. ثانیاً که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شانرا تسف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگران نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بنا بر امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشانند.

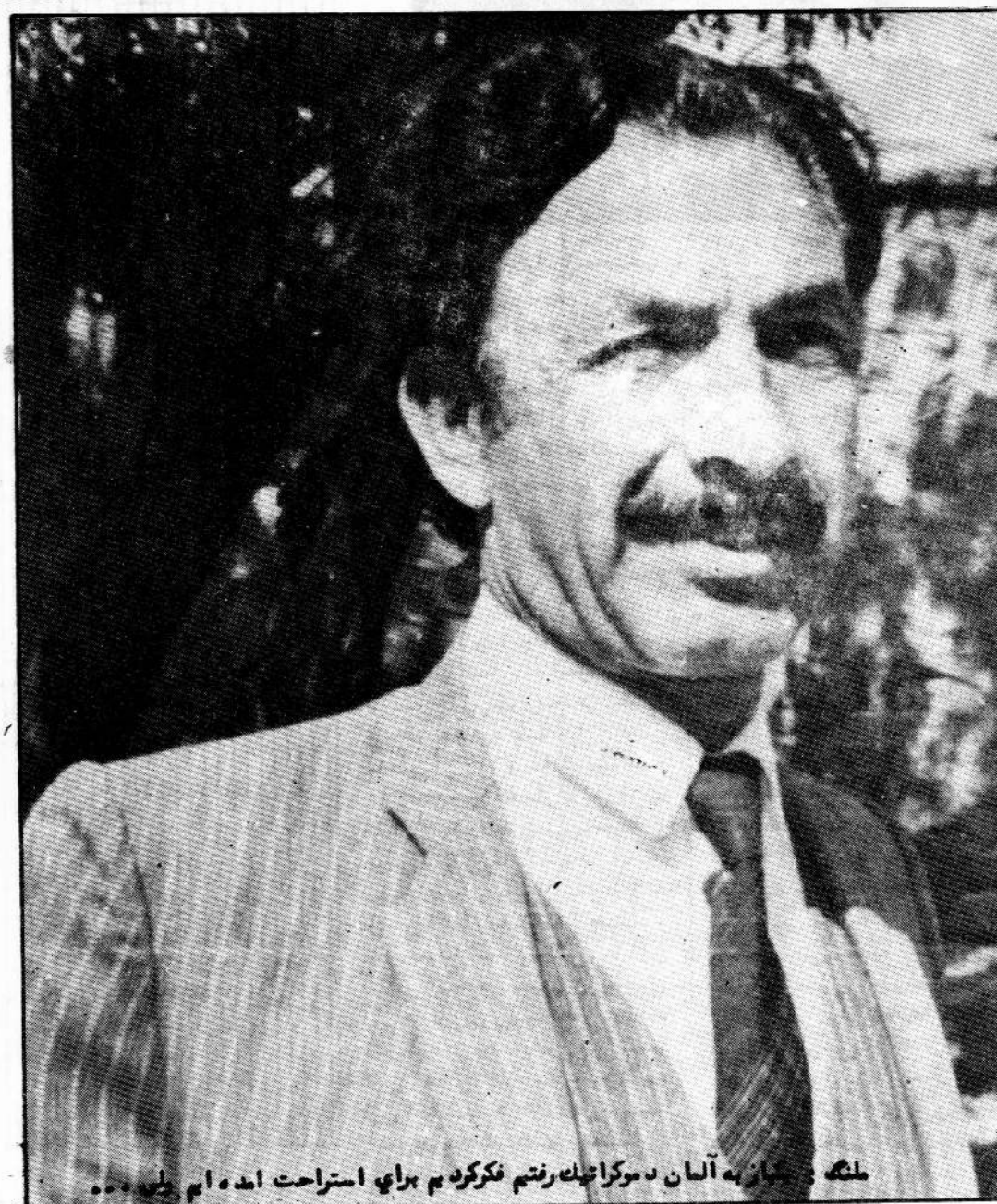


سرطان زبان کو دید

نصور سبب

سجده طرایی

افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم
محسوب ميشود ؟
- : ضمن کارهاي هنري
تان سفرهايي هم بخارج از کشور
نموده ايد يا خير ؟
- : بل من سفرهاي زيادي
در خارج از کشور براي اجرائي
کنسرت ها داشته ام. از جمله
به کشورهاييکه سفر نمودم لم با
اتحاد شوروي ، چکوسلواکيا
المان دموکراتيک ، سه چارماتيه
پاکستان ، ايران ، چين رانم گرفته
ميتوانم .
- جالب ترين وير خاطره
ترين سفرتان در کدام کشور جهان
بوده ؟
- جالب ترين سفر هنري لم
در سال ۱۳۰۹ به المان دموکراتيک
بوده که مادرين گروپ ۴ نفري
بدون دانستن اينکه در کدام
فستیوال موسيقي شرکت مي کنيم
بنام تفريح ويک ديدن از المان
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که
دانستم هنرمندان افغانسي را
براي شرکت در فستیوال خواسته
اند وما بدون کدام آماده گی قبلي
خوب درخشيدیم و زياد هم تشويق
شدیم که جالب ترين سفر
از جمله همین سفر بوده است .
اگرچه در هر کشور يک کنسرت
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق
وتحسين شده ام . ولي در پايان
همين فستیوال لقب (پنجه طلايي)
بقيه در صفحه (۹۴)

ملنگ و همکاران به آلمان دموکراتيک رفتيم فکر کردیم براي استراحت آمده ام ولي ...

صاحبه کننده : پلدا

ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنری و خاطراتش قصه میکند

هنري ام به جز کاکام ، رهنما ي
دیگری نداستم ولی نواختن زیر
بغلی را صرف در محافل فامیلی
و شخصی خود ما وقتیکه کاکام
می نواخت ومن هنوز طفل خورده
سال بودم با حیرت به
انگستان اود تفریح شده و سرانجام
توانستم روزی زیر بغلی بنوازم .
- بزرگترین دست آورد
هنري تان چه بوده است ؟
- بهترین دستاورد
هنري ام عبارت از : آموختن
هلر ، هنرمورد نظم برای شاگردانم
میشود .
یعنی خوشبختانه توانستم
در مدت کارهاي هنري ام شا -
گردانی داشته باشم . از جمله
غلام محمد بسم رانم گرفته
میتوانم .
جای خوشبختی است اینکه
مدت سه سال به این طرف
من در لیسه موزیک تدریس میکنم

هزاران هزار گل دست رنگین
وزیبا که سرایش را صیبا نه
در بر داشت برهاند . . .
در پايان همان فستیوال
بود که زیر بغلی نواز با استعداد
وی مثال افغانی با انتخاب
لقب " پنجه طلايي " را که مردم
نثارش نمودند کسب نمود .
واما ملنگ کیست ؟ چه رمزي در -
انگستان هنر آفرینش نهفته
است که این همه شور و آفرینند و -
دلها را گرم کند ؟ با پس
برش ها به محل کارش رفتیم
**
از آنجاییکه من آگاهی دارم
شما نواختن زیر بغلی را از کاکام
تان محمد اکرام خان در فامیل
اموخته اید ، ایابه غیر از آنها
رهنمائی کسی دیگری شعل راه
هنر تان بوده یا خير ؟
- خیر من در زمینه کارهاي

سکوت فضاي تالار را که
در آن ۵۰۰۰ بیننده ام از بیسر
وجوان و کودک منتظر آغاز
کنسرت بودند ، صیبا نه در سر
گرفته بود .
بعد از اعلام آغاز کنسرت
بوسیله اتانم زنها ی المانی
ملنگ با سر انگستان سحرآمیزش
(زیر بغلی) را به نوازش در
آورد . چنانکه دیوارهاي سنگی
تالار به لرزه افتاد و هیچان
وصف نابدیری بیننده ها را گرفت .
صدای زیر بغلی که با پنجه هاي
ملنگ چون ارکستري روان هزاران
تن را تسخیر کرده بود ، در فضاي
تالار می پیچید و باک زدنها
همراهی میشد . ۵۰۰۰ نفر
به باخاسته بودند و تک می زدند
و شور بر می آوردند و هنرمند
عزیز افغانی را برای ادامه کنسرت
دعوت می نمودند . اما ملنگ دیگر
قادر نبود که خودش را از میانه

هنرمندی که ۱۳
طفل دارد ، دوبار
عدوسی ننموده و صد
ها شاگرد در داخل و

پوي ښځي ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسي تصور کولاي نه شي چې په لاتينه امريکا کې چې د خلکو خيال مونډمار تراوند لري د پوه ارويايي هنرمند ه کي څه جاد او شاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر پوه فرانسوي ښځه يحنې پخپله پاريس اسپانوي ښځه يحنې لويل يا فرناطه د لمرهولو د ښتوکي د ملخو پلنگاري د اول ټول توضيحات زموږ د خلکو له پاره ډير تب جن رواني محرکات دي چې يونسکي بدن يې په خپلويان ښودلوڼه کوي .

سه نيمه شپه وه چې د ۲۱۲ نيمبرکت وړونکي چې د شپي کالسي يې افوستي وو . او د تکنونود خولي شاته يې له شگه فرهاد مستي وه اعلان کړه .

وړونکي ته د ټولو مترگي څکي شوي . هينو چيغې کړي چې ورو . نکي څکي له دي چې د پردي شاته د چيه لیتوسره ولاړ شي بايد د مستر پرخ وډ پزي چې ټول يې وويني .

چا عيوب ورته کړ اوله انتظاره ډک سکوت پري حاکم وو .

پوه تماشاگر چې گڼه يې وړونکي ته د پوه نژدي وه په څنگل يې خپل گاروندي چې په ۲۱۲ چوکي ناست وو . رواه او پزړوسې له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر ي ډير قوي او په رنگه تور پوستي ورگه د ((اېنوس . د لري توت)) داسي و . د جنوبي امريکا لومړي فاتحانو د ده په شمير کسان ((توره گناه)) بلله او ښي نري ښځي هم په دي نامه يا دوي . تور پوستي په ارامي له هماغه پورته شو . او په ډير مانت او ملنگ وسره يې چې د تور پوستو هانگر نه ده د فرورنه ډکه خندا پسې په شونډو وه او د جمعيت د ملنډو ډگر خپروته يې هواب ورکس او قهدا په سره سينه پسې په بکس کې خپلې تکت ويلتولو او بيا يې پيدا کړ شميري او توتي توتي يې کړ او د هغه توتي يې هوا ته د جمعيت پر سر وښکله لسي .

د اکار د بخت او طالعود کار نه منلو ښکاره او څرگنده ښه ده . خلکو باور نه کاوه چې هغه به د اسپانيا د پيرو ښکلو گلونو په سينه يښي چيه لیتوياندي لاس وهلي وي .

خو هغه به خپلو مترگواوسر سره خپل عزم بيا تاکيد کړ خو څرگنده وه چې له خپلې کرکي او څنگان څخه يې خوند اخستو .

د ټولو بندې نژاد ونوکړي او د هغه د پلرونو ټولو رنجونو او محرو . ميشونو چې د گميو په پتيرکي سر يې له دنيا تللي وو . د هغه په تن او وجود کې لمبي وهلي .

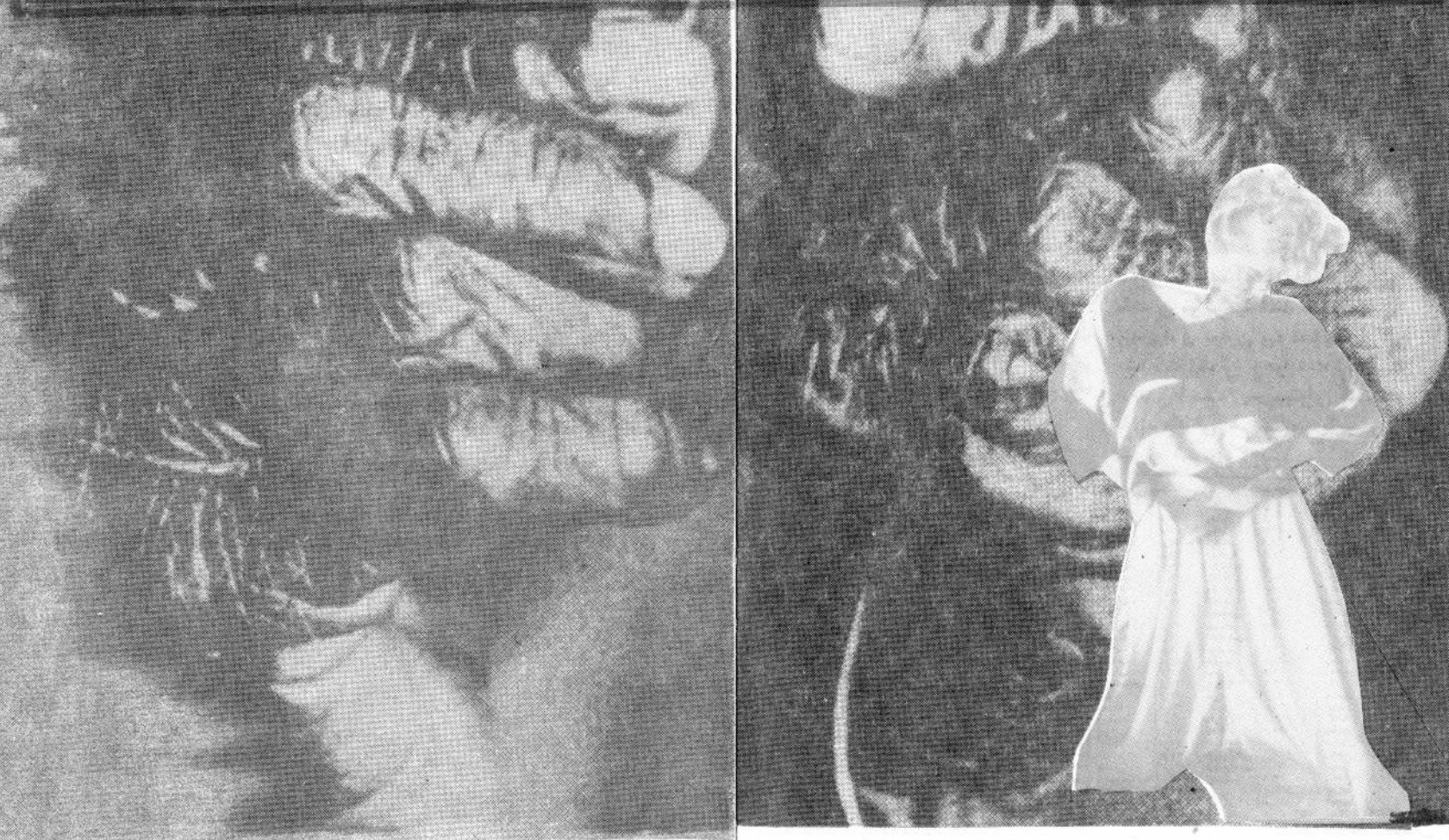
په داسي حال کې چې ټول سپين پوستي سر و نه چې په خيال شوق يې ليدل ن فرغ يې توي کاوه د پوراويد له اور د هغه په توره اوسکرو په ورته خبره کې لمبي کولې . وروسته به هماغه ډول چې چيه لیتولاس . په ملا ايښي و پوه اسپانيا يې په ټول قهراو غضب شوم او کرکي سره د هغه په لور غټ وکړ . خو تور پوستي خپلې ازوي پورته وه وړونکي او په باور او هانته په ارزښت کا پلېد وسره يې پرېکړه وکړه چې لسه هغه ننداره يې نه وويني .

خو د چيه لیتوياندي ته اړه نه وه . ټولو تماشا چيانو د تور پوستي په لور يرغل راوړ . او هغه يې د سختو لغتو اوسوگانولانه ي ونړو . چې هغه گوياد اسپانيا گل نه غواړي دانه لس له فرايزونج اړ وي او . هغه کوچني کوي .

يې محکمې اهدام . چا باور نه کاوه ان په متحد ه ايا لاتوکي نابلک و . کسانو هلته هم هېڅکله تور پوستي په دي جنم چې په يوه سپين پوستي مېرمن له تيري کولو ډډه کوي سزا ورکوي .

خونم مات وروسته د هغکند په حال کې سر ي يې روغتون ته وروړ . چيه لیتوله پاره قرهه کشي يې ومانډوله او د نوموړي ننداري ښودلو د هماغې دنيا يې په ښودلو سره تاسوته نور حسمت نه درکړم .

ديخت ازمويلو پوکت



اېا د اکیسه مود څه هم اړوندلی ده معمه نه ده . بیا به یې هم وروام بڼکه یواخلاقی تکی ته یا به ده وروام پوه روانی حالت ته گوته ښول دي .

پوه نڅا گره چې چيه لیتوي بلله ښاعلس کاله د څخه ډیر یو ښکلې نڅا گره وه . خود ماد رید د ښاره د ود چې د ښخو په باب د ترکانسو په څیر ذوق لري یعنی جافه او جمنه ښاعه خوښه وي . چيه لیتو د مد پچی د اثرونوس ته ورته وه نه د میلو د اثر ته . یعنی د ملاند ازیمې د ري مند ه او پوولس انچه وه .

په یاد به موي چې چيه لیتو او مبارا څرنگه ونڅیده .

مخ به یې آسمان ته راوړ ښود گوتو په څوکو په نڅیده او څلک به له معایه راپورته کیدل . شوره یې کاوه چې هغه یو واریا ویني او . هغی به هم د برښتی په څیر چې له گناهونو به ډک ښار باندې را نازل شوې وي یوازي د پوي شیبې له پاره به یې خان ښود که د . رومیای چيه لیتو نڅا مونه وي لیدلې . نود وچو سیمو په مینه نه یو . هیڅې چې څه رنگه وي د هغی د رومیای نڅا یو ډول غریزي لوبه وه چې د لیدونکو شعوت به یې لمسول او بیا به یې هغوي د شهوتوسه ښجوکي همداسې برښودل . د ایراني ښنگانوبه څیر به چور لیده چې د اور سره لوی کوي . خو هېڅکله نه سوزي .

چيه لیتو په لوبید مخ هند کې یعنی هغه معای کې چې د اکیسه په پښه شوه نڅا زده کړه . د ((خیتی)) نڅا د بوروازانو یو ډول خپل منځي ننداري ته ورته وه . چيه لیتوله دغه حرکت سره خپل ځان . تاوه وله او د تپونو غورځول زیاتول . تیونه یې ډیر ښکلې برښیدل . تا به ویل چې له هغو ښکلې جام جوړ شي پایوه جوړه کورتو ته ورته وي چې د لاس را کښلو او نوازش وړ وي . په دغه نڅا کې د هغی شوخ او یې خوښه شال . د تپونو نڅا خو هېڅکله نه تعقیبوله او بیا به په یوه لنډه خوښه هیږد ونکې شیبه کې پوي خواته فورجیده .

کله چې سر ي د چيه لیتو په باب خبرې کوي له معانه یې ځانه . شې او د دي تعجب نه کوي . بڼکه چې په ټوله نري کې داسې ښځي نه پیدا کيږي چې نارینه له هغه ښه وپيژني .

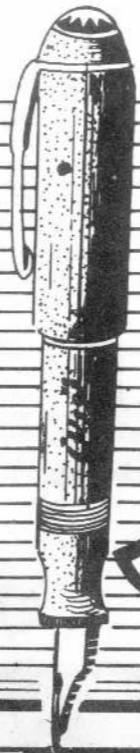
یو څوک چې کویاکي له یو هماغه بل ته تلله په یوه ننداره یې یې سپر ونه په داسې ډول یې خوده کړه چې د هغی سره د ناستي له پاره یې پیچ و اچوله د اکار ډیر عجیب برښیده . نه په لاتینه امريکا کې چې هرڅه بخت او طالعوته سپارو . ان د پوي زړه وړ ونکې ښځي ښول .

یو وار د شاتوا وگینيو په دغه ليري جزیره کې یوه شپه نندارچیا نو د دي له پاره چې له ننداري وروسته چيه لیتوله معانه سره پوستي د ننداري د تکته په رسیده یې د بخت ازمويلو پوکت هم ترلاسه کړ . خو البته د نندارچیا نو څخه یوازي پوتن وړ ونکې گڼل کیده . ټول نندار . جیان چې د تکته بلور لور کې ته ولاړ او هر یو یې د ون ژوان ته ورته وه چې خپل احتمالي رقیب ته چې ورسره په څنگ کې ولاړ وواړسو تکته ډیر نیکمرغه کسانو حق وواخیسته په کرکه یې کتل .

ان چيه لیتو هم کله چې شپه شوه لږ څه حیوانه او اوتره وه هیجان وهلو کسانو د هغی له ننداري پرته بل هېڅ شې ته نه کتل خود هغی په سترگو کې یوازي پاکي او معصومیت لیدل کیده . ټولو ننداري به وخت کې د خپل شورا احساس او بیلابیلو اوازونو په ترڅ کې چيه لیتو غوښتله کله چې د هغی نڅاه پای ته ورسیده . بیا چا د هغی د پروگرام د زیاتولو یا نڅاه کولو غوښتنه ونه کړه . ټول به چټکي سرمد . بخت ازمويلو کار وروپه حقیقت کې هملته د سنیچ برسرد بخت ازمويلو عادي کار هم پای ته ورسیده .

د بخت ازمويلو تکونه یې په یوه خولې کې واچول . او د نندارتون د مد پرد قرهه کشی ناظرو . چې په الوتې رنگ او خرابو اعضا یو ولاړ و بڼکه که ډیر لږه بد گمانی پري شوې وي چې گویا چل کوي . نو سزای لیده او هېڅ جاد اټکل نه کاوه چې اخره د دي کارغا قبت څه وي په داسې حال کې چې له شهوتولیبونې او بې زوانه کسانو یوازي به پوي ښځي سترگی ښځي کړي دي . باور وکې چې هدف د .

مرزا قلم چیست؟



مصاحبه با

امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشنا هستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (میرزا قلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

میرزا قلم هنرمندی که محبوب همه خانواده ها در کابل و در ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهدا و اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحبی را با او ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان ارایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یسو افغانستان همکاری را آغاز نمود تا بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال با میمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجراء کردم. بعد از در کرکتر ((میرزا قلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابد یوسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلوویزیون و سینما تو گرانی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یوهمکاری داشته ام. بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن د ج ۱۰.

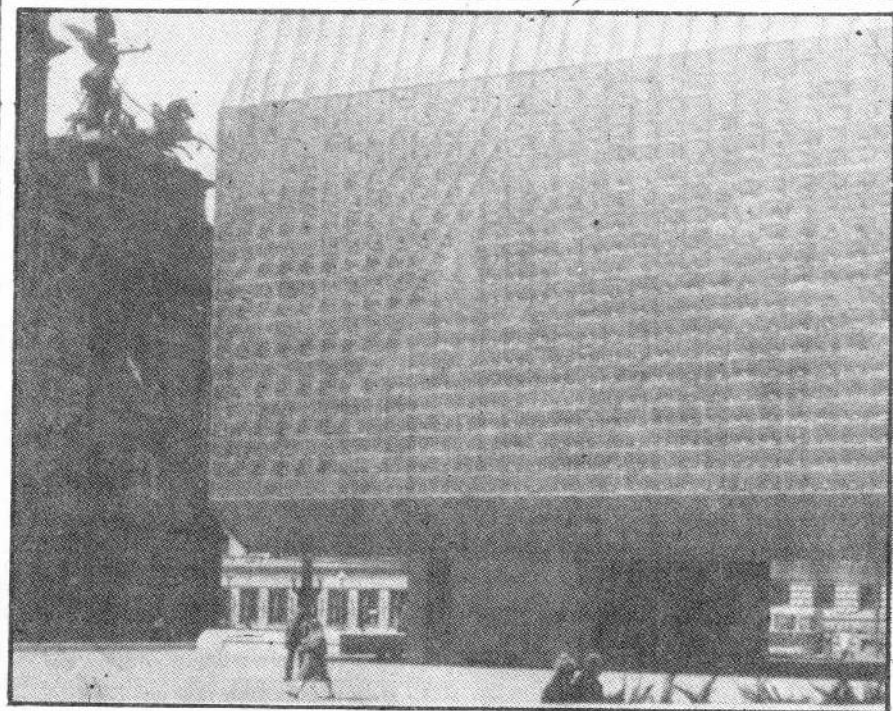
- محترم اشکریز! ما معتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک بوروکرات اداری (و تئیکه میرزا قلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((میرزا قلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

- بلی من این دوره را دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمدهاد پارچه های ((میرزا قلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم. خانواده ها بنجشنه ها بعد از جمعه ها برنامه رامسی شنیدند.

و تئیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های میرزا قلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



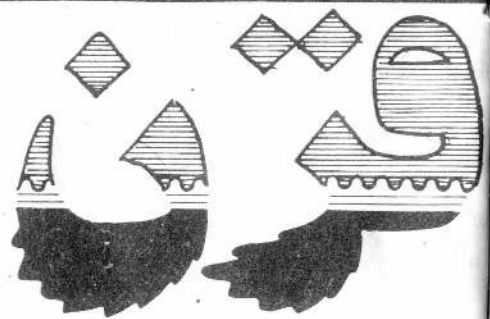
براه طلایی، ((غزل آفرینش دست انسان است)). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را طلایی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هرجاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که اهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی میگردانند، انسان را آفسون میسازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.



شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند پسااز-تونل فرامیرسد و در دل زمین تا نفس شهر نفس می‌کشد.
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده میگردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.
بقیه در صفحه (۲۲)



روز در جستجوی چندان

آصف معروف

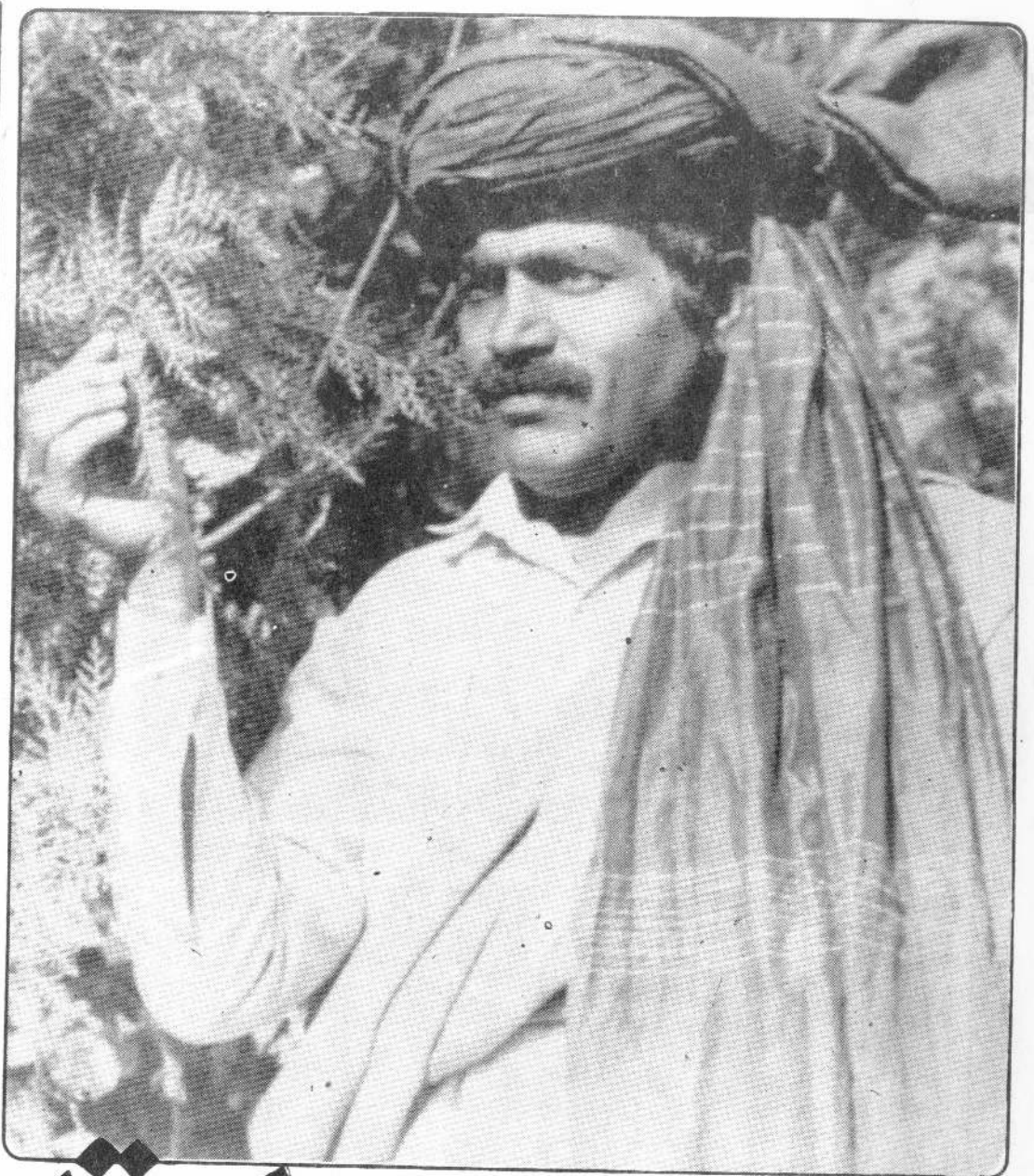


ایستاده از شهر پراگ در رنگ کرانست

مرکه کونکې: د لاسم

عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تکه بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره ((هسی همز لوته ژپړي د واده شپه یی ده)) انگازي کوي. د یو سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راخی او د میکروفون تر شا د ریزې او وایی ((که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می د یو قسم وي که ترسهاره د هویل خخه د با ندی ووم))

اود اوارغوار و د همدی سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تنگ تکور تکر او پیژندل شوي خیره ده او تاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکر و د هغه دفتر ته ورخو. د تل په شان یی

همسی همز ولوته ژپړی

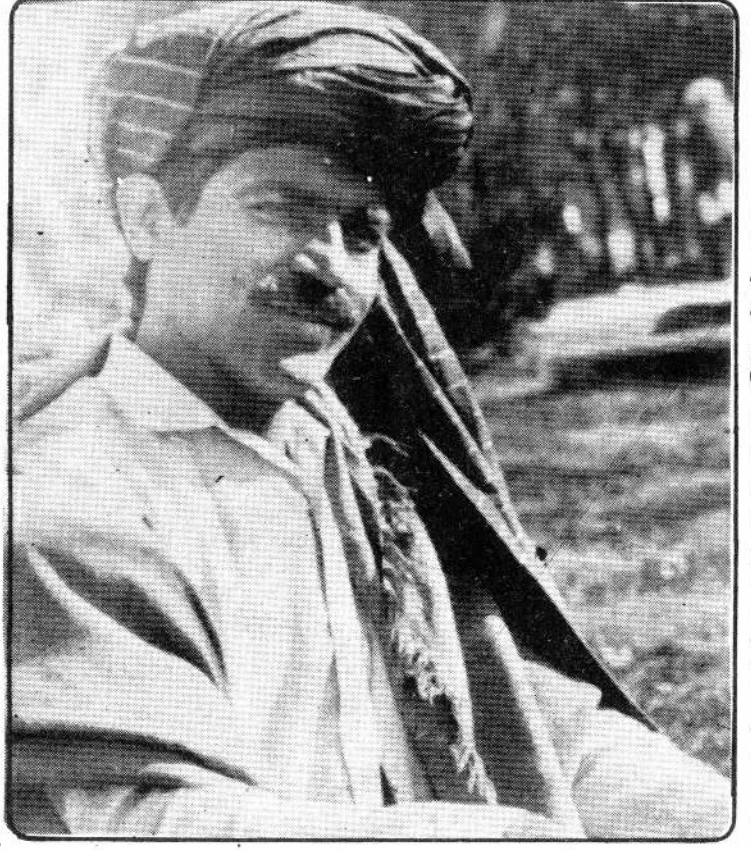
د واده شپه کی د

اده جاسی افسوس او په خندا. شی بنی د خونتو سره به پیر - صمیمیت خبري کوي. داهر یو د واده په هکله غز یزي او د عبداللہ مقری خخه غوار ی چی د دوی د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي خی ده ته د مرکي بلنه وکر چی به خونسی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

- تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورغ مشخصه کره ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیخ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: - کله چی پیوستد زغاري د خیل غز مینه وان پیدا کړی او زور ونوکی بخای ونیسی او د هغه هنر خلك ومنی او بیا خون هیله ولری چی د یو د هغوي په خوښی کی گلون وکر ی نویدی وخت کی هنرمند ته ضرورده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړی او پښنی وخت باید پرتسه د پیسویا هم په پیوی عادی تحفی قناعت وکر ی. ما د دوه سوو کرشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خوښی کی گلون کړی چی پښنی وخت صرف د ((تشکر)) کلمی سره او پښنی وخت د پیوی عادی تحفی سره بیرته کورته ستون شوي هم. د د یو جملی خخه به زه تاسی ته د یوه واده قصه وکرم یوخه موده د مخه یونفرخوخو واری راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له د یو چی مایوخه نسور مصروفیت په هماغه وخت کی درلو د خوبیا هم ورسره می ومنله. د سهار د نهمیو خخه مو تر دوه بجو پوری کسرت وکر. واده ختم شو. - میلنولناوي او زوم سره خدای -

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. - د موسیقی تر پدته موخه د ول گام کښینود؟ - زما پلار پولوي و او فونشلیسی چی زه باید د یی تعلیم وکریم. د کوچنی والی خخه یی زه مسجد (جومات) ته بیارولم اود پښنی کتابونه به یی راپاندی لوستل. - د کلیو په جوما غونکی طالبان - اوسیز ی. او هر وخت چی د طا - لباتو زره و غوار ی میله جوړ و ی او د منگی او کاسوسره سندری وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنخو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته.

پامانی کوله. پدی وخت کی اښینز راغی او زوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښی راکسره هغه ورته وروشاننی وویل ((اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کریم)) خواشیزونه منله او بیسی بیسی وونیستی. کله چی د اصحنه ما ولیده اښیزته می وروغز کړ او - (۱۳۰۰) روسی می وکر ی. بیا زه ناوي اوزوم ته وریز دی شوم اود - واده مبارکی می وکره او ورته می وویل ((ما وخبنی چی ستاسی واده ته می گلان ندی راوړ ی و زما دا سندری د خیل واده تحفه وگی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غوارم)) چی پدی وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وجه کلکه ملا تر لی ده او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندری په رادیو او (۴۰) سندری په تلویزون کی لسم. - تاسی خپلوسندرونه د کومشله مرانو شمرونه او کوم د ول شعرو خوښوي؟ - هغه شعر چی په ساده ژبه او د خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خوښیز ی. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجری، گل باچا الفت، افترا صاحب او د عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د عینو احساس اود درد تر اغیزی لاندی شعر جوړوم. لکه یوه ورغ هد یو یی ته تللی م هلته در ی بنعی اود ری غلور سر بیری ماشومان یوقبرته رافلل. بنحویه ژن الاس پوری کړ او پوی بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژیر او - سترگی مر اوی کړ یو یی په سر خاوری یاد ولن او همدایی ویل چی تاخوبه د جمعی په ورغ ما - شومان سیل اوساعتیری ته بیول. او همیش به د ی هغوي تازول. زه اوس بچوته خه حوای ووايم. او پدی کی ماشومانو هم د ((بابا)) ویلو سره په نارو اوترو اپیل وکر. د د ی غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو یو اغیزه وکر. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر ((بابا)) بابا ناری وهی تارانه غوار ی. د شعید ماشومان ژار ی)) می ولیکه. کله چی مقری صاحب خبره دی بخای ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تار ی راتاوی شوي. ما ژر - د شب د لکر اویله پوښتنه می د ل پاتی په (۶۲) مخ

آیا

مردان

باید

آزمایش



آپارهای هادی رشدن او به حقیقت خواهد پیوست. متاسفانه با روی مضمونی همچگونه تضمینی بعد نیا ل نند آرد.

با روی مصنوعی تخم ماده در - داخل تیوب آزمایشی

نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروفسور لیونوف زنده گی شانوار داخل تیوب آزمایشی آغاز کردند.

مترجم: ستانه

اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه تان است این گزارش را بخوانید!

آورده شود که در عمل بعضی تبدیل
گردد.
در واقعیت امر، این یگانگی
راه حل برایم است. از نقطه
نظر آمیند و کرا نیولوجی، ارگانیزم
مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها
مقاوت است که بدین ترتیب
جنین قادر به رشد و نموی عادی
در یک محیط غیر طبیعی از نقطه
نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود.
خون زن و مرد مخلوط هرمونهای
جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو
سترون و استرواد یول می باشد.
توازن این هرمون ها مسلماً در
مردان بطرف هرمون جنسی
مردانه و در زنان بسوی
هرمون جنسی زنانه کشانند.
میشود. علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها
مشکلات طبی را دور برداشته
بلکه برایم های اخلاقی و روانی
را نیز بد نیال دارد.
بعقیده من، زن و مرد باید
کاملاً خود را متکی به قوانین
طبیعت بیندازند. گرچه بعنوان
یک دانشمند، میتوان اظهار
نظر کرد که جراحی، کیمیای حیاتی
طب داشته جنین شناسی نه
در آینده های خیلی دور قادر
خواهند شد جنین انسانی را
در خارج از محیط طبیعی آن رشد
دهند که ممکنست این محیط
حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً
مخالف عقاید عمومی، این کار
مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده را
شده درین رحم را مورد بحث
قرار داده است.
متخصصین طبی در مورد
این پیشنهاد هیچ احساساتی
ارزیابی های گوناگونی بعمل آورده

مجله شترن المان غرب مقاله
ای را تحت عنوان ((آیا مردان باید
کودگانی بدنیاً بیاورند؟)) به
نشر برده. درین مقاله امکان
تعویض رحم در داخل جوف

سه لحظه در سه تصویر



جنین (یلاستا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً معلق بیولوژیکی جنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آستانه این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان معلق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشد طب امروزی تا يك حد و دمعیین می تواند زن و شوهری را که کم کم کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدوین هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیاً می آید از نگاه ((ارتباط خونی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلم های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان می دهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلم های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمیشوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیستها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثیرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یاروری آزادی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آستن خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چرا در واقع حمل خارج رحمی را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برگنده شدن آفاز می کند، به رحم منتقل میگردد. در صورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلت بیماری قلبی. در اینجا نقش ((مادر موقتی)) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه جنین وقایعی قبلاً وجود داشته است. خواننده شایسته تعجب کند که ساده تر نخواهد بود جنین را برای تمام دوره ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی جنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند به مراتب معلق تر است. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تر است تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودک بدنیاً بیاورد، برورس داد، ولی در صورت ضرورت نیست ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلم کاملاً بشکل معلق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی جنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت. اینکه این برابلم بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

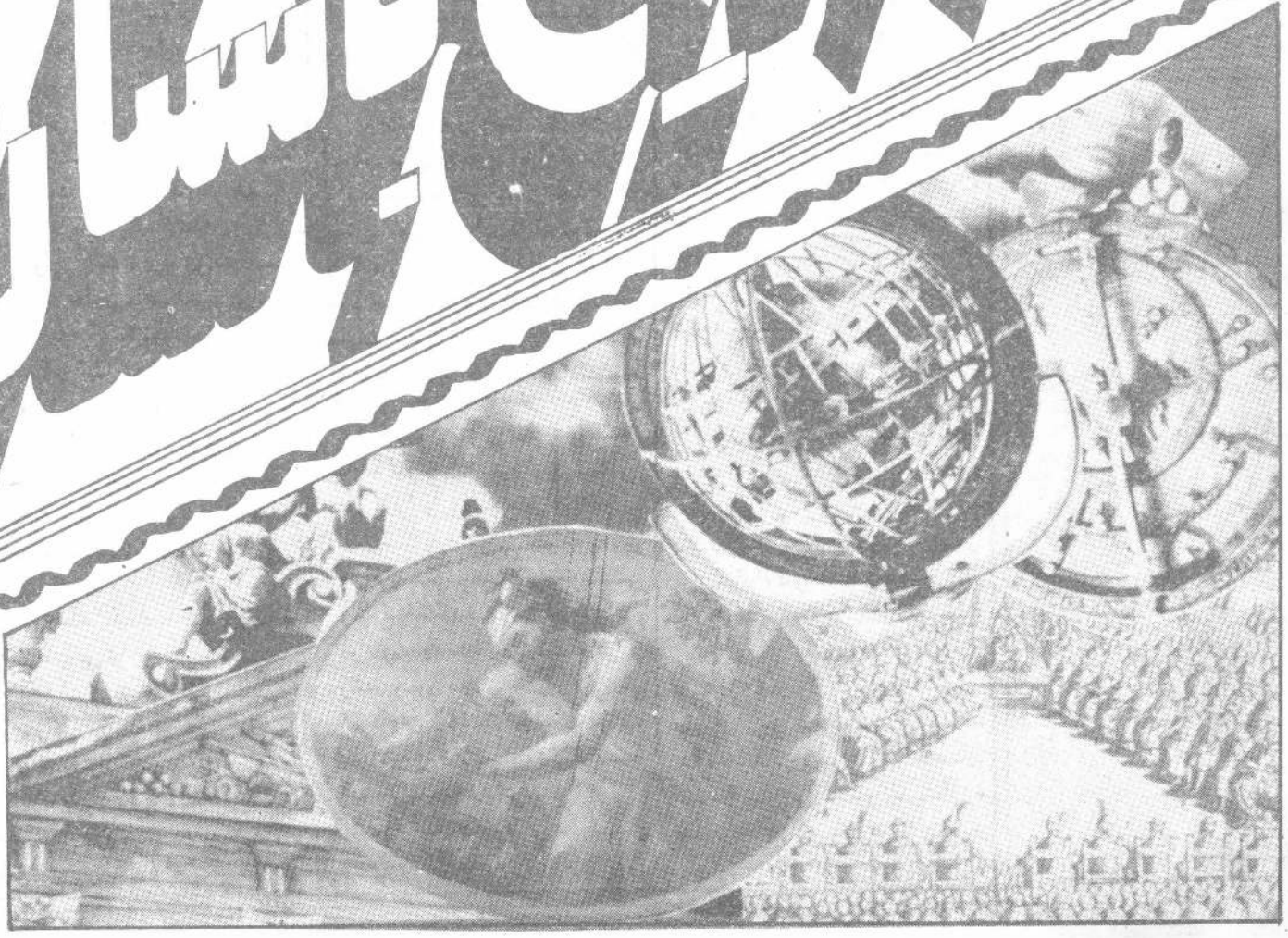
برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدوین اندک دارند. معالجه بیماری های نامعنی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششتر را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه و نوید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلم را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیا ضی

استادان تاریخ ما





کارکوي . هغه له سینما څخه د -
 خپل تقیاً عدد خبرد تایید او یا رد
 د پوښتنې په جواب کې داسې
 وایي : ((زه لا تراوسه دوهمزده
 زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم
 هرچا چې دا خبره کړیده یوازې
 څلور اوځه یې ویلي)) هغه د
 مخکې خبرې په دوام داسې
 زیاتوي :

((زه فوارم یوازې اوسم او د
 روحانیت په لټه کې اوسم . یوازې
 په سینما کې کار پوځاقته دي . زه
 زیات د ((پوځا)) په باب فکر کوم
 هرما بنام لمان د خوب په خوښه
 کې بندم . د خوښې د کونې څلورو
 لورونه مې هنداري اېښودل شوي
 دي اوزه خپل لمان په هغوکې ونښم
 د خوښې فضا خوشبویه کې اوسم بوتل
 وېسکی په سر راوړم . گډه پېژم او

((زه باید تاسې ته ووايم چې د
 کلیوالي بنموند نقش له لوبولو څخه
 مې حوصله تلگه شویده . تاسې
 پوهیږئ څوک چې له بڼه څخه
 مېوي فلا کوي . گټې خوري او د -
 ستگر محمکه وال په وړاندې مفا -
 رست کوي څه حال او روزگار -
 ولري))

خبرې اتري دوام موی او هغه
 تېنگارکوي چې یوازې د فېنټلواوډ
 د رنوکسانونېش اجرا کوي ووايي :
 ((زه نه فوارم چې د د پکړو پوه
 برخه اوسم))
 هغه په ناخوښې سره زیاتوي :
 ((سره لدې چې د پېسو -
 اندازو مې نه پوهیږم خوښی
 کېدای چې مینه په بیسو واخیستل
 شی))
 ((سري د پوي)) خپلو خبروته

څوړوکی

د کوانگ فو تهرین کم . څرنگه چې
 زیات څښم نوهیښه مست يم او د ا
 مې عادت شویدي . لکه څرنگه چې
 مې ورته وویل فوارم له لمان سره
 اوسم))
 د بهالگ په هوټل کې د ورځني
 مهال ویش له عملی کولونه وروسته
 د دلېپ کار . د یوانند او راج کېور
 په شپوه کارونوته ورسید . پس دي
 بهیرکې د ایرکتر ((انېل شرما))
 د ((حکومت)) فلم په بري سره -
 داسې په خپل روښل وکړ :
 ((د اړېم چې سینما ونکولای
 شی . د روښانفکرانولپاره د هغی
 مواد برابرکړي . یوازې په سلوکې -
 لس لیدونکې شته چې فلمونه په
 کورونوکې له وید پوځه په استفادې
 سره گوري . زه داسې فلمونه هم
 جوړم چې د هغوي خوښی شی))

اسې دوام ورکوي : ((بنایي د
 نورو بنموندونولپاره کاروکړم -
 وروسته بیاباده کم او د ماشومانو
 په روزنه بوختیږم)) هغه
 فیلسوف ډوله دوام ورکوي :
 ((هره بنمعه باید د خپل ژوند ا
 یوي برخې ته سرو سامان ورکړي))
 ((سري د پوي)) چې له خپل کار
 او وظیفې سره خاصه مینه لري د -
 هغې په باب داسې څرگند وي :
 ((تاسې هم کولای شې تشیل
 وکړي . تشیل د الفبا په څېر
 نه زده کړي . زه په هېڅ تئوري او
 میتود باور نلرم . زه باور لرم چې
 تشیل کول د ماه اخیستلو په
 څېر اسان دي))
 اوس ((سري د پوي)) په خپل
 حال پوځ د وړانده ((رجنسی گډ
 نته)) هغه چاپی مو . چې
 په فلم کې له هغې سره پوځي

زیات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په
 گټه گونه اوتیل ماتیل کې د پوځا -
 شوم د سیند لوري ته زغري د -
 زغورنې عمله هغه نژدې رښتور
 ته لږ دوي . خو بدې حال کې
 هم د ماشوم کورنې له ((سري د پوي))
 څخه فوارې چې له هغوي سره -
 یاد گاري عکس واخلي . راسې پوه
 شپه له لیونتوب څخه لیري شو .
 کشمیر - د هغې ښکلې شنیلې . د
 هغه جهیل . د کاج هسکې ونې مې
 او د سرو انگیولرونکې خلک مې - د
 سینما په پرده تصویر کړ .
 د (Farishtay) د قلم
 کارکونکو د خلکو د خوښې لپاره په
 موقتی توگه له شوخې اوجگري -
 څخه لاس واخیست او د هغه پسر
 معای د نجونواو هلکانو فبرگې سنډري
 اونخابیل کړي . گټه گونه زیاتيزي

په تیر اوږي کې کله چې د -
 کشمیر د فونو د هسکو څو کواوږي
 اوبه کېدي . اوبه د روترا کښته
 کېدي او د میلی معای ته بهیدي
 شپنوخیلې رښ پوولې اوسونه د
 ماشومانو په څیر له پوي خوا بلس
 خواته د انگوته وهل او اوازونه
 مې په روکې انگازي کولې . د
 د فلم جوړولو په پوه واحد کې
 شپز تنه فېنټلی کسان ترسترگو
 کېدل چې لمانونه مې ((گوریل))
 بلل . د هغو په مینځ کې خوا سونه
 اونوري بیلگې چې د توبک د پزاویا
 د لاسې مې د جاودنې په وخت
 کې کولای شول پروت وکړي . هم
 پام لمانته وړار وه . د هغولسه
 لیدلو څخه انسان داسې گومان
 کاوه چې گواکې تول مې بیسره -
 لري .

د کشمیر په

د ذبح الله نهاره

او ورپه د آسمان نیلې فضا پوښی
 د تود ونې د رجه لور پږي ((سري
 د پوي)) د سایه بان لاندې اوسېده
 کښینی او د د وروښو د پستی ل
 مینعه د اراز ملخړې را باسی :
 ((ایا پوهیږئ ما چې تراوسه په
 دوه سوه فلمونوکې کار کړې دي دي
 نتیجې ته رسیدلی يم چې خلک
 یوازې فوارې چې څه جگړه اونخا وگوري
 هغوي هنرنه فوارې سره لکي -
 چې زما خوښیږي چې د پوي بنمې
 نقش د هغې په واقعې مانا ولوبوم
 خود اکار امکان نلري . که چیري
 زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره -
 خپل چپ مټ ((ستیاجیت راي))
 ته ورکړم . خو ستونزه پدې کې ده
 چې هغه هېڅکله نه فوارې چې
 داسې یو نقش ماته راکړي . محکمه
 د هغه فلمونه نڅا اوسندري نلري
 ((سري د پوي)) ادامه ورکوي :

خود همالیا پراخه آسمان مې له
 ستورو څخه مفهوم لري . سره لدې -
 چې د (Farishtay) د قلم
 په آسمان کې لکه د درمند راو -
 وینود کهنه په څیر ستوري ترسترگو
 کږي . خو زمونږ د بحث موضوع
 ((سري د پوي)) د دغه آسمان
 ښکلې اوطناز ستوري دي . ((سري
 د پوي)) جگړه کوي . ناخسی
 او خپله رښه لرونکې لمن څرخوي
 او د ساحل ترڅنگه کښینی . که
 لدې موضواتو تیر شو . هر څوک
 چې په هغه سیمه کې ژوند کوي .
 څه دوکاندار او څه د اداري امر
 څه سوداگر څه کسبگر . څه کار -
 دار څه بیکار د ټولو سترگې په
 ((سري د پوي)) پوري گټه شوي
 دي . دا وږي په تاو د موسم کې
 د مېوي د سر و او پوځي خلکو
 په کتابچوکې د سري د پوي لاسلیک

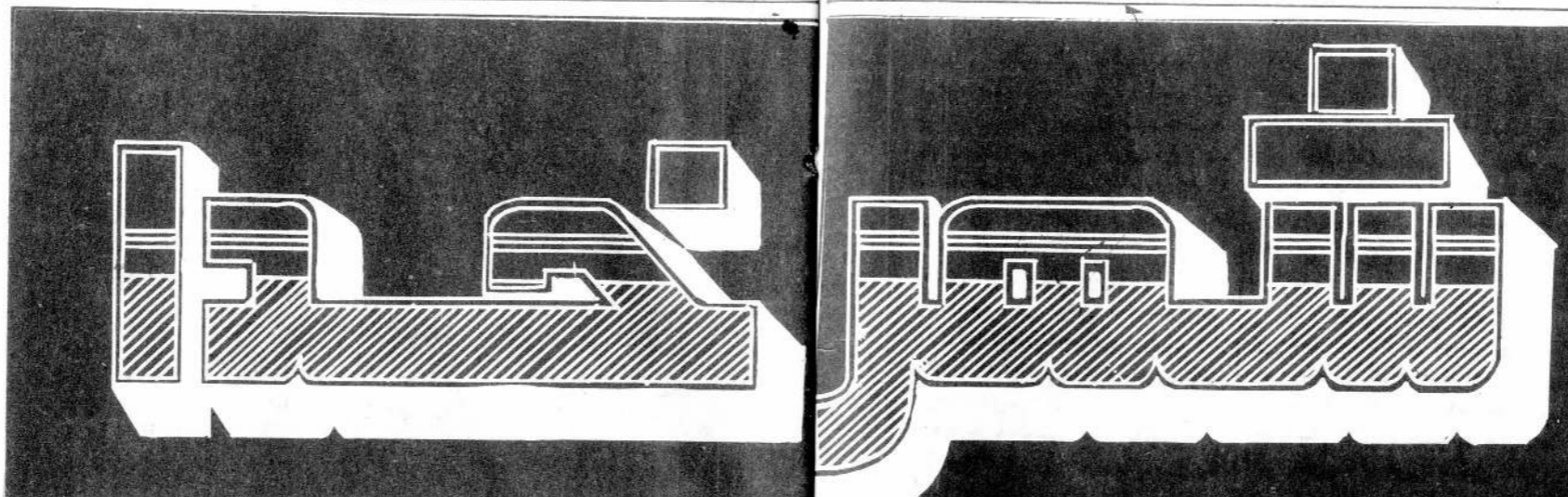


نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

*

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتمش نشست . و اینک بود تی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه ترورنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین باور بود و شکیبا ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها بخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرد آرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود دست و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روزو چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده .
ویشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو بوشانده . و زمین درخشم خدا هلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشت و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، پامشتی بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . وجه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بسسه هرستش مگیر !)
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها و نوح را در دل ازگفته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخربه فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت نداد بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رانش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی باز یافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز ۳۰۰ روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و بناهی جز به خدا نمیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کند و عود می شنید
لطفاً صفحه برگردانید



داستان کوتاه نوشته م ۱۰ بهائین



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریقی بود از آب رسته . و رویه نشیب سوگوار دست ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .
اینک پیروزی د یورس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشمه میدواند و در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باور نداشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پشیمان بود ؟ نه - خدا د اوری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میسرود او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان نداشت - این مرکوب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! وجه آکسون بیکش میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زبان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کودکانی گرسنه ، ترسان ، وحشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و پهلوهای فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .
(خدا یا ! امانت دار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)
و نوح سراسیمه گشت . شیاردردی بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دست نگرست . خاموشی . نوح در تنهائی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نمود رفتن با سرود انابه در خواب میرفت. نوزده آتم گناه
بر خود میگرفت و به عدد بیست می آمد.

*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نوزده
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید
می گشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،
روزها بر همه و تکابوی کار، کارها بر او میزد و خرمن های دشت
زین. بازی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای
زمین بودند. و سگ در نیمروز خواب زده یا مهتاب شبان، گوش
بیشه و گشت و کفاس می شنید:

((لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانه خوشبوتر
از سیب))

((به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست
پرشانه ها و سر زانویش می لرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه
آب خورشید من می آید))

((پیشتر راه ناخن شیارکن، تامل، نیشم بز، انگینت را
شیرین تر خواهم مزید))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت
و داده و دیگر دختران شهر خدا، هر یک زینده و درام تراز دیگر،
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب می نشست، نیز می دید شان
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش
می جوشید که تلخی کوکب و استنطین داشت. و مرد خدا، جانفش
در تلاطم آشوب می افتاد:

((به خدا میگرم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار
دین خواهید بود و معبر سیل آتش))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.
همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته.

اما - وجه دردی و درخشندگی [دانستنش امروز همه برهنه بود
و پروا و ترس و لرز، که مرد خدا راه نردایش از دیروز میگذاشته و دیروز
شکستی کلان بود سدر نردی بیوا و بر بیخوده، که زمین ناچار
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او بوده

که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن
شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته

می بست و این شاخه رز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح
به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر
برس آمده، و بر چین ها که بیکران دشت را در پهنه می کشید،
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نوزده آتم را بنیاد میکرد.

*

((دینه، دینه [خون من و گرمای غروب من] بیستداری
بامداد دور من [خدا را، بدان لبخند خورشید دارو نگاه

گهزان، چه زود میگذری]
[خوشاتو، دینه، که می شنایی و شتاب نمیدانی] و نمیدانی

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من]

((خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی] و نمیدانی تو، ای دینه،
- در پستان کود کیت - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان

تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و امیدگی هم دل -
راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این
مرا گفتن و باز گفتن.

((خوشانگاه تو، دینه [خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گب
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن] نسیمی در برگهای چنار
افتاده، چین بردن آنگیز نشانده و رفته در آفتاب سبزه ها خفته.

((دینه، زیبای من] خرد در تو زیبایی است و هر چه بگویی
و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که
ندانی.

((در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگی
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یاتو نیاید
یاتو با و نیائی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائی
حهان را]

((دینه، شب یاتو بر من میدمد و میدانم که خواهم فسرد
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. و خجسته باد نام شب]
خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من))

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدا، میگفت
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگتر
آزمون را؟ کار فرمای مرگ و ورهاندن زندگی را؟

اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود. زمین رام
و به هنجار، نوزده آتم یا در در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان
در تلاطم رویش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود
کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.

همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، و بیاس خدای را در
هفت آسمان [و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بساور
خدائی.

((کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگریز برونیک روان))
و نوح، پیغمبر خدا، میگفت، که هرگز چنان نگریسته
بود به درد. و در در تنهائی بود و شکسته تنه ای نریب خورده
سراب. و بلعجیبی ها و درخشندگی و این دل ناتوان گشته
که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدا،
که نوح از او می مانده بود.

((جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، باز منم باز مگذار))
و نوح میگفت. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،
که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست
و نوبت شدن ها و بر شدن های نوزده آتم نوزده آتم برهنه خاک،
و راکندن دود و به گناه، و گریستن آسمان ترس صلابی پاکسی
و بالودگی. - آیشی، آزادی ...

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می پیچود، و زان پس باز او بود
و پایب آشنای بندگی:

((کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای))

مرد خدا پوست من انداخت. برده ها در او به يك سوزده
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيمن
از آن به آب مييايست داد. نوح مي شکست و سر بزير مي انگسد،
از سرساري. خود را، نوح از من بزرگ را، با زمي شناخت.
يادها در او ميزيست، - خفته و بيدار، که هر يك سخني ميگفت
بزبان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، افسانه اس ميبردند و سا
خدای نشاندهند. و در داکه به چنان خلوت فروغانک، نوح راه
نمی یافت. روزها براو ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه
دفعه بود و تکاب و ماندگی، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گس
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمي. او ايمن
همه نام خدا داشت، که هيچ نميگفت و خشمش پنهان بود، شايد
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد
نوح که سب و سايمان قم بود. و نوح رادل از ترس ميگشافت، از اين
خوشباوري، که او خشم خدا آورده بود. - آب [آب نوح را
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.
بر کاره آسمان، هر سايه اي ابر نوح را نگران مي داشت، و زان
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز
گست، آب چشمه ها انداز ميگرفت و جاه ها و کاريزها، که آب
اگرچه زندگی بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون
باران گشت ها سيراب ميگردد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:
((خدا يا، توهمه بخشايی [بر اين پيروي گشته ميگير،
که نعمت ميدهی و از نشان خده و خشم در آن ميچويد.))
و نوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که
تتهاست.



((کس آهوي رنده بودي، دينه، تابه دست مي کشيدم
و توصيد من ميگشتی، بيس روي خدا، ماء دينه، تو زميني، شخم
نابيده، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.
((نوب بدوستی است در چشمان تو، د ختم، همچنان که در آب
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن
ترياشی آن را که نزد يکري.
((سخت آواي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم
ندارد. چه کند يا تو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.
((انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدين شير و
شراب و نان که بر سفره ام مي نهي. گوش بره ام تو را، که به علف
من بروي [مرا، دينه به برد باري و نگساري مهان کن، و درد
يديري، - که درد ها در من است و خم ها، و بار اميد و رستگاري شهري
با من، بدين بشت و بازي ناتوان که مي بيني.
((فرزند آدم بر زمين مي رود، اما روي و ايس دارد، که
او را گله حسرت سرشته اند. پوست يا من دار، دينه، که و ايس
نگران از راه دور مي آيم، و تو در آغاز راهی.
((او [چه ميگويم ترا، دينه، که توتاب من نداری، و نه
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني بر سنگ تفته مي سايد و اشک
ريزان خاک را فرين ميگفت، به غرور که در سرداشت - ايمن
حياب [و کار نه هين بود، که به هر سايش تن مستي خاک در او
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز مي کشاند و آدمي را فراتر
از خویش.
اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراه بود و بيگانگی،
که او صري خویش را با سدار مرزها شناخته بود و خواسته و اينک
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او مي ايخت، - خانه
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،
و قم که او در اورش بود، و در اورش بودند به هر چيز که ميگفت
و ميگردد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نوس که ميش هايمن
ميدوشيد و تا کس هر س ميگردد و به شراب و دس رخته اش مي پرورد.
((برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک
می نهي، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتانی.
و مينداز دينه، که با من هين رنگ و بالا و خوي و خرم است که
ميناشی، که آن مي بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.
((و تو، اي کودک من که مرگ مني، مرا ياد دار، که زندگی
در من به دوراهی سرنوشت مي رسد، - همچون پيله که برد و راهی
کم است و پروانه. و بدان، دينه، که راه پروانه شدن زمان تا زمان
حيرت است و گيجی و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك تته در کار
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.
((و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون
و خواهد بود و بي پروا ترين دار. ليکن مرا ايس از آن که در او زمين
باشم، دينه، که شدن مي بايدم اکنون، نه بودن.
((و چه روزگاري مرا، دينه، بدين پيرانه سر، که در پوست
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو که اخته [وجه خوش آتش
تو، دينه، که بهمين گواراست مرا و من تا جاودان جامه سبيد
خواهم داشت. و با من، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگی نبرد
و خواست و ناخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازي بلندش.
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند
آدم گناه می آسخت و نهانگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود
و با خویشش ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بي آن که خود
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.
و بيد ايرش از ردل بود و شگفتی و خشم: آن بس که بر او خنديد،
از چه خنديد؟ و آن دو ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -
هنگيش پو شاندهند، از چه می بايست شان شم داشت، که
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانهی.
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود يافت
که فرزند را بدین اندک بازيگوشی نفرين گفت؟

اشک و درد

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض
د هره شمير بينتو ژباړه

موسکا

گلونه له خپلې سر اوي شوي دي
د آسمان اونکې نه را تويي دي
د شمعورنا ورکه شوي ده
اوهنداري ماتي شوي دي
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي
پاي زيوونه ستري شوي او بيا ویده شوي دي
اود دي وروغوخت شه
ليزي د دي شپې نازولي
د دردونو ستوري
پر قهيزي
مخلا کوي !!
اوسوسکا !!

۱ -
دز ((ارهو موهوب))
د فصل ميعاد
چون بود حالت ؟
آواره مردا
دريا روانا
دريا نورد ا
۲ -
اي از نژاد نورو و تيريز
اي حبيبي از صبر
افراخته سرتاج تاهر
اي از تبار پولاد وارن سز
د پيشه سبز
چون شد که ره يافت ؟
شبخون با پيز
درد اودرد ا

غزل

تاوي مخ و ته مي کوره ، ما وي سترگي به ليمه
تاوي ما وره له پيغوره ، ماوي سترگي به ليمه
تاوي تينگ شه که عاشق يي ، ماوي خه دي به د عاشق کي
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگي به ليمه
تاوي د واره زلفي خه دي ، ما وي هر خه چي ته وايي
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگي به ليمه
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي
تا وي مه کړه آه به زوره ، ما وي سترگي به ليمه
تاوي واوره که عاشق يي ، ماوي واپه زما غوز دي
تا وي وينی اوي اوره ، ما وي سترگي به ليمه
تاوي خه حال دي يونه ، ماوي پروت م ستا په درکي
تاوي مه بجه له دي کوره ، ما وي سترگي به ليمه

دو غزل از محب باشر

موايلو ناوله

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت
زلم سبزکي برگشته دفتر هوشوشت
به هر کجا که نظر ميکنم ، توي تصوير
بياکه سوختم از دوري برو دوشوشت
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختي
مرا ، اگر چه که هستم دگر نراموشوشت
هزار قصه ناگفته در زبان من است
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت
مرا بخوان که شرح سبز گوي دستت
تلم شوکت و بختي ومن سيبه پوشوشت

۳ -
آواره مردا
دريا روانا
دريا نورد ا
د پدي که آخر
طوفان چها کرد ؟
نه از خدا بيم
نر نا خدا کرد
آتش که بنواخت
باخشم سلی
برروي ساحل
زان ناود برين
صد تخته باره
از هم جدا کرد
وانگه به ناگه
زند يق د برين
- نخل سترون -
روسوي مغرب
سر بر زمين سود
پاد خدا کرد

با تو به شوشت

بايي نمانده ام که عصايم نبوده اي
د ستس نبرده ام که دعايم نبوده اي
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت
حرفي نگفته ام که صدايم نبوده اي
هدد کي بود ؟ آنکه بيلم د روغ گشت
شعري نرفته ام که سبايم نبوده اي
اين خنجر از کجا ست که آماج اونم
دردي نجسته ام که دوايم نبوده اي
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد
جايي ندیده ام که کجايم نبوده اي
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا
بايي نمانده ام که عصايم نبوده اي

۴ -
آواره مردا
د پدي که طوفان
آخر چها کرد ؟
د رناود برين
ني لنگري ماند
ني باد باني
دريا نورد ا
دريا نورد ا
اکون چه مانده است
از باد شرطه
جز آه سردا
دردا و دردا
دردا و دردا

نمونه کليده
ميد هد تعلم دل با دروس الفت بود ما
گينه جويي نيمت در طبع وفا تخمير ما
مصرفت دادم از کله اي جنون خاکت بگر ما
د ريبان تو کم شد نسبه اکبر ما
تا مگر صوت بند بود منفي آفتوشت
ميجورد نقاش خون و چکند تصوير ما
ما و دل در هجر گاهي اب و گاهي آتش
خاک بر سر باد ما را اين بود نقد پر ما
چيست تخمک بني بود نقد پر ما
نور ما کي نيست با نند خوش جز سمس خود ي
مايل از صغراي هستي تا نيستمان عد
خواب برغم و نيد اند کسی تخمير ما
محمد امين عامل

کمار! باتوام ...

بیوش از اسطوره

از مسعود در روشنی شامو طسطنی

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک؛
و دود نشوده ای که نسیم کلافه را کم می کند؛
شب هنوز به نیمه نرسیده بود
با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند
در کوچه ها کوچه باغهای ما
صدای دیو شنیده بودند.

و تو صد دانستی، ای والا ترین کلمه، ای روشن ترین
که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند.
زیرا گوشهایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند.
و هنوز هم فراموش نمی توانم کرد
که درین نزد یکما، در میدان سحله ما،
هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد.

* ای دریاچه روبرو، دریاچه سلام،
می دانم که توبه تر ازین می بینی
چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل
دریاچه هامان را بستند و نامهامان را
از دیوار کوچه های ناشی، بائین آوردند.
اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور دارم.
و می دانم که روشن تنها کلمه نیست.

* ای کوچه روبرو، دریاچه سلام،
می دانم که تونیز فراموش نمی توانی کرد
گردش در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را
که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم.
و آن کوچه باغها، با همه سحله های شدادشان
باز هم بیعام غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها صی رساندند
و خنگای نسیم برف را، از قلل به آلود و نمناک
در برگ برگ لحظات انسانی ما
هر چند نمناک تر از نمناک
چه پاک و روشن زمزمه می کردند.

پرتو سلام!

آهای! باتوام، دریاچه بیدار!
از کوچه همیشه ترین هرگز و هنوز
آهای! ... باتو ... می شنوی؟ باز هم سلام!
وقتی هوا بزرگ فنا، تیره تنگاشد،
برخیز باز هم جامه های گل آلود و چرک زده مان را
در جویبار ستاره های آفتابی و آبی،
از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی
پاکیزه بشویم و بهن کنیم
روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد.
به شک نسیم کوهساران خورشید، خواهد وزید
و دستمال آبی شب، وقتی براز گلایب شد،
حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها،
گلگهای دور و نزدیک آسمانها و زمین
برای هم چشمک های روشن
و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد.

مهدی اخوان ثالث
(م. امید)

شرحچه:

ملا به دقت سره - ستاره های -
نه دی کوستلی -

اول پسر لنگر - دهفتوبه زسه -
پوهیسنم -

خوب و خوش بیه - له هسدی لاری -
ستاره ته در نوسنم -

اول غه کونگه مینه به به خبرور اولم -
ل. خاموش

از صفحه بوغیا را سا طبر برون می شوم
از همه مدارهای به خواب رفته
سرنوشت دودمانم، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند
به سوی وظیفه ام می روم، قلمم جوان نیمه بر تقال است
به انگفتی می بینم که می شنود و استوار است
کوهی را می بینم که می شنود و استوار است
به سوی وظیفه ام می روم، چنانم بنا میارای خوانده
ای چشم سیه، مساکت باد.
- شمشیر من شمشیر طلائی من! -
آیا می توانم از صفحه بوغیا را سا طبر و عروسکان بدو آورم؟
نوبت من است، در زمیمن، می نوشم،
از بارانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است
آیا من بوغیا نوا ده و دوستا نمستم در زخی رواداشتم؟
در توای چشم سیه ای شمشیر طلائی من
در چشمهای تو گلبرگهای آزادی می خند
توبه مرگانی چون جریب زبیدی
من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم
من بر قوس و قزح را از چشم تویی خوانم
بپر نمی شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم
تو در برگ من توان و عبرت جاری میکنی
وقتی رودخانه ها و ریزگی است
توموا، به دیدار تنگهای فرسنی
با تونه ای از تونه ها و زنبقها
ه آ... ای چشم سیه ... ای رویوتانده!
حیایان، شوری خون مواسی چند
از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد
بشت دروازه ها و زندانهای
زندانیان ابد مدت
بشت دروازه ها ... گنجشکایم را توست لیکتم
بشت دروازه ها
جاه آب است و شراب و روشنی.



جينا لولوپرژيد او نقش جديدش

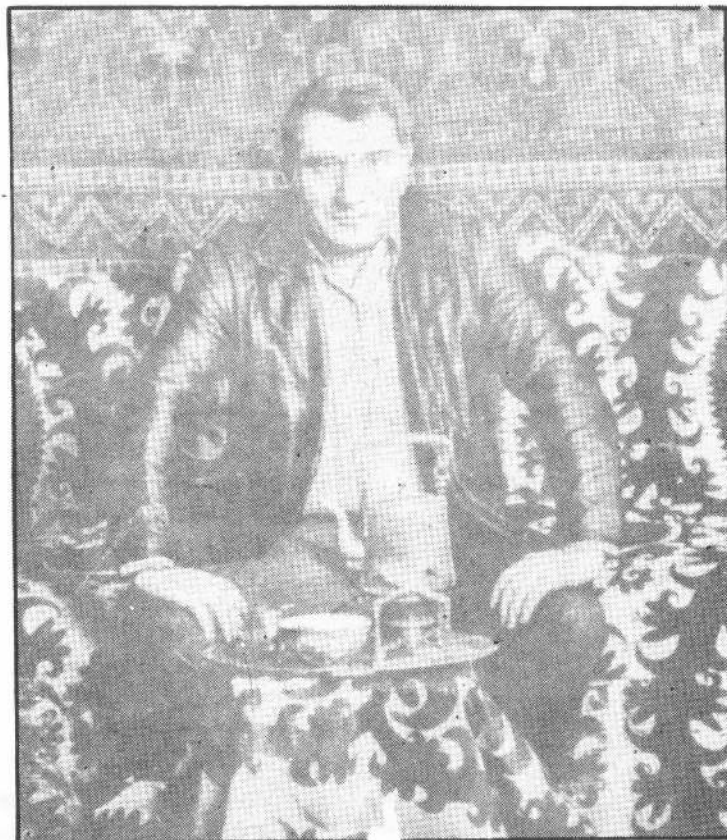
جينا لولوپرژيد اكه زمانى از محبوبترين و زيباترين هنرپيشه ها ي جهان بود، چندين بيش شصتمين بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازي در فلم بسرش زده . جينا بازي در فلم ((دختر از روم)) را قبول كرد . ناگفته نبايد كه اود رسال ۱۹۵۴ در همين فلم نقش ((اديانا)) جوان هوس برانگيز را بازي نموده بود .

در فلم جديد ((دختر از روم)) جينا لولوپرژيد نقش مادر را بازي ميكند او در مورد نقش جديدش چنين گفت : چيزي كه مسود دلچسپى من است، اينست تا معنويت خود را نشان دهم نه چهره و تنم را . در بيست سالگى گناه نيست تا زيبايى فزيكى خود را به نمايش بگذارى ! در فلم جديد از نقشم خوشم من ايد و اگر راست بگويم خود را تازه كار احساس ميكم .

در فلم جديد ((دختر از روم)) نقش اديانا را اكثر ميس زيبايى بنام فرانچسكه ويرا بازي ميكند .



ارمن جگر خانيان شوک دی ؟



ارمن جگر خانيان د شوروي د پيرولوپو هنرمند انوخمد ي چه به نري كى او د هفى جملسى خخه به افغانستان كى پ يرمينه وال لري . اود ده برجسته اوپه زير پوري اولونه به سينما كى لكه د ((ملاقات بحاي باييد ايد لون ونكري)) ((تهران ۶۲)) ((سلام د ازه به)) اود اسى نور فلمونه د پ يروخت د باره - د هنرد مينه والوپه زورونوكسى بحاي نيولى دي .

ارمن جگر خانيان بيله سينما خخه به تياتركى هم د پيرولوپو ليكوالوكه تنسى ويليسام خيمائيل بولگاكوف اذارد راوز نيسكى به راهوكى رولونه لوبولى دي او اتلس كاله كييزي د مسكو وماياكونسكى د تياتر سره همكارى لري . وارمن پير لوي او توي رول د ((سقراط سره د يالوك)) به نامه ياد ييزي اولوي رول شى د غروب به نامه ياد ييزي چه د بايبل اثر دي .



آياريناراي جهان فلم را ترك ميكند ؟

ريناراي دختريناروه هنرمند سابقه دار سينماي هند مياشد . وي در سال ۱۹۲۳ براي اولين بار در فلم ((ضرورت)) با راكيش روشن ظاهر گرديد و بعد از د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تن) حصه گرفت . اين دو فلم موفقيت چشمگيري را نصيب وي ساخت و ريناراي براي تمام علاقه مندان سينما و د ايركتران فلما بحيت يك چهره جديد شناخته شد . فلما زمان هنرش را قدر ميكردند بقيه در صفحه (۹۷) .

برای معلومات شما برگزیده ایم

در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریک تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشوونامند رقابت تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزهایی تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح کردید که بنام بلند ((کینوپولیس)) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام ((ایماکس)) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام ((شوسکن)) نام دارد در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم (کدر) در تانیمه (بجای ۲۴ فریم) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم برواقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد اخل

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم ((غیرت)) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم را نورها شم امیر بدوش دارد .

کارهای منتاژود

قدیر رشیدی

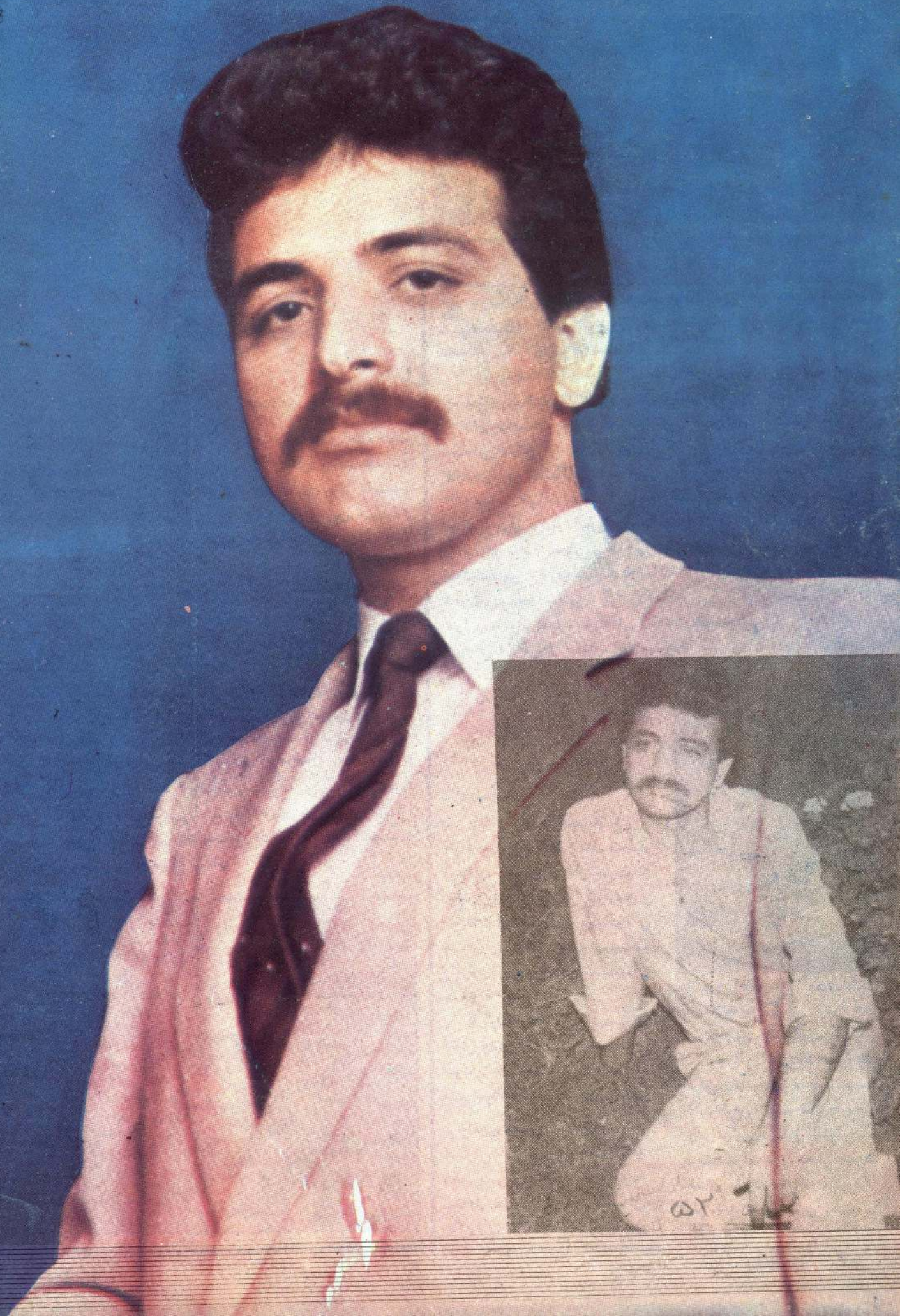
وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام ((آخرین ارزو)) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و پد خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف ((لحظه ها)) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



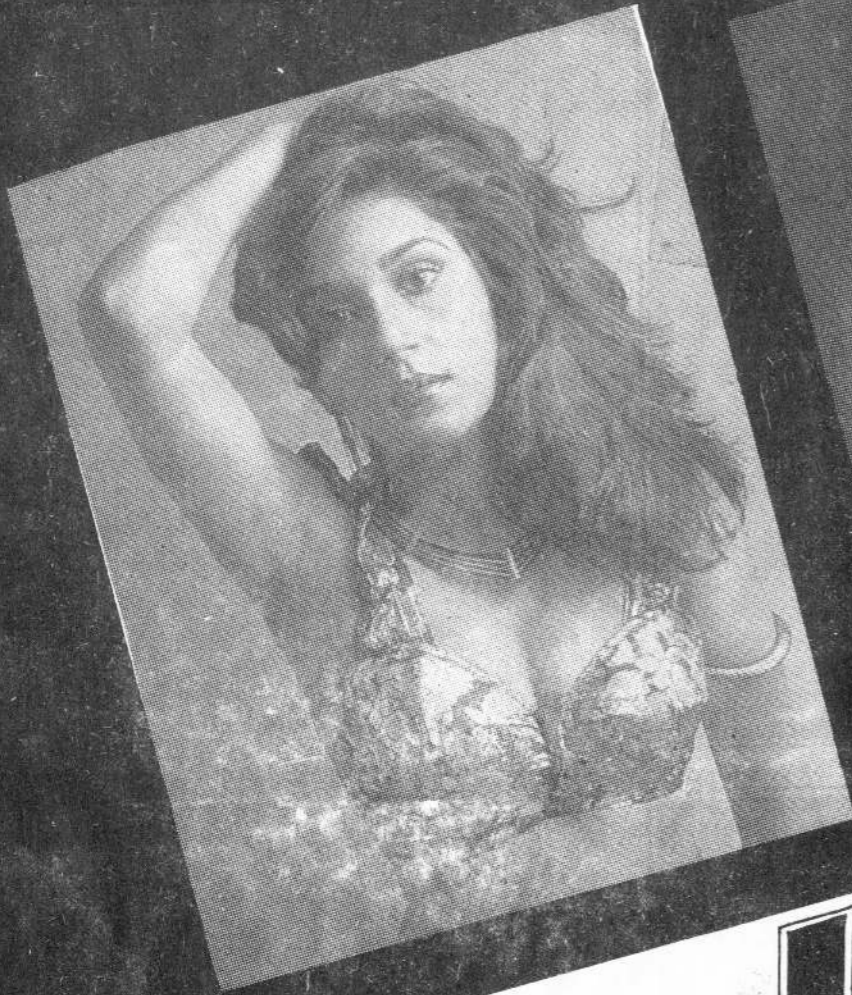




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونف سینہائی ہنسند
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونف یاد رستمہ • ۲ مطالعہ ناپید



از منابع هندی

راه جدید اخلاقی

عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلو این "راه های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می پروراند. قمار ادا می دارد

اگر فلم به مسایل جنسی، عشق و کینه جویی های خانوادگی کسی نپرد می آورد. علت اساسی آن بیایگی قصه نویس را بختکار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز می شود و فریاد های پیاپی می آید. اینگونه فریاد ها را میتوان در فلم (زخ می اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلم ساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما در آورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تأمین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ما است. جنم، مخموم، جنم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آنتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قصه نویسان و دیگران از اندیشه های بیرونی میکنند که خواست های ما بیوس کنند. ربا باز شستی و ترس به همراه دارند.

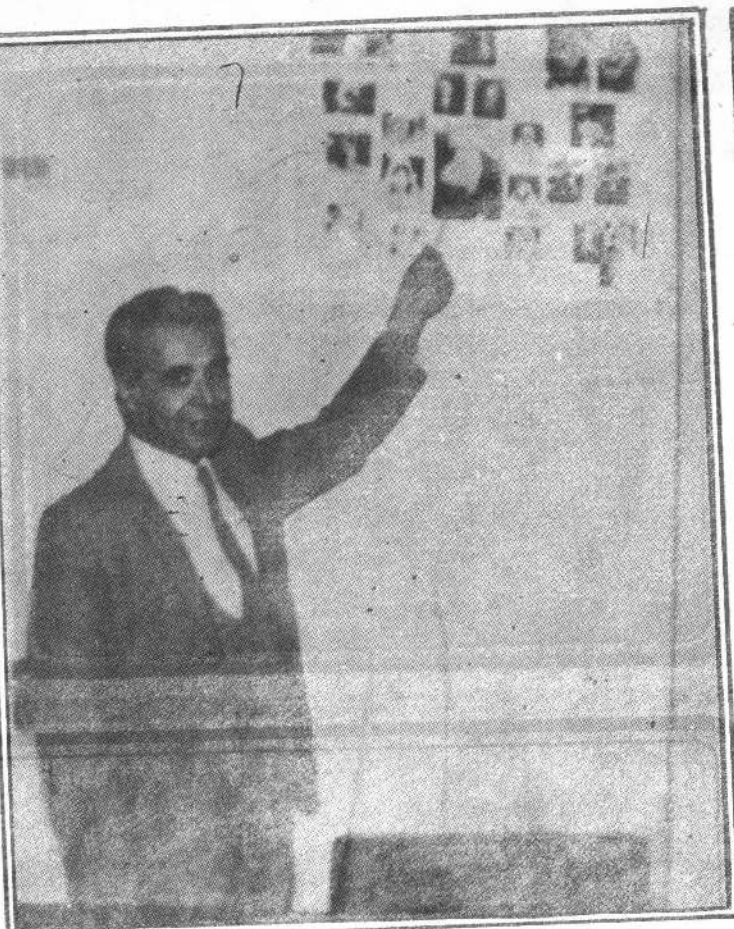
در فلمهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



انتباهات وارد است داد آنها برای قربانیان تصورات درستی است. اما فلم ساز با وجود سانسور بعضی مطالب، برای تیرش خود باج سیل میبرد از متأسفانه اینسان فلمها بهانه پیشرفت درین جهت را بدست دایر کتران میگردند. آیا کسی گفته میتواند که آنها خوب به پیش میروند؟ اگر چه سکس را نباید یک موضوع ممنوعه شناخت اما فلم سازان همیشه سکس را بدون در نظر داشت خواست زمان به شکل زشت و وقیح آن یا زتاب میدهند. در مورد یک و لگود چه میتوان گفت (فلم شکستی مستثناست)؟ بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان را موقوفانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه
از خواب بومیخیزد، نشاننده
شخصیت نماست.

۱- کسکه از تخت خواب
میبرد اساساً شخص خوشبین
است در مورد همه چیز مطمئن
است عقیده دارد مسائل مشکلات
همه حل می شوند به شرطیکه همه
با هم اشتراک مساعی داشته
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه
برخیزند. شخص فعال و پرکار
بیظرب و مخالف مزخرف گوی است
دوست دارد در امور و قایم
شرکت داشته باشد و آنها را
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله
از خواب بومیخیزد بالباس
خواب دل تنگ و افسرده به رخت
خواب میرود و مایل نیست در باره
کارهایی که در پیش وارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و
بس استراحت را دوست دارد و
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند
و از فعالیت های منفی لذت
میرد همه چیز را آسان میگیرد
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط
جراح معالج بد نمود زده می شود
و نقصان دیگری به وجود می آید،
جهت زیبایی توسط دکتوران
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.
این دیپارتمنت در کشورمان نیز،
عنقریب با سرویس جراحی عمومی
یکجا اجزای وظیفه خواهد کرد.

سوال: نظرشان در مورد
فعالیت نخستین دیپارتمنت
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران
آن چیست؟

جواب: ایجاد ایمن
دیپارتمنت برای طبابت کشورمان
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً
عملیات های طور متناوب توسط
دیپارتمنت های مختلفه مثلاً
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت
ولی حالاً توانده به حیث یک
مسلك تیارز کند.

در مورد همکاران آن باید
بگویم که تلاش وجدیت آنها
نوف العاده درخور توجه است.
همین اکنون دکتورس نیلاب
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه
در مسوولانه با مریضان و مسلك شان
برخورد می کنند که آینده های
روشنی استقبال شان خواهد
کرد، وهم در مورد پرونیسور
فایروالت باید بگویم که کمک
و معاونت شان در ایجاد دیپار-
تمنت جراحی بلاستیک خیلی
موثر بوده است و من از ایمن
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتور شرفی، اگر
گفتی دیگری داشته باشی
بفرماید.

- در آخر می خواهم بگویم،
آرزو مندم این گفته هام طوری
توجه نشده باشد که گویا ایجاد
دیپارتمنت جراحی بلاستیک
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین
نیست. من در حد توان، در جهت
رشد این دیپارتمنت همکاری خواهم
کرد.

فقط هدم از این صاحب
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از
گذشته های بر افتخار طبابت
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟

جواب: نخستین عملیات
جراحی بلاستیک را که خودم انجام
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز
بود و تا کنون در هلهوی هزاران
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر
افغان، دکتور لیزا ده، دکتور
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن
بخش اند.

سوال: بیش از شما آیا این نوع
عملیات ها در کشور صورت گرفته
است؟

جواب: بلی، این که تا به
کمی افتخار این بخش جراحی
را نباید به دیگران منسوب کرد
از همینجا نشئت میکند.

زیرا بیش از ما، در حدود
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور
نوروز علی خان، پوهاند دکتور
محمد حسین نصرت، پوهاند
دکتور عبدالواحد رشیدی
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان
که استادان گرانقدری بودند
و همچنان دکتور مسکینار، ایمن
عملیات ها را به دهها هزار اجرا
کرده اند.

سوال: آیا واقعات جراحی
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید
سپرد به دیپارتمنت جراحی
بلاستیک؟

جواب: واقعات مربوط
سرویس خود را، خود ما عملیات
خواهم کرد.

سوال: پس ضرورت ایجاد
دیپارتمنت جراحی بلاستیک
در چه بوده است؟

جواب: اصلاً ایمن
دیپارتمنت باید در چوکات
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد
از عملیات های معالجه ای سایر
دکتوران، وظیفه زیبایی
(Pecons) عملیات هارا
انجام دهند. مثلاً پس از یک
واقعه سوختگی با عملیات شکم
(یا سایر



سوال: بیش از اصل سخن،
لطف نموده بگویند که جراحی
بلاستیک چه مفهوم را رایج
می کند؟

جواب: جراحی بلاستیک
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)
عبارت از آن شاخه طبابت
است که کمبودها و نقصان های
ولادی و کسی را که در یک قسمت
عضویت به وجود آمده به شکل
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم
نموده، زیبایی دوباره شخص
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه
بر زیبایی دادن به شخص، آن
اعضایی را که توانایی کارش را از-
دست داده دوباره به کار
ببندازد.

سوال: شافلی پوهن سوال
دکتور شرفی، شما با گزارش
(اولین جراحی بلاستیک در
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،
چرا، با رایج کدام دلایل؟

جواب:
بلی، آن صاحب جناب
توجه شده که گویا اولیمن
جراحی بلاستیک در افغانستان
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله
یک پرونیسور خارجی محتسب
فایروالت - صورت گرفته، زیرا
در آن گفت و شنود از پیشینه
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید
افتخارات علمی کشور را به
دست خود به دیگران نسبت
بدیم.

سوال: پس این عملیات در

مسئله حیات در مریخ



اکاد میسین والیری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیاتحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف هایدروجن مورد دلچسپی زیاد قرار دارد این مسأله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراده وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟
جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اتمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد و مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا . شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که ((آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر)) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .
سوال : شما آغاز مسافرت را به

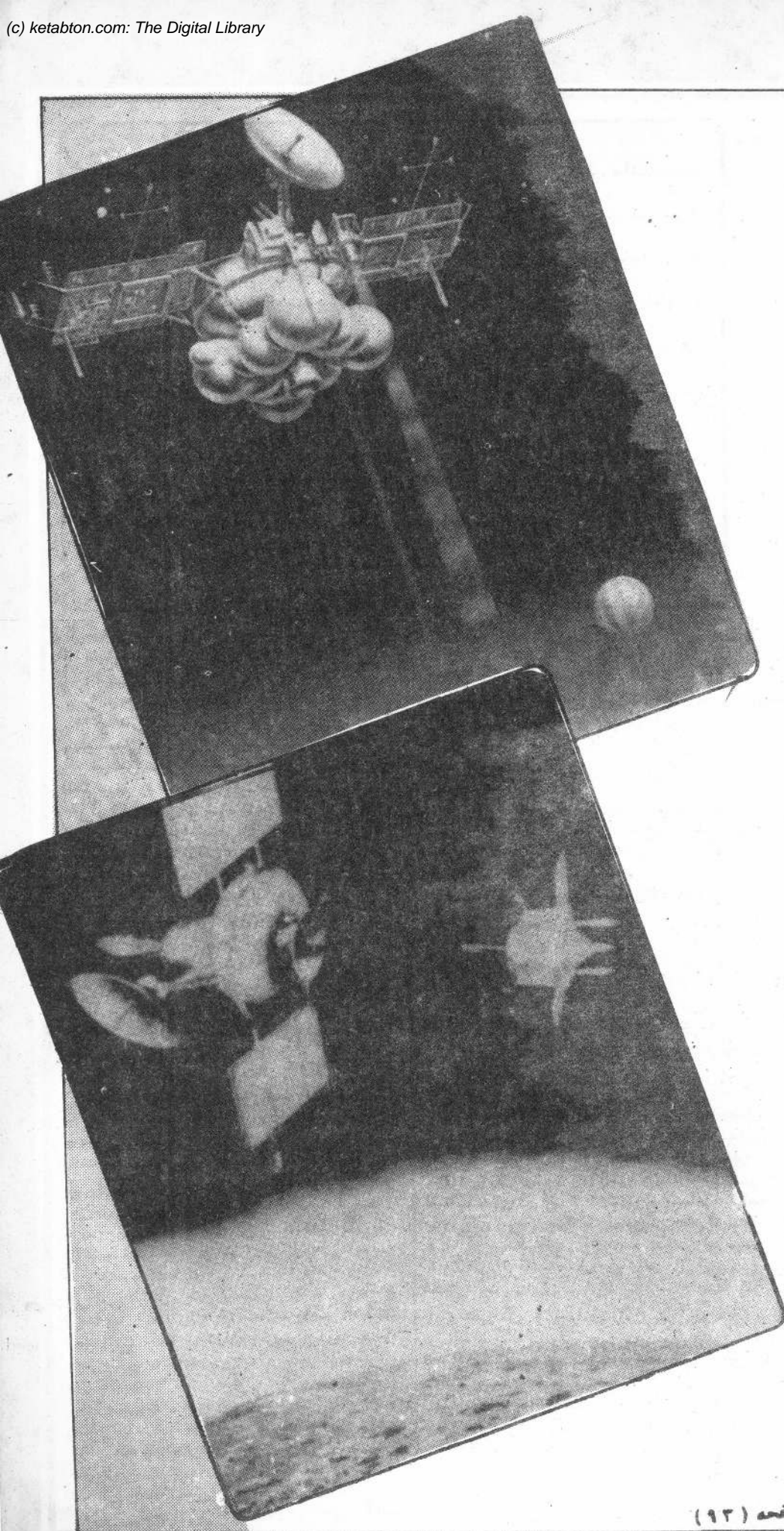
((اگر هدف ما اقماع تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم)) استروفرنیست (فریگ ان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : ((قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد))
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین
در سیاره مذکور دوام کند و تمام
سطح سیاره توسط خاک پوشیده
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -
برجستگی ها و موقعیت دریاها و
وادی های سابقه ارایه خواهد
نمود . همچنان این رادار -
معلوما ت عمدتاً در مورد محلی
پایین شدن (فرودگاه) سفینه
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر
مساعد خواهد ساخت که به این
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت
صخره های دارای عمق کمتر از یک
متر را تعیین نمود . البته از صخره
های مذکور میتوان معلوما ت راجع
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به
طبقه همیشه یخ زده که در تحت
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده
دلیلت به جریان حرارت از داخل
سیاره خواهد کرد . محلاتی که
در آن جریان بیشتر حرارت موجود
باشد مورد علاقه بیشتر جهت
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .
این مسأله که دو عراده وایکنگ
امریکایی موفق به دریافت اثری از
حیات در محلات فرود آمدند
نیاید بحیث دلیل نهایی تلقی
گردد که گویا در مریخ حیات
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک
که دو عراده وایکنگ در آن فرود
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰
کیلومتر از هم دور فرود آمدند
برعلاوه موجودیت حیات در سطح
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن
است که اثری از حیات را با گرفتن
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری
شود میکروها در کالونی ها اجتماع
ها انکشاف کنند موجودیت حیات
کشف خواهد شد . حال امید اینهم
که قطب زمین با وجود شرایط
شدید (مشابه مریخ) گوشه
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .
به استناد به این دلیل میتوان
گفت که دور از امکان نیست که
بعضی اشکال ابتدایی حیات در
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



بهم خواندیم که :

زیلی واول هولند دودل داده و شفته هند پگر که در شهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به هند پگری نهایت رونا تنیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه نویس دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را به رید و جنیور مینماید . زیلی نگران است که مبادا هولند اسیر دام خوبیان شود . اما هولند برخلاف وید سید هند که به عشق آتشینش فرادار ماند . وی که در راه سفر به رید و جنیور و یکی از ایالات کشوری است کوتاهی را اقامت می گذراند ملول و غمگین رحتی به پستری می افتد زیلی خود شرابا بدن ایالت نزد هولند میرساند . سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت گزید او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت . وضع را دگرگون یافت . او که تحت بازرس پلیس قرار گرفت ، خواست از دوستان و آشنایان زیلی را زنده یاد بداند نشانی را جویا شود . باول هولند ، سرانجام با مری بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت همسایه زیلی است و بنام های تینوزاد با من ، همپلیوتزی ، ماریوتلینو ، گیزاری نوو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . باول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همپلیوتزی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و اینهمه دنباله سریال : ترجمه : حماد الدین برومند

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیچون بارش . دویاره به شهر بر میگردد ؟ دقیق گفته نمیتوانم چرا ؟ راننده غریب : آنجا دویرون شهر . . . من دیگر سواری نمی یابم . من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ، انهم در خانه ((رول)) فروشنده آثار متیقه . کیا میروا کاریک دریای سیاه که توت های پخ روی آن میرقصد ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل و دکان و هتل های قفل بسته رسیدیم . شب از راه رسید و نقطه تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها درآمده بودند . دلنجا فقط دمای در سال میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار و دود و برف راهش را میبشود . در آمدن یک سرن ملوان برف شهر کهنه (انتیور ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و شبار کا کلا شهر را بپچانیده بود . راننده جا بجا توقف کرد . برسیدم چه خبر است ؟ شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل ((خیابان مشجر عکاسی سم)) نمیتوانم داخل شوم . چرا نمیتوانید ؟ می بینید که دیگر سرن صاف وجود ندارد . از پنجو موتر سم را بهیچون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سه بولد و زبیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل برافرا رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی برآب و بخ که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر شدم . آب بداخل پوتها رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهایت پخ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت برای هد پگر آغوش باز نموده بودند . در رهلسوی دروازه ، یک کتاره امتداد داشت که انهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

زیاد تاریخ بود . خودم را خرم کردم تا نام را بخوانم فقط یک اسم نوشته بود : ((ویگاند)) . زنگ زد ، انتظار کشیدم ، دوباره زنگ زد اما همه جا فرق در سکو بود . بداخل باغ رفتم . دریافت همه چیز در حال تشکل است . حتی باغ در میان برف در ختان کوچکی که یک متر ارتفاع داشتند و کاملاً لخت و برهنه بودند ، در حال قد برافراشتن بودند . در اطراف گرد های گل که به شکل گلخانه در آورده شده بودند ، دیدم که دمه و تیار بازی میکردند . آنسو تره باریکی که به یک ویلا منتهی میشد ، بچشم میخورد . هر چند بالای منزم فشار آوردم ، مالک آن لوحه را نشناختم . باخودم گفتم : کجا معلوم مالک همین ویلا ((ویگاند)) نام داشته باشد . منزلیکه من برابرش ایستاده بودم ، از یک پنجره آن نور کرم رنگ میگردید . منزل یک طبقه داشت . و چنین بنظر می آمد که پس از جنگ ساخته شده است . سبک معماری آن صنعت د لید بری نداشت اندکی ناراحت شدم ، که هرگاه کسی در منزلت بیس چرا درب را نمیگشاید . باریک پگر لغزیدم و بیلو تلسو خوران بر جام ایستادم . وقتی دروازه گشوده شد ، مردی ظاهر گشت که یخن های بالا پوشش را بلند کرده بود . با هیجان لحظه افزایس میشدیم . دروازه بسته نمیشد . نورو خیره با بسیار تلاش خودش را به بهیچون میگرد . مرد دروازه راهمان را بازگشود . بیصد او خویالاتی مستقیماً بسوی من آمد . تا چشمش به چشمانم افتاد ، برق زنان جرم زد و برگشت و بسوی گرد های گل شتاب برد . دروازه را باز کرد . راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل برافرا رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی برآب و بخ که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر شدم . آب بداخل پوتها رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهایت پخ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت برای هد پگر آغوش باز نموده بودند . در رهلسوی دروازه ، یک کتاره امتداد داشت که انهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از شانه های من حکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامرئی ، بمن حالی میساخت که در نهایت یسد شدن زیلی این مرد مفرصت . خون از سرم جلوی بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم بیکاره به قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمرد نه بلکه یک زن بسود !

موهای ترفسید ، در گوشه پیشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۵ سال ، اما موهای کاملاً سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کشید شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم و ترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گییم ابتدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بیچاره تخته به پشت با پاپوش پاره پاره مندرستی روی برف ها غلتید . او که بسا هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهج از من بر نمیگرفت . برسیدم : بگوئی استی ؟ یک مشتت را روی دهنش فشردم . گفتم : بیش ازین لت روکت میکم . بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش در فشان از میان دندانهای فشرده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نهال ترینتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی ترینتی را می شناسید ؟ سکوتش را وجودش را در برکشیده بود . به بیکاره در اتاق سکوت بمان سکوت برده گان حکمفرما شد . در بالای اجاق سرد یک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد در آن شکارها را بسوی زیاد می کشیدند . شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند . فریاد زدم : آقای ترینتی کجاست ؟ دود مشتش را بلند کرد و بسوی دروازه کاراجاق اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه پایین برق میزد رخسید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالعماری های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، و یک چوکسی با زودار کارنجره گذارده شده بود . آقای ترینتی مقابل چوکسی بازو در روی زمین قرار داشت . لباس کاملاً به مود فریب به تن داشت . ترینتی دست را مستحربسوی گلوش برد . بود تا تکلی اش را صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او فیر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بیک سئاله تاکید میکنم ، که زیلی لوید و در زنده گی من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برایم لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را دو یک مشتت را روی دهنش فشردم . گفتم : بیش ازین لت روکت میکم . بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش در فشان از میان دندانهای فشرده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

خدا با ما سخن است

باستان کوچکی بالا پوشش را تکان داد . صدا زدم : بد نیالم بیا (و چند قدم بسوی ویلا برداشتم . او برای اولین مرتبه بحرف آمد . او همچنان تلاش داشت از جنگ من فرار کند . خودش را به عقب کشید و گفت : نه من نمیروم ، هیچ جای نمیروم . . . بعد در حالیکه از فرط ناراحتی یا هایش را بر زمین میکوبید گفتم : یفرماید ؟ یفرماید ؟ او را بسوی خود کشیدم . د و سه غلیظ تر میشد دروازه را باز کرده گفتم : بداخل برو . قیافه اش مثل برف سفید میزد ، چشمانش آبی روشن داشت کمی نسبت به زیلی کلانتر معلوم میشد . یسا د زیلی بشکل وحشتناکی در من تأثیر انگذد . او را بداخل برده اتاق را از عقب بستم . آنجا یک اتاق ویژه لباس دیده میشد با چند عدد عکس های کهنه . یک اجاق و یک مقدار ظروف جستی ، قالی های آنتیک و مرفوب قدیمی بچشم میخورد . دروازه ها قفل زد و شده بودند . زن بیگانه آنجا نشسته وهای های میگردید . از قیافه سفید و اما کشیش خون و اشک فرو می غلتید . فریادم بلند شد : آخر من بگوئی نام داری ؟ اینجا چی میکنی ؟ حقیقت را بگو . قیافه اش آلوده تر از بسوی بلند کرده ، خواست حرف بزنده اما مد هوشی بود . دیدم که سر انگشتانش شکسته و میلرزند . به معرفی خود برداخت : من هولند نام دارم . اینجا

ست داشتم ، زیلی لوید و راه مضمون بزرگی در زنده گی من داشت ، من برستیدم ، لحظاتی آغازین آشنایی ما ، همه در صلح و صمیمیت بود . در صلح میخواهیدم ، در صلح عشق میوزیدم و در صلح کار میکردم . زیلی برای من یک کاتولیک خوب بود ، هر باری که میخواست همراهی بشد کلبه ای کاتولیک ها بود ، همراهی اش میکردم . و آنجا نیز در کلبه حرف کشیدم ، حرف ه عوت به صلح و صمیمیت و محبت بود . و این ستایش را که می شنیدم : ((خداوند ! تو در برابر عصیان ما ، به مصلح ارمان میدهی)) برا به شوخی آورد . من به نیکی دریافت بودم که زیلی در ک نمونه بود ، زنده گی بدون محبت حکم مرض سرطان را دارد . همچنانیکه در بی ماراجون سرطان کشنده میدانست ، عشق بی همتایش نسبت بمن و صمیمیت های بیگانه تر به من ، این نوید امید داد که زیلی ولو هر جایی باشد ، در صورت زنده بودن چنان فکر مرا بخورد دارد که هوارا برای تنفس وزنند و مانده نش . اما اکنون با ناسازگاری من نوشت دست و میگردم . باحوادثی که میساید مراد رخو د بپسندم .

باقیافه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیرونی خیره شده بودم . دهن همپلیوتزی باز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخورد معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترتین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد . زن جوان آهسته بیخ گوشم گفتم : - وقتی اینجا دیدم ، او مرده بود . - شما چه وقت آمدید ؟ - لحظه ای قبل از شما . - در صورتیکه او قتل رسیده بود چه کسی در رب منزل را بر روی تان کشود . - زن جوابی نداد . - قیافه جسد را کثیف و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیدم . - لحظاتی طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبا دل سه سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشتم .

بار دیگر پرسیدم : چگونه مستقیماً اینجا آمدید ؟ در حالیکه اولین پرسش را بر زبان آورد : ((شما چرا آمدید ؟)) در قیافه اش مجدداً جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده قالب گردید . و آنکسی در فاع از خود برآمد : آقای ترینتی میخواست با من صحبتی داشته باشد . آنگاه بسوی جسد دید . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند . بلا فاصله از نو پرسیدم : - دقیق نگفتمید . اینجا چه میخواستید ؟ در حالیکه سرش را بپز افکند ، بود . شمرده شمرده گفت : خودش بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر بیوز ، در وین - در وین ؟ - بلی . اساساً من در وین زنده گی دارم . به من تلفون کرد و گفت که کار اجلی با من دارد . - و انمود نساخت که پیرامون کدام سئاله میخواهد با شما صحبت کند . - او در خلل صحبتش فقط بیک نام اشاره کرد . به زیلی لوید - با شنیدن نام زیلی لوید وضع من دگرگون شد . تیز تیز بصورتش خیره شدم . او ساکت و بی حرکت ایستاده بود . تکرار کردم : زیلی لوید ؟ - بلی . مگر شما با این نام آشنا هستید ؟ حرفی نزدم . زن تشنگی بود . زیاد زیبارو . در حقیقت زیبا تر از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز در محله ((مانیزون دی فرانگ)) در برلین دیدم هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت او را ندان شت . نگاه هایش مانند و این مراسم منبند بود . او یکبارچه شراب بود . پس از مدتها ، باناشاسی این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه اش برآرم روشن نبود . همه چیز او در من تأثیر افکند بود . او یکسوز آن یتم میکرد و آرامش را بهم میزد

حالش قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، پستانها . . . بلی بلی . مگر چرا بعضاً موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تأثیر بسخشد

کوشیدم کمی بخود پیام و احساسات را کنار بگذارم . دریافتم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به زیلی تعجب میبخشد . اولیفت شد که زیلی لوید چه مناسبتی با من دارد . من پرسیدم : آقای ترینتی را از کجا میشناسید ؟ او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جویید . بلا معطلی گفتم : - نه میخواهید چیزی بگویند ؟ - باز پرسیدم : نامتان چیست ؟ - پترا ویند ؟ - پترا ویند ؟ - و نام شما . - مرا نمی شناسید . - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟ - راستی شما اکثراً سینما میروید ؟ - بلی ! - من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . در وین مالک سالن بزرگ مود بوده و در سفر ملی نام مرا با حرف درشت می اندازند . - خانم ویند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا به پولیس اطلاع ندادید ؟



چونکه آرزو داشت با من مراد لین ماجرا بپایانند ، از چی من میترسم ؟ - خودم هم نمیدانم از چی . آبا شما هیچگونه ترسی در رینبار ندارید ؟ - چرا ؟ در این میان چشمانم به میزی که آنسو بسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمائی تلفون که بهلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم . پیترا سراسیمه پرسید : - شما کسی میخواهید تلفون میکشد ، کجا ، برای پولیس ؟ - از آنسو دیدم ، دکتر پولیس زالسیورگ . اسم باول هولند است . لطفاً ما مویرن تانزابه خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است . نشود . مست بود ، زیاد نوشیده باشد ؟ - نه . اینطور نیست . بشنود یقیناً اینجا مردی بقتل رسیده است . صدای آنسو بسوی گوشن لحن جدی تر گرفت : - پس آن رس را دقیق دیکته کنید . - وین آن رس را تکرار کردم . (ادامه دارد)

قد کوتاه‌های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه شکلاتی : (در شعبات ما به فرزندانتان نرسد آب نداری ، جای کار تنگ است ، در طول روز در باران آب دارد ، و گاهی هیچ ندارد . . .)

گفته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه‌های یاد داشت اما با به داند ، مرد قد کوتاه که به حیث مستخدم در وزارت خارجه کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت : (. . . بیایم مافوق کوتاه ها هم از هم فرق داریم ، آناییکه قدشان از حد زیاد بخت است ، صد مرده نام دارند ، به همین ترتیب قد بلندترین ماکه کمتر از یکمتر و نیمه سانتی است ۶۰ مرده ، ۸۰ مرده ، ۷۰ مرده و تا ۳۰ مرده و ده مرده میرسد) .

خودت چند مرده هستی ؟

(من ۶۰ مرده هستم)

قد کوتاه ها در هر جای که هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند ، اینها آدمهای متحمل ، شکیبا ، وظیفه شناس و مودب اند . زنده گن شان در فامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان .

پایه د (۲۲) مخ

چون می‌مطرح کرده .

تاسی د به سند زاری کید و د باره د به غز د در د لو ترخنگ بل کم خصوصیت لاری گن اوزکنه ؟

که چیری یوه بیخله به بنایست ولری اود هغی به خوا ؟ بنکلی ملی جامی به تن کړی په عین وخت کی د بنواخلاقوا لور کرکتر خاوند ه وی نو د اییغل به پیره بیه د قدر ویر اوبه زره پورې وی .

دغه راز که یوهنرمند د به غز په خواکی بنکلی شعر د موسیقی متنا سبواتو میره روایی او همدان د نورو ویر و خاوند وی نوهغه وخت ده ته یونه سند زاری ویلای شو . باید وایم چی بیه سند زاری مثال د نسی قالبی لری چی به مزور د وخت خیل بیه والی اوارزنت په اثبات رسوی ولی هغه خوک چی یواخی نوم بی سند زاری وی اوس به مثال د سترنجی وی چی دلز وخت به تیرید و سره خیل ارزنت د لاسه ورکوی او خرابی یواخلک بی زرد کوی د مخی لیری کوی او هاخوا د برگانوبه کوللی بی غورحوی .

ستاسی نظر د هیواد د نقشه موسیقی به هکله خه د ی چی زه بخانته دا حق نه ورکوم چی د هیواد د موسیقی به هکله وگریم چی د ولی د یو محلی سند زاری بیه توگه نظر ورکولی شم چی په د ی اوه اتوکالوکی د افغانی کلیوالسر

هسی همزولو ته ژپیزی ...

موسیقی د وړانید واود منعه تللو د باره د ویره کارشوی ی چی که دوه د ری کاله نور داسی کار ورته وش نوپول او تبله به د راد یو افغانستان په تالارکی د مجسمی غوند ی ایسی اویابه تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ایوخت د موسیقی الات وو همد اوس به راد یو تلویزیون کی هغوسند زاری و ته چی ژوند ی سند ره بی د اروا خه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد برخلاف قیمتی جامی بی به تن وی چی داسی سند زاری و ته زه د هیاهوی یسا د رب و د روپ سند زاری وایم هر راز شرایط برابر ی دی ولسی هغوسند زاری و ته چی په خیل ملی لباس کی فولکلوری سند ری وایم هیخو نوع شرایط مساعد نه دی . که دوی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور برینودل اود غرب پیروی کول تکامل دی نو د ا تکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول دی .

تاسی د کم سند زاری ی سند ری خوینوی چی

به فولکلوریکو سند روکی می د خان قوه بافی ، هماغهنگ .

صفت رتولگی به غزل کی

رحیم بخش او هم می د ترکی سند زاری ا تاخان سند ری خوینوی .

به خیلوسند روکی کومه یوه خوینوی ، ایخیلی سند ری اوری چی (آرمان دی آرمان د نیافانسی ده . . .) او (د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرفی خاوره . . .)

سند ری می خوینوی زه د خیلو سند رو دا وید و خخه لذت نهم صرف هغومره بی اوم چی خلاوی اونواقصی و گویم اوس

خیر د خیلوسند رو د زمره کولو سره مو اری یکی خنگه دی چی

به لور غز خاندی او وایم : پدی هکله د پیر نژدی اری یکی لرو همیشه حتی به مویرکی هم نشان سره سند ری زمره کم

هنری افتخارات موخه شی دی چی زما هنری خخه اومدال د خلکو ورین تندی ، خند او خوینی ده

تاسی که د خیل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات را کړی بیه به وی .

یو واده می کړی ، بنخسه ماشومان لرم ، به مینه سره ژوند کوو اود خیل ژوند خخه راغی چی

خدای دی خیر کړی ، د د و هم واده بند و بست خو به نه کوی چی



هنرمند کیدل اود هنر ساتل

په بای کی وایم : ستاسی به مجلسی سریره د لته نوری مجلسی اوریخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شوی . داچی تاسی ما ته د یوسند زاری به سترکه وکسل اومرکه موراسره وکړه کوو د انسی وایم اوستاسی د دی احساس خخه د پیره د پیره مننه کوم .

آبامردان ...

بقیه از صفحه (۲۱)

گونه استاد معتبر و موثق وجود ندارد ، با وجود آنکه عده ای از محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در شریزمنکن است .

د واقعیت امر ، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی (معجزه) ا بستی معصومانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند ، گرسنگی ، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گناهی زنی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد ا بستی شود ، هر چند باید خاطر نشان شام که تمام مشاهدات موجود علمی نشان دهند انست که تکوین خودی همواره پیدایش جنس ماده را بدنیال داشته است ، علت آن اینست که جنس لانم است تعیه کند ، علاوه تکوین خودی اغلبا به ششسی دقیق خود مادر منتج میگردد .

در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله ایست که درباره آن تا هنوز کمتر مید انیم .

و غورحول اوبه ویره بی چیغه کرل چی :

لسم . . .

به لاس پیوری نبستی لرم بی هم له وینستانوسره به حکمه و خانسه کله چی وینستان به حکمه ولویدل ، نو دو هم لرم هم ورخنی د واده تاشی ته راوت .

دا هغه لرم مان وچی د سینگارهای به دیوال کی بی د راخرو ل شویو کرای وینستانو به بیج کی بحاله جوړه کړی وه ، یوازی به بوتانو باندي لرم مان روژل او خوینو نازبری خواره کوی به داسی حال کس چی د راوتلو سترکو توراوسپین بی تلل راتلل په بی هوبنه جان وروختون ته یوم .

د واده خوینی له یوی خوا به غم اوله بللی خوا د دغی عجیبی بیینی به لیدلو سره به خند اوتانو ویلو بدله شوه ، د کم سورن نازبری له مور سره کوخی به کوخی شوی وه ، او ویل ته بی بیخوړونه سره ورکول ، به همدی کنش او گیرکی یوی زری بنخی چی د زرم له خیلوانو خخه وه د کرای وینستانو به هغوی د لپ مانوبه لیدلو یوسو اوسیلی وکړ او ترخنگ بللی زری بنخی ته بی ویل :

ترخدا ی می جار کړی خوری . . . بخوابه چی مونزه کوونوکسی سرونه چوتی کول نو یونیمه سیزه اوریجه به په وینستوکی پیدا کید .

خواوسد (ارایشگاه) به کرای وینستانوکی لرم مان پیدا کیسزی لرم مان .

مراسموه ترخ کی بی د ویل به خوله کی د کیک توته ورکوله ، نازبری د کیک توته را پورته کړه ، او غوینتی بی چی د کم به خوله کی بی ورکړی خولاس بی د کم وازی شوی خولی ته ونه رسیده ، بلکه چی هماغه لاس بی به پوره شدت د (آخ) له یوی چیغی سره د سرو وینستانو ته پورته شو ، له نازبری نه به د ی شیبه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارهای کرای وینستان هیروو ، اوبه غیرگونو کوی وینستان لمره راکش کرل ، کله چی مصنوعی وینستان د نازبری له سرته لیری شول ، نو هر جا ولیدل چی هغه د خوشیو بخوانی ناوی نه ده چی اوز دی .

زلفی بی به اوز ولکه تورنما ماران کړی یوی را محو ندی وی ، بلکی هغه گنجی نازبری ده چی په زار کورکی د کوخی هلکانو دغه نوم وریاندی ایسی و .

نازبری له درد او شرم خخه بی بحاله شوه ، اوبه هغه میز چی کیک وریاندی ایسی و را پورته ، د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو ، او سازیانوساز و د راهه ، کم د دی بیینی به لیدلو سره د واره لاسونه سترگوته و نیول ، ازلکه وچ لرگی به خای پاتی شو .

د نازبری مور چی د یاد گاری عکس له پاره د خیلی لوپ ترخنگ ولاړه وه د نازبری له نوکوی کرای وینستان راکش کرل او غوینتی بی چی بییرته بی دلورده سز ورواچوی ، خو به د ی شیبه کی د وینستوله منخ خخه شخه لکی لرم د هغی به لاس کی را ولویده ، دا هغه لرم و .

چی یوشبیه د خه بی ناوی وچیچله ، د نازبری مور وینستان به حکمه

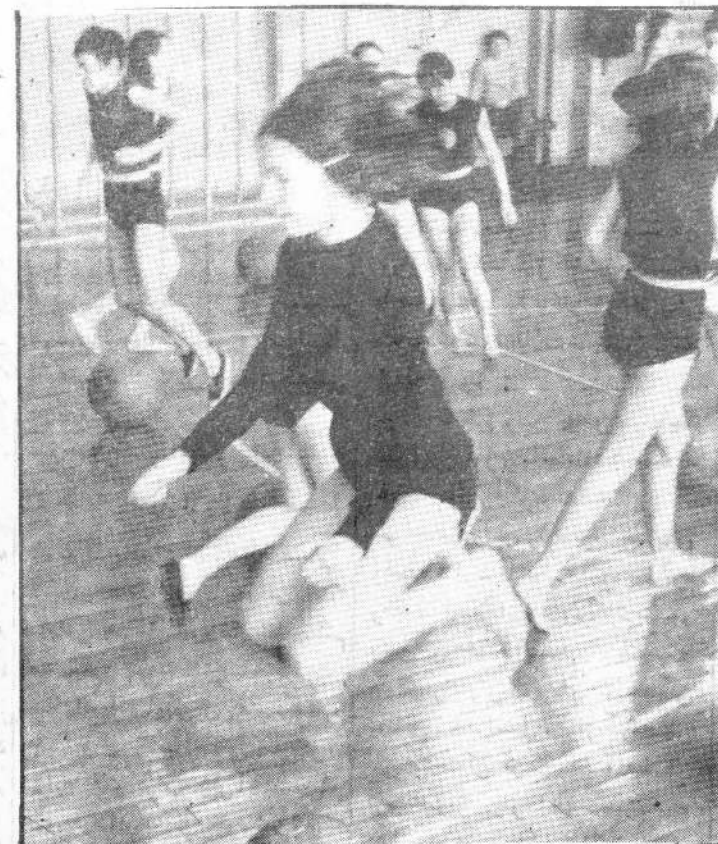
زلفوز به پایلی و ، که خه هم دغه اوز دی زلفی د نازبری خیلسی نه وی ، خود دی د جگی اوز نگری ونی له بنکلا سره بی مرسته کوله ، هغی خو خوله د سینگارهای له خاوندی شخه غوینتی وچی دغه مصنوعی وینسته وریاندی ویلوری ، خود سینگارهای خاوندی د دی غوینسته ردوله ، او وینستان به بی په کرایه ورکول .

د ری میاشتی د کم او نازبری له کوزدی نه وی تیری شوی چی کم د واده نغاری و دنگولی ، د واده به ورخ نازبری د نورسینگسار ترخنگ له بخوانیو کرای وینستانو پوخه اوز ده وینسته به کرایه واخستل ، د واده مراسم د بنار به پوهوتل کی ترسره کیدل ، د زرم او ناوی کورنی او رابلل شوی خیل خیلوان د واده به مجلس کی حاضر وو ، خوینی اوخند اگانی ، سند ری اوزگنا کانی روانی وی چی سند لاسه د ساز نغمه واویسته اود (ا هسته بو . . .) نغمه او سند ره د هوتل په سالون کی پورته شوه ، د سند ری به بدرکه زرم او ناوی لاس به لاس سالون ته را نوتل ، د نازبری اوز د زلفو چی به اوز وی هاخسوا د پخوا پرتی وی ، جاته د دی وخت نه ورکاوه چی د دی به بد رنگه خیره دی خبری وکړی او یایی ورته به لومړی نظر بام شی ، کله چی کم اوزان سرب د هوتل په سالون کی خیل تاکیلیمای ته پورته کیدل نو د نازبری به جته قد پوری د کم لندی بونو ی ونه دوسره تپته وه ، چی تابه ویل گوندی نازبری کم ماشم له کوش نیولی دی ، هغه وخت چی زرم او ناوی به خیل تاکیلیمای کیناستل اود خانگرو

کرایبی وینستان

د لوروی وروسته نازبری د خیلی یوی بللی خورلندی به مرسته له سینگارهای خخه کرای وینستان واخستل او هغه بی خیل لغز سر راواچول ، خود کوخی تولو اوسید ونکو به لغز او بونو ی سرکی لیدلسی وه ، چی په د ی حساب د کوخی اوسید ونکوته د خند انوی مضمون جوړ شو ، حتی تردی چی یومازد یگر د کوخی هلکانو یوماشیم ته بیسی ورکړی وی چی کورته د نوتلو به وخت کی د د روازی ترخرا ورتسه و د ریغی اود سرو وینستان ورخنی کنش کړی ، له د ی بیینی وروسته به نازبری د پیره لزه له کوره راوتله .

که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کورنه کوه نه وای کړی ، او پلاری د بنار به بله ناحیه کی کوی کورنه وای نیولی ، نونازبری به د کوخی د هلکانو اوجونو له لاسه لیونی شوی وای ، خوتالی بی به د ی پیدا ری وی چی د پلاری له د ی کوخی کوه وکړه ، به بله کوخه کی نازبری چاد گنجی به نوم ته پیژندله ، د هغی کرای وینستو چی به اوز وی براته وود کوخی د پیرموانان به جان پس ورکشول ، نازبری د سینگارهای د کرای وینستانوله برکه د پیره لور د کم نوی مسوان سره کوزده وکړه ، کم هم د عدل به خیر د نازبری به کوه ، کوه .



مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مساله تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشریح خاص وجد آگاه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیت بدنی و آموزش جوانان تربیت بدنی، تمرینها آموزش جوانان سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است: (هیچ استعدادی نباید ضایع شود) می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۱۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودستان ها میباشند، یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسطه تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصی پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق میباشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

دانشگاه اکتوبر سال ۱۹۸۸ - سازمان ورزشی آلمان د موکراتیک که بنام اتحادیه سپورت و جمناستیک یاد میشود، ۴۰ سالگرد تاسیس خود را تجلیل نمود. این روزها بازگشت موفقانه تیم های آلمان د موکراتیک از المپیا تابستانی سئول مصادف بود. آلمان د موکراتیک با وجود کوچک بودن ساحه جغرافیایی و داشتن امکانات محدود انسانی و مادی و نتایج و موفقیت های شگفت انگیزی را در عرصه ورزش نصیب گردیده است. ورزشکاران آلمان د موکراتیک در بازی های المپیا تابستانی وزمستانی ۲۱۲ مدال طلا، ۲۱۱ مدال نقره و ۱۷۷ مدال برنز بدست آوردند. بر علاوه آن تا کنون ۳۴۱۲ مدال، و مدال قهرمانی جهان و اروپا را نصیب شده اند. گرچه موفقیت ورزشکاران آلمان د موکراتیک در سطح جهانی دیگر یک مسئله غیرعادی نیست، با آنهم مانند گذشته در مورد امر موفقیت شان سوال های زیادی مطرح میشود.

بعضی ها این غور نکرد می کنند که تمرین ها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (فورمول اسرار آمیز) را می دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بسزیرگ



از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب میتسود آموزشی همده می باشند که البته ایجاب مصارف هنگفت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنسیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسرمی برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است بازید بعمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۷۲) بقیه در صفحه (۷۲)

از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب میتسود آموزشی همده می باشند که البته ایجاب مصارف هنگفت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنسیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسرمی برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

چگونه میتوان زنده آگی کرد؟

۷۵۰۰ طفل در ۴۷۲ مکتب مخصوص تعلیم و آموزش می بینند این اطفال شامل کسانی اند که خواست شغلی و بینائی ضعیف داشته میباشند و همچنان آنها می که کور، گنگ، کند ذهن، اند، تربیت و آموزش می شوند. تمام مکتب مخصوصاً غرض آموزش اطفال مذکور پروگرام ویلان درسی را مانند سایر مکتب عمومی متوسطه تطبیق می نمایند تا در آینده راه تحصیل و پیشرفت برای شان باز باشد. صرف در مکتب ۸ صنفی کمکی و مکتب برای کرها پسلان پروگرام درسی ویژه می تطبیق میگردد. همچنان باید گفت که این مکتب دولتی میباشند. درینجا تعداد شاگرد هر صنف تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

تعلیم افتد اما تیکه در زمین در کشور کور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانی که به جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانمندی این چنین اهدا کند که در بالاد کر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمنان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

چندی قبل در آلمان د موکراتیک کنفرانس درباره د فکتولوژی (علم معلولیت) برگزار گردید. درین کنفرانس متخصصین انجمن نیز اشتراک نمودند، تا با تجارب ج آلمان در زمینه آموزش همروسیه اطفالیکه دارای نارسائی های روانی (بسیکولوژی) و فیزیکی (جسمانی) میباشند، آشنا شوند.

به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان ((مفوق شدن)) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله ((جوانان امروز)) ظاهره سبب را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفته و جوابی این سئواله همی که چرا شرایط لانم برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های انفرهاد در ریا را که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

"هنرمند سازیمت که بانراز وفورود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر میتد لست یاوالا هرد و نتیجه سیرطیچی جامعه خود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین و وطنی ترین سرود (مولاعلمسی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) فیصد گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" و برای پاسخ به ایین سئوالات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم و در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم. سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدیوقت به سئوالات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را دیوتولویزیون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تنویری و تنویری و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی نظامی، هنر تخیلی، آواز خوانی فن و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شانرا فراهم و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های انفرهاد در ریا را که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان کشور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البته کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظامی، هنر تخیلی، دکلمه و شعر خوانی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تراست به این معنی که داوطلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیوی درد اخل همیمن موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و لسود مرا حسل ابتدا ای هم قرارداد داشته باشد از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آترایاد رنگ نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می بدیند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در صورتیکه واجد شرایط لانم نباشد از همان آغاز به صورت نیمخته قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازت ثبت و نشر آنرا نمی دهد. در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به اسلده سو های رادیو تلویزیون تازه گام هندی، تعامل چگونه است؟ باید تذکر داد که به مخاطر ارزیابی استعداد داوطلبان آواز خوان کمیسیون در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی، و دیگر نوزم های آواز خوانی چن و ارزیابی کنند. بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی یکس بارچه آهنگ درد اخل اسلده سو اقدام می کند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لانم را داشته باشد اجازت ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشد به ثبت و لیسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود. در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تعلم امکانات تخنیکسی و هنری به اختیارش فرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسر و خستگی ناپذیر خود برود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن برود اختیولی نیاید منکر شده که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیکسی بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیر می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیکسی و بشری این است که ظرفیت موجود است یوهای رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیکسی و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده و وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعدد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها بجای نشر آهنگ خیلی محدود است. بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و ارزیابی رادیو تلویزیون می زخم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلوم است. مفصل بدست آوریم. محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو اگر اندکی روشنی بخشید؟ آهنگ هلموما قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند و بعد از چن و ارزیابی مدیریت عمومی موسیقی و چک اشعار و از جانب هیئت مسوول که اشعار را راقبل از ثبت چن می نمایند و بعد از اجازت آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از ارزیابی شعبه نشر از نگاه وضع تخنیکسی و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد. پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چن و ارزیابی می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، نباید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. مادد آرشیف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آهنگها با د نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. گفت می توانید، آن عده آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازت ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند از کدام طریق ثبت گردیده

تیبلا هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت ارزیابی رادیو تلویزیون قبل از نشر چن میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواهش برود میسوسر ان چن آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتری آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ هایش زحمات زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدیوقت شده مردم است و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم زین شرایط هر چه بهتر تخنیکسی برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیوابود. در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو، تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خسی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که ((با اجازت، من با ملتی تعلق دارم که جنده ((نسی)) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان ها قادر است پایین کند. تا آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیستم که از گپ های بگردم. بالاخر من یک انسان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳) نشر میشده نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکاتب از بردن رادیو صنفها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامیها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد. اینرا تائید میکنم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعا حیات ادارات نیز چنین بوده است؟ - خیر، ولی بیان بی سروسا - مانی ادارات در برنامه های ((میرزاقلم)) خود مبین بی کفایتی عده ای از آمرین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد - متن را کی مینوشت؟ گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. - نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. - در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. - این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تخیلی خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر ((با طلالی اروپا)) ((بلاتینی)) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجزی و با این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تخیلی خد احافظی کردم. - باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلاسی محفل مات او را برقرار میسازد. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ - اگر باب تمیله چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون باز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذارم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان در بر نامه اخیر الذکر را توضیح نمایید. - رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیبه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ - وقتی برنامه ((رادیو صدای مردم)) بقیه از صفحه (۷۰)

زنی با همسرش

ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گللی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج سال همزیستی، در کاخ هیئت اطلاق در دستند ارم. از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند، بنام انسانیست تقاضا میشود تا در نستی های خود رابه آدرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

((محمود یاری برادر زاده)) ((گللی)) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزدیک او (۰۰۰))

می کشید. مگر امکان دارد پیدا نشود] آقای من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نومان بسیاری به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگرم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاعی بهار رسید که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزار او، از دستش نرود. ماهم از انجمله ماموران بیمهره ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) یا قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و رسا محصول میکردیم.

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل بعلیو بگردد، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر همی گمرک نیز تیلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام تیلیفون کننده به عنوان ((اسرار ولتی)) از دیگران نهفته می ماند. مدیر همی مارانزد خود خوانده گفتم: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاد شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شماست. آه بلی. عمه تاها ۰۰۰ ولسی خدا از سرجم ما بگذرد. چنین بانویی هر چند سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و گرانبهاران جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده، میشد که از-

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست را که رویم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شام در دیگر مسافرتش که هم تول بکس و هم سیست پشت سر را انباشت، در موتور جا بجا کرد. سپس رو بپا کرده دستور داد: ((بقیه لوازم مراد رست نگهداری کشید. فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام در نیال موتور خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند. خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاقی کشف میشود. در صورتیکه لازم دید، شوی این وظیفه ما گمرکچی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ما گوردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاقی بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را پر کند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در همین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفتم: ((با با آفرین برای این افراد (۰۰۰) حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است)) بنظر می رسید که درین کارهای یک گمرکچی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزدیک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها همی های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلونی خانم ها، همه در جاهای دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگرمای برسیبیل تحسین گفتم: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسامیم، روزی در میان درم برهمی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) - یکی دیگرمای ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تا دهان پر شد ولی هنوز هم از آن سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند. خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت وهم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند. بر شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است. کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرم جستجو کنید. از وضع چنان پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاقی به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسؤولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعدده بگیریم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است.)) در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان ولسی شناختن قاچاقچیان شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به آنها تعلق ندارد.

بگذریم آقا... راستی اسم شما چه بود؟ - محمود. آری محمود بی فرزندم. با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد. از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا برمی گشتند، گاه گاهی با بتول خانم برمی خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هامر مقام عقاب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه می کردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواها ت زیاد درین باره جریان را تغییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکند، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید... یکبار اینطور باری آنطور... این که کار نشد. آقایی من، برای تنظیم کار یک کشور، پیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تا اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود. در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا برمیگشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد، سخت شگفتی زده شد و فریاد زد:

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

خدا ی من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرفهاست که میزنید؟ اگر تغییر می کرد؟ بیسی شبهه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد. حکومت تغییر نکرد. است. پس وزیر تغییر کرده است؟ - خیر خانم. - خوب، پس در اینصورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟ در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کرد بیس: - در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقایی من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مرورید و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیران مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواب - هرات از سفینگانهای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت: - واقعا حیرانم. هیچ یک اینها ازین نیست. خدا یا، کدام فریاد به اینها را بدین اطلاع قبلی در سفینگانهای بدنی من، جا بجا کرده است؟ من در زنده گی خودم، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمود ی میگویند زنی زیبا عقل کثرت دارد ولی باور کنید که بتول خانم این قاعده مستثنی بود. مدتها ی مدید و نفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد نمی برم، در حالیکه اسوا ل زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند. بازرسی گفت: - مگر اموال امدادی را پنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طور پنهانی صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی می بیند که حال کشور ما چقدر زار است، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را رجده انهای من مخفیانه جابه جا کند. مگر این غیر ممکن است؟ محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت نایده ای زیاد داشت مع الاسف بین ما ایسن ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیادنی سه نفر خانم دیگرمثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کنید آقایی من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرف به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازگشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورت وارد میکرد. دیگرمای میخوامیم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا ما قرض دهد، کیدت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانمی را تشویق و کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند، مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردد. ما قدر شناسی نیستیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود، بازم تکرار کرد: بقیه در صفحه (۸۹)



حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ
ازانہا می برسیدیم *
- احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟
- فعلاً منحن تحصیل در خارج از کشور
اند *
- آباروی رده آوردن اطفال ہنرمندان
ہم مدہ است؟
- نہ نیست ، عاقلہ مادری ویدری رول دارند *
سوسن ارزو:
- میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان
د فلم ہا ظاہر می شد؟
- فلمہا بس بھر صورت ، اما آوازہ است
کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است *
سید میرزا حسین:
- چرا فلم ہا افغانستان درین اوآوردہ
تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا خارجی
حق نمایش راد دارند؟
- منظور تان فلم ہا جدید افغانی است
ویا میخواہید فلم ہا سابقہ را برای بار پنجم
ببینید *
یحیی نیازی:
برادر سولات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ
پاسخ می گویم *
لیلا ہاشمی:
چرا با نطق خوب با حامد نوری صاحبہ
صورت نمیگیرد؟
- منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز
یون اخبار می خواند؟
- چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟
- بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد
بدر اطفال نبود *
- مجلہ سباوون برای مردم ما است چرا عکس
ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟
- چشم بخیل کور *
- چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطاقان
مرد حسادت می ورزند *
- اصل سوال راد ردل نگہ داشتہ ایستد
و (دم) ان را برای ما فرستادہ اید
- اسد بدیج باکی نامزد شدہ؟
- با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند *
| |



ف • ارزو
- چرا وحید صابری با علائمندان ہنر
برخورد خوب نہ دارد *
- منظور تان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟
شکیلا غمگین و حمیدہ تنہا:
- احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف
راد یو ثبت کردہ است *
- چہار صد اہنگ
- چرا در تلویزیون فلم ہا راجس کھنہ
زیاد نشر میشود *
- درک و بالایی ، قرارداد با رساں را بردہ بود *
بابہ مد بین از خیر خانہ مینہ:
- چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقه پیش از آمدن موتر
شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد؟
- می خواهد اوبداند کہ شمار روزہ ۴ دقیقه
در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟
علیم نایق ہونیانی:
- آیا رخشانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،
اگر بلی در کجاست؟
- ا اطلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است
اما دور از وطن *
حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون
کابل:
- آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید؟
- بلی اما از طریق تیلیفون
د کیکہ فرغ متعلم الکترومیخانیت کابل:
چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند
علت چیست؟
- عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر
می شد *
- اعصابی ارکستر گل سرخ موہا با نوا رکدام
ارایشگاہ شکل میدہند؟
- نا یاد در سلمانی خواہران *
- چرا بعضی از نطاقان حین خواندن مطلب
بہ ان توجہ نمی کنند؟
- حافظہ نمان نویست *
ستورہ یوسفی محصل طب:
رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -
نست کہ از لباس نری و رقہ برک دانس استفادہ
کرد؟
- پس از چی استفادہ می کرد |
سھیلا عزیز:
- اسم اصلی نغمہ چیست؟

برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لگم کسبختگی هوس ها و خود خواهی ها مبدل می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این پرسش ها پاسخ درستی بیابیم: محدود ساختن فرد، و امروز اطاعت، تاجه حد باید پیش برود؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد می توانیم جریان امور را از آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟

سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادتی و آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن پیوندد. باید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوند دهد. ولی این قابلیت آن زمان از میان میرود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز مبدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کند و به زور توسل پیوندد.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلواکیا در برابگ هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قریه های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جاگسترده است. در بواک مرکز و در بوهیمیا شهر کراستل های زیبا در کالهری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد اینسلم ((سرمونی)) فعالیت دارد. این جای زیباترین کیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه نود هزار کیتار، چهل هزار کمان ویلون، بیست هزار ویلون کوچک برای اطفال تهیه میگردند. در پدر از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای کیتار خاطر سرور دیدار را برام ماندن می ساخت. وقتی در براتسلاوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تفریحی شهرک صنعتی و زراعتی دیدم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز بود. پرفیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تا می تواند آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک ها ای امروزین، از تکالوزی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه های بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز - رفتار، بس، تراموای، و بس های برقی تامین است. معنی زنده گی در چکوسلواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار است. چکوسلواکیا کشور نایشگاه های هنری است.

وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقش حرفی دریل چارل و تصرف میسی صرف اند. لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما ناها را نقش بندند. موسیقی برای مردم روا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه موزارت تاکنون در رتسلاوا بر خاظره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمیکنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرها

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً دستگیر هر فابریکه و هر مزرعه میگردند. مردم در هفتاد و هشتاد سال گذشته ملی نشان به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در مباحثه ها میخوانم: مسوول شعبه اقتصاد روزنامه رودی پراوا - گفت: ((همه عرصه های حیات مابازسازی میگردند و تقریباً هیچ بدیده از بروسه بازسازی دور نمی مانده است.))

شهروند چکی گفت: ((تلم ساختمان های قدیمی شهرنوسازی میگردند. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نوسازی عمارات قدیمی مساله

هزاره در جستجوی

وسبک های معماری تاریخی را می یابی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کردکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. این جایزیل تاریخ باید هبورکنی و قرنهارا در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابگ بودم و تمام این مدت به جستجوی قرنها میرفتم زیرا تاریخ این سرزمین پراز قه ها و افسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نوسازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محمولات و روند عمومی خدمات اجتماعی بدیده آمده است. مرفه بسوی دموکراسی فراختر گلم می نهند و استفاده از همه

امداد رباره ادبیات این کشور: تاریخ این سرزمین داستان بیگانه هیشگی است که بی گمان این مبارزات در ادبیات تیلور



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلواکیا بعد از قرن چهاردهم پیدا شد. آثار دالی میل در همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برآگه در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش بسزا داشت. که جریان فکری و ادبی را ریش این بوهنتون ((پان هوس)) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات راه راه مباحثات و مشاجرات کشیشی و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تامین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معزوف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه می گرفت. ۱۰ سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان ایلیکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند.

اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدهد چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند. اما این نوشته کومیتوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطرط خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. ((در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از افریقا و افریقا از امریکا و میان کشورها و امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها و دشت ها واقعند. اما یک زمین مارا از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگیرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۵۰۰ ماهگی در خانه مشترکی زنده می می کنیم.))

میانند. اگر او زیبا و جذاب است، چنانچه هیروئین باید باشد. با هم فرار کردند، ولی بگورن پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرقت بخشی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم ((قیامت نس قیامت نگه)) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانتیتری عماله شریکی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

راه های جدید اخلاقی در فیلم های

کشیدن لباسهای راکه از تنه دل به آن رضایت ندارد، رد کند فریاد کارکنان سندی بالا میشود که: ((او خود را چه تکرمیکند؟)) ((سوز و آلیا)) در فلم ((خون بهاری مانگه)) بالیاسهای آب بازی میخراند و ((ریکا)) برای به دام اندازی مرد ها باید در فیشن شو اشتراک نماید. برای سینما این امر مرگ تلقی می شود. هیروئین چون ((میناکسی))

بیاد هوس و سوای بسبارک و با مانند یک راه رفتر کسند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آورده سساری خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بد نیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام رسوایی متوجه او گردد. انگیزش و هدف در سلوسوک انسان در غیاب آن واضح میشود.

عطش جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود میداشت طوریکه ((معیشت با ت)) در فلم ((آرت)) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصر بنداشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را

چگونه میتوان

بقیه از صفحه (۶۵)

متری شهر برلین واقع میباشد. در مکتب مذکور ۱۰۰۰۰ نفر دانشمندان مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگیرد. این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخود را از دست می دهند. موا د جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگششتنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیا نموده است. نرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

به امروز قاری نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ نفر مشورتی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص بیابان صدائی و شنوائی دارند، پیش می برند تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانائی ها از موسسات مقدماتی الی زمان مکتب باز دید بعمل می آورند. مرسیون و معنمین ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصروف می گردند، تا کمک ممکن برای آنها بعمل آورد. باشند و باز رفتن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات علمی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه ای را برای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه سلك فراهم ساخته است. بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.



خبرهای ورزشی

سفر دوستانه و مسابقات

تیم منتخب هاکی که جهت انجام یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک خانم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند. این تیم در مدت اقامت خویش یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند. همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترک، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند. نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید.

تیم منتخبه هندبال پسران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترک، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند.

طبق پلان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیرسین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در دستند - تیم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت.

همچنان مسابقات انتخاباتی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گورد و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود.



مصاحبه از حسینا حافظ

قانونیت در ورزش ضرور است

رأبیرامون بهترشدن ورزش در کشور چنین گفت: ((ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآه انداخته شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد.

نبودن قانونیت در ورزش و عدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار میاید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند.

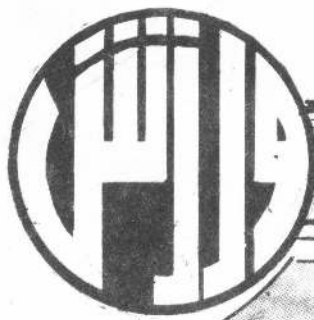
چنانچه البسه و اموال سپورتنی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدستور من ورزشکاران قرارداد نمیشود که این خود گواه بی توجهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل، نخبه ترین آن محسوب میگردد. این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود اما بنا بر تلافی هرچه افزون کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چیون (با سکتبال، والیبال، بینک پانگه و تلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپسج نموده است.

از آنجا که بهترین ورزشیده ترین چهره های ورزش عضویت کلبی امورا دارانند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند. چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمو توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است.

یکن از مسوولین کلب آمو نظرش





تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خصلست د رامتیک داد عبارت بود از مسابقه وی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دو که صرف دو تخته سر نوشت ساز می توانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازید می باید بد آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را با ختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگردانند لقب قهرمانی بخود نر نبود و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک نداشت ولس کاری کسپاروف توانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف د روسویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات ((تاجگذاری جهان)) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام ((با پس)) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نورامتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سوئد نی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاس سریروان (آمریکایی) نیز تایید نموده اند.

د رسال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگردید و در سال ۱۹۸۲ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. روبرقبات آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پییم را اگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زیده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

این صفحه را مردمان جوانان

مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیده گی و بلند رفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض تروشح بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل کلیه هانسیت به آن باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در صورتیکه مسئومیت بیشتر گردد، مرض حالت اکلامپسی (Eclampsia) یا حالت اکلامپسی خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق شریک در سراسر فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً کس بیشتر از ولادت و گاه گاه حتی پس از آن بوجود می آید. در حالت اکلامپسی خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر ولادی خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیده گی و بلند رفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمسک کند.

خانمها و آقایان! بیس از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh اولین طفل وی زنده می ماند و اما بعد از آن اطفال بعدی نمی توانند زنده بمانند. به دنیا می آیند و اما بعد از آن اطفال بعدی مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیس (استقلابی) اعصویت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بنام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استحالتهای حجرات بیضه شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی رانزد جنین ها گردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد.

ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. منع هم آن حیوانات است و صورت نوازی نیز توسط دکتران توصیه میگرد.

اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

مونزولی په آوازو

د (۱۱) مخ پاتسې

اداري لپاره د هغه پرتوان خبري آتري کښي . اواز په عامه افکارو باندې د ملنډو وهلو امکان برابروي . خو زیاتره داسې پېښيزې چې اواز په هغه جا په خلاف شرحه کښي چې پخپله د هغې په خپرولو پيل کوي . د اوازي رسواکول د زياتې بانگي تر لاسه کولو امکان برابروي . د ساري په توگه . فرانسوا ميتران له هغه اوازي څخه چې د هغه په باډ هغه د جمهوري رياست له هماغه پېيل څخه موجود وه چې گواکي هغه د سرطن په ناروغي اخته دي . په بري سره خلاص شو . په دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود : لومړي هغه بولتن چې د شپږ وياشتو په اوز د وکي ي په منظم ډول فرانسوا ميتران د رښتيا په باب اطلاع ورکوله او د نوم د اجسې د جمهوري شپږ څخه طبع او توکي کول . د مثال په ډول هغه وويل : ((د دولت معينې مشران د پوره ناروغي څخه برخمن دي . معينې غوښتل چې ما هم په دغه لسټ کې شامل کړي . خو بايد اعتراض وکړم چې د پيرک داسې پېښيزې چې پرنجې (عظمه) وکړم .))

د هغو اوازو خبر ل چې د سياست په برخه کې خپري دي . د هغو د انتخاب محدوديت ثابتوي . د توپي په باب اواز له رواجي او د ايي اوازو څخه گڼل کښي . معينې تاريخ پوهان بدې عقیده دي چې د توپي مفکره . د روسي ناروغي او ناقص فکري ودي نتيجه ده . زه باور لرم چې تاسې به له هغو اوازو سره چې د پټ لخواک او يا پټي ډلي په باب له اوازي سره چې په حقيقت د هيواد چاري اداره کوي مباحث شوي پاست . دا اواز د هغو کسانو علاقې وړ ده چې سياسي ژوند د نانځکو د تياتر په شکل مجسم کوي . خلک داسې چې لکه په تياتر کې ژوند کوي او پخپله په خپل ذهن کې د بري شاتر . سپوري چې د هغې تر شاد هنرکسانو اصلي خبري شته دي . چې په صحنه کې په حاضر وکسانو پيل کوي .

۰۰۰ موز هميشه پدي نظرو چې اواز - لنډه گمراهي ارحاق د دي چې بايد پيرزو هيره شي . فکروکاره چې د ډوله پيرو اطلاعاتو د رسايو پرمختيا په د هغې خبريدل باي ته روسي خو خطبضا ت خپل نزولي تگ لوري وهي . له هغو کسانو څخه چې پوهيزې هغو ته . چې نه پوهيزې . اوازي تل له راد يو . روميانو اولونيزيون سره موجود دي وي او د بشپړ ويني رسولي چې ټولنه ورته اړه لري . نقش تر سره کوي . پر اطلاعاتو تپاندي د کترول نشتوالی . د هغو کسانو يي با وړي رياروي . خود نوو لپاره داکار د انتقاد د نشتوالی . سامنور يتوالي او د هغو اطلاعاتو د ترلاسه کيد و په مانادي چې با پيسد و ساتل شي .

فرانسوي ټولنوود دي پوښتنې په جواب کې چې داسې معلوميزې چې تاسې د اوازو د موجوديت بلوي پاست وويل : اوازي په ټولنه کې د کرکچ د له مينځه وړ لولپاره بروري دي . زياتره خلک په خپل ټول عمر کې پدي باور دي چې هغوي ته ټول څه نه وايي . ۰۰۰ کله چې زه سهار د فتر ته راسم او له خپلو همگانو څخه پوښتنه کوم چې څه نوي خبرونه دي . هغوي ماته هغه څه چې پرون شپه په ټوليزيون کې وونه وايي . بلکې هغه څه چې پرون شپه نه وويل شوي وايي . په هره ټولنه کې خلک په خپلو خيالونو نسبت هغه څه ته چې هغوي ته يي وايي . دغه دي .

اوازي کېد اي شي د قدرت لپاره يوه وسله وي ځکه کولاي شو هغه په اگاهانه توگه اړ وکړم هدف لپاره وکارو . خو زياتره اوازي د قدرت د مقاومت وسله وي .

اپاگېد اي شي ټولنه يي له اوازي وي .

کولاي شوي قطعې توگه خواب وواچي نه . دا به پدي مانا واي چې خلکو له پيل سره خبري کول برېښي دي . او يا د اجسې موز په يوې پاکي او ساده ټولنه کې ژوند کوونکي ټول هر څه د پيل په باب پوهيزې . ۰۰۰ د ټولو خاصيت وي چې خراب څه پټوي او د پټو شيانو په باب خبري کوي . خو خلک د نيمگري تياروله موجود پټ څڅه خبر دي . يوازي په جنت او د وڼ کې يمني هغه بخاي کې چې هر څه روښانه دي او هر څه هرجا ته معلوم دي . اوازي نشته دي .

اوازي پورې شي دي . خو تاسې به دي . ۰۰۰ د اوازو د بندولو پورته وسيله د هغو په باره کې ويل دي . کله چې د هغوي په باب چوپه خوله پاتي کښي هغه لازياتي حقيقي په نظر راضي غوره به دا وي چې په ښکاره او علني ډول حالات وڅيړل شي او رښتيا وويل شي . کله چې واقعيت تغير وکړي اوازي هم بد ليږي . غلښت د زياتره اوازو د له مينځه وړ لولپاره لاره ده .

مها بهارتاکه پارينه سه هزار ساله دارد . از سلاح هاي مرگه زا - سخن ميواند گرچه براي انسان امروزه تصوير انفجاران شگفت انگيز نيست .

انجا گفته ميشد که (گلوله هاي درخشان واري از دود به هوا پرتاب گرديد) . (برانق) ظلمت جا در افکنده) . (اخگر بيدون) دو در هم جا توده شد) - (تمام نوري قهار طبيعت را خشم فرا گرفت ، توگوي آفتاب راه خود را گم نموده است ، کائنات را گرمي فرا گرفته ، همه جا يرتب و تساب است)

د رهند اين اسلحه را (سلاح برهنه) و در امريکاي جنوبي (ماشاک) مي ناميدند بعضي از کاوشهاي باستان شناسي دال بر استعمال اين سلاحهاست که انرا ميتوان محک دانست . د يوار هاي قلمه دن دامک وو اکوس در ايرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و اين اثرات در قطعات وکلخ هاي سنگ - خاراکه د يوارها از ان امارت گرديد بودند پده ميشود . سنگ خاراکه فقط در حرارت بيش از ۱۰۰۰ - درجه سانتی گراد ميتواند به کلخ مبدل گردد .

شايد در اين محل سلاح با - ستان استعمال گرديد به باشد و يا در اسياي صغير د رياخت - هيتي ها که بوسيله حرارت فوق العاده بلند مضمحل ميشدند گرديد به است و ياد رنج هاي - مرتفع با بل (همان برج نرسود کسيکه که حضرت يوسف اوريا نيا گذار برج هاي با بل ناميد کسيه فرورخت است) هنوز سوال - موهوم است .

انسان هوانوره :
د رسال ۱۸۹۸ ميلادي سدل قد يمي مرغ برنده يا (مرغ فرعون) که پيشينه د ۲۰م هزار ساله - د است از مصر بدست آمد . زما - نيکه کا يي بزرگ بدل تعيه ديد - شه معلوم گرديد که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هوا پيسا ها يي ميوتور مييا شند رخسود داشته است .

روايات د باره (الله هاو قهر - مانان که توانندي بلند شد نيه هوا را بوسيله (هرايه هاي بالدار) داشته در حاسه هاي مردمان جهان زياد موجود بوده است . مثلا در (ويداي) حتي دل نهارتو هاي مخصوص (اويانا) و (اتيمهترا) که مفهم د سنگ برنده را بيان ميدارد موجود است که رها بهارتاکه پدي بن شرح آمده است (هرايه هاي اساني مي درخشيدند به مثل آتش در

شمالی قطعات فولاد بن را پيداي نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل توليد گرديد به بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره هاي داري حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است و ياد رقبيره سرد از نظامي چيني زوار جو ۳۱۶-۲۶۵ قبل از ميلاد دستکاري هاي نفيس نقشونگار شده از مواد فلزي موجود است که بر اثر طيف وسيع از تجزيه و تحليل ثابت گرديد که مواد مذکور داري ۸۵ فيصد المونيم ميباشد . بالاخره به هگان مبرهن است که المونيم در سال ۱۸۰۸ کشف گرديد است .

اپاگشنيه انسانها مخفي نگه داشته شده است . نيوتن عقیده داشت که : ((دانشمندان بزرگه اند مانند ارنست که جهان ناقد اسرار نيست ولي بايد دل طبيعت را گرايد و اسرار انرا بيرون کشيد تا جهان را از خطرات بزرگ وارهيد))

عده از روشنگران باستان - تلاشي ورزيده اند تا انسانانده - پيشنهاد امکان دستيابي به اسرار نيابد .

مثالهاي از اين اسرار مخفي و علم انسان امروزه را ياد اوريوشوم . در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم رودلف دوم تحفته گرانبهايي دست نويس دانشمند بزرگه قرن ۱۳ ميلادي يهود جرمني را در يافت نمود که بشکل شغرفرسي قابل توضيح نوشته گرديد به بود ممد تا د در ان کشف تيليفون گادي متحرک د سنگه برنده وساپير اختراعات انحصار يافته بود که صفحات دست نويسان ۲۰۴ ورق را احتوا مينمود و هيچکس اسم از رياضيدان ، تاريخدان ، منجم و حتي شغرفرواني نظامي نيميز موفق به خواندن ان نگرديدند .

ويا چگونه معمار اهم توانسته است در امهار اهم فاصله زمين و انتاب را مطلقا ت د هغه بعقیده ه يوه منجم فرانسوي ارتفاع اهم (۱۴۸۲۰۸) متر است همان - فاصله وسطی زمين و آفتاب اگر د - حالت اصغري زمين فاصله ۱۴۷ - ميليون كيلومتر د راضی ۱۵۲ - ميليون كيلومتر باشد حد وسط ان ۱۴۹۵ ميليون كيلومتر ته تقريبا معادل ارتفاع اهم است در - حالیکه اين فاصله را کوبرنيکس ۹ ميليون كيلومتر و کپلر ۵۸ ميليون كيلومتر تصويري نمودند .

سلاح ه هغوي غلظت خدا ايا انسان باستان قادر به سلاح هاي مخرب بوده است ؟ در حاسه هاي هغه باستان

د اکترو رو به مریض کرده گت:
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:
بلی د اکترو صاحب، من گنگه

استم.
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

میپون

مرد مستی نیمه شب
وارد میخانه شد. عده درد ست
چپ و عده در سمت راست
نشسته مشغول نوشیدن شراب
بودند.

مرد مست که از همان نگاه
اول از حاضرین بدنش آمده بود
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف
راست نشسته اید وای میپونهای
که طرف چپ نشسته اید، سلام!
درین میان یک مرد قوی هیگل
که طرف راست نشسته بود باقیان
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین
که من خرس نیستم.
مرد مست بدون آنکه خودش
را ببازد جواب داد:
خوب، اگر خرس نیستی، برو
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟
تمام شاگردان دستهایشان
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:
چرا تو دستت را بلند نکردی؟
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من
گت است که وقتی از مکتب رخصت
میشم مستقیماً به خانه برم.

فرستنده: پروین خداری

عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد
که مادر این خانم چند سال
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که
آیا مادرتان هنوزم در همان
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

درد دل

مردی برای دوستش درد دل
میکرد:

بلی، زنده کی جقدر عجیب
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال
در کنارم با خوشبختی زنده کسی

کردم. اما آنسوس که در یک چشم
بهم زدن همه تلم شد.
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟
اولی آهی سوزناک کشیده
گت:

هیچ، بعد از آن با هم عروس
کردم.

فرستنده: شفیقه نوری



دانشیار

به هر سو بنگری...

خوشا حضرت سرای کابل و دامان کهمارش
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش
ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میروسی
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش
همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش
نیمه اسم زبخت هوشش، لیک اینقدر دام
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش
نه تنها لذت کم از طعام هوشش رفتنه
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سسما وارش
تعالی الله ز چالاکی وین باکی قصابان
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش
به هر سو بنگری جنگ تینگی و ترافیک است
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش
حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش
خداوند اچوما میران شاریالی همد رحله مصروفند
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

ارسالی: اسد الله بدیع

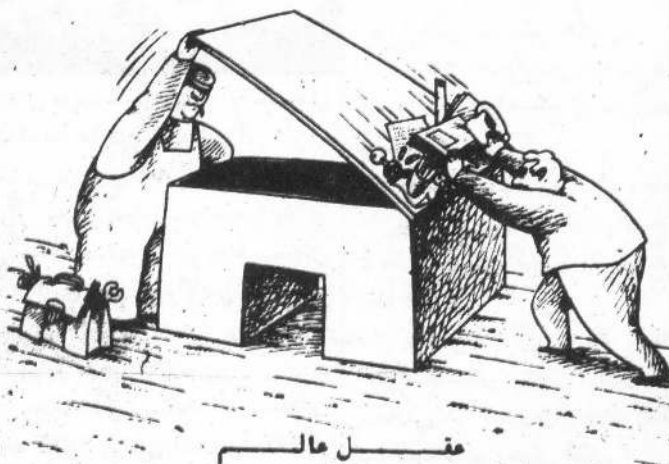
انتقام

شخصی به يك رستوران است
داخل شده به صداي بلند برسيد
حسن گيست ؟
هیچ کس جواب نداد .
داخل رستوران د بگرشد .
باز به آواز بلند صدا زد :
حسن گيست ؟
باز کسی جواب نداد .
به صداي بلند تري برسيد :
حسن گيست ؟
بالاخره یکی از مهمانان
گفت : من حسن استم .
شخص اولی يك سیلی محکم
به روی آن شخص نواخته از
رستوران خارج شد .
همه مهمانان خندیدند به وي
گفتند :
او برادر، آن مرد بروست
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی
چرا ؟
آن شخص گفت :
من هم دلش را کاهاندم
همه پرسیدند : چطور ؟
گفت :
به خاطرکه من حسن
نیستم .
لیلا فرصت و شکيلا صدیقی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بيد است .
♦ ♦
اگر گل نيستی ، خار باش .
♦ ♦
اگر دنيا را آب بگيرد ، واسطه دار را تابند
پايش است .
♦ ♦
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو
بگويد .
♦ ♦
شنيدن کی بود مانند خوردن .
♦ ♦
ماهي را كه هروقت از آب بگيري ، نه تيل است
نه برقي و نه چوب .
تعيه كننده : نوريها واحدي

بازهم ضرب المثلها مطابق به شرایط



عقل عالم

ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای
آب ، از دهنش هوامیاید .
حلم : کلب ورزشی
سرك خياه : محل تانای رانی
دورستان :
تنگر : خواب در پشت میرز
نعمه :

گیمول : بوشی که میان
آن آرد و میوه نخود باشد .
تعیه کننده : اسمعیل برهان

بازهم مثلا

روزي ملا نصرالدین داقتیل
یاضی شده نوزع کرده کندن سب
در همین لحظه یاضان آمده گفت :
حجالت نیو کنی که سبب هارا -
میکنی ؟
ملا بلافاصله گفت :
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟
یاضان جواب داد :
این گپ را یغان گپ چی ؟
ملا گفت :
برو برادر ، از گپ میخیزد .
فرستنده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش
مروسی ، نمبر پلیت های موتر را
نیز با گل می پوشانند ؟
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر
دولتی است .

خیر احمد همزم



شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم
توان عمر میباشد تماماً اکسود لتاییش
معلم آنکسی باشد که حق، جنت کند جاییش
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاییش
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیپاییش
♦ ♦ ♦
هر که رانا امیدي های دنیا میکند
این غریب بنوا را اکسس و دلنا میکند
A و B زیر جذوم کرده و گفت جان نخواهی بود
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند

فرستنده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی



عشق رادیویی

گویند دخترکی بود زیبا روی
خوش سرشت .
ازدود مانی شریف و امیان ، مال
و منال به شمار ی فراگرد خود داشتی
و خدم و حشم فراوانی در حرم سرا
خدمت او را کردی .
راهی لبین قصه نه از زمانه
های کهن گوید ، بل چند سال
واندی پیش که از تلویزیون فقط
نامی بود ولیک از راد یو وجود ی
مرض و طولی .
دخترک را نیز از یو گ گسی
بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور
در جمع حرم سرا اباوریدی و خود
راد رگوشه گسی از یلم تا شالم
مشغول داشتی و کیف بردی ، -
چونانکه اندر آن سنین هر کسی
را چنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی
دست یاب کردی .
هر یلم و هر شلم برنامه ها
راد نبال کردی و بسندیده بارچه
هایی چه منظم و منشور نبشستی
و ثبت کردی .
از همه پیش او را علاقه مندی
بیافزودی بایک نطق خوش آوا
همه برنامه ها کان نطق
راد آن راهی بود و کارکی به شادی
بشنیدی و لذت بردی و بدان -

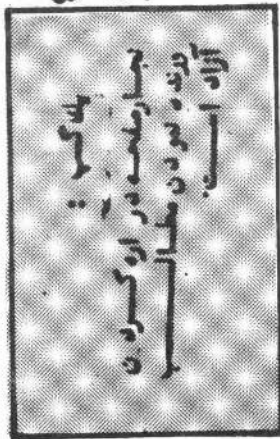
چنان دل بسته شدی و خوگر دی
که کست هاهمه مالامال از آن آوا
شدی تا حدی که هر گاه برنامه یی
از آن نطق در راد یو میسر نبود ی
از آن استمداد جستی و عطش
بنشانندی و هم آرزو کردی کسه
ایکش ، او را نیز راهی بود اندر
راد یو تا خود نماندی .
دل بستگی بد انجا کشیدی ی
که د دخترک بر سفح نبشستی و طعام
لد یذ خوردی از یو بردی تا وی
را کنار بودی تا رسیدی میسر گشتی
و سپس لقمه یی بخاطرش فروردی
و یادش گرامی داشتی . القسه
کار بد انجا کشیدی که بستکار تکمی
تعبه دیدی اندر لفافه یی
زیبا باشاخه گل آد پنش بستگی
و در آن نبستی که تحفه ناقابل

به فلان . . . و خدمتگاری صادق
را فراخواندی و بر آنش داشتگی
تا بر موتورکی زیبا سواره بدان صوب
شدی .
چون آن رسول به راد یو
رسیدی به دق الباب هیچ
حاجت نیفتادی و ماور کی کار
آمدی و حال بی رسیدی و پس از
وقوف ، اطلاع دادی و نطقک

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک
امیان زاده بسپردی و باز گشتی .
د یگر بار نیز حال بد بین منوال
گذشتی و اضافه بر آن پوشیدگی
ضم لفافه بد انجا رسیدی . بار سوم
باز بدان منوال لفافه راشیشه
مشک همراهی کردی تا آنک از متاع
فرا تر شدی و به سکوا نگشتر رسیدی
کان نطقک شادمانه گشتگی
و خوشنودی نهزودی .
القسه د دخترک تا ب نیاوردی
روزی گیسو بر بستگی و بدید اران
نطق شتافتی .
همینکه بدان نزد یکی رسیدی
از مو تر بیاده گشتگی و با چند گام
خود بان در گاه رسانیدی .
از قضا که نطقک خود بکنار
دروازه ایستاده بودی ، تا آن زیبا
روی بدیدی سگرتک از لب پس
زدی و گامی به جلو نهادی .
د دخترک چون مردک بدیدی
احوال آن نطق گم بی رسیدی
و جویایش شدی .
نطقک با قندکی کوتاه ، چهره
نازیا و سرکی بی مو ، خود را بدان
دخترک معرفی کردی و احترام
بجا آوردی .
دخترک که آن هیولا بشنا -
ختی ، چشمش سیاهی گرفتگی
و حالش بهم خوردی ، لحظه گسی
ساکت ماندی و هیچ نکفتی .
لحظه بعد رخ بر تافتگی
بی درنگ به موتورک سوار شدی
چون تیری از آنجا بگریختگی و به
قفا ننگر گشتی .
نوشته : همایون مجید



بدون شرح



از شمس تبریز

وزیر گت :
هزار دینار بستان ، و این
حرکت که شنیدی باز مگوی
هزار دینار بستان ، گت :
بدانید این بد که وزیرها
کرد ، من رها کردم .
ارسالی :
سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر

واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویس ایستاد بجزرد بالا شد ن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند . با عجله خود رابه او رسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - باره بچوکی نشاند ، و گفت : بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذر شده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

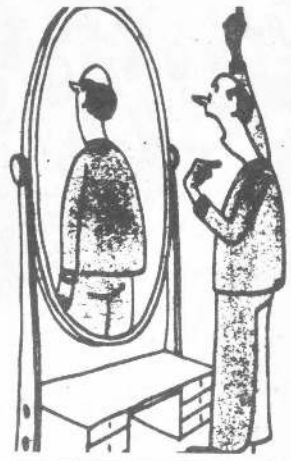
تمام لکچر داد . پسر جوان - خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تو نمی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د بدانم و از راحتی خود بگذرم و گذشته از آن من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم . پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دادرنیست . و از همه مهمتر شما میوه آینه و عصای پهری ما استید

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینبار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سر میسوزی گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی . خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس . ملافاصله بکمر راروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرفنزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه گپ نفهم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلکفه گوش را بس کن و ضرورتها احترام فکرت کو . می فهمی من پنج ایستگاه از منکم دور شد نام .

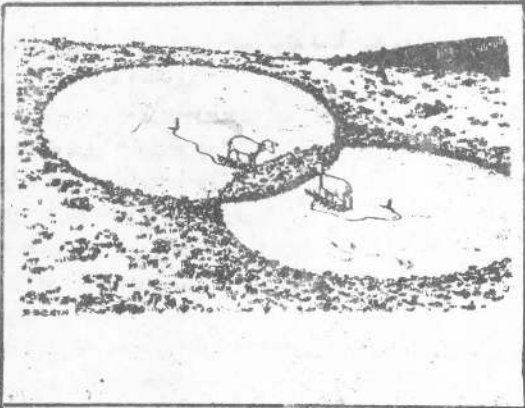


عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین ها مراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد باخشم

اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام ((بچه های)) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهاییکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند . در غیر آن حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسوزید ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .

ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





څه ليدلې لي څه اوريد

د سخا د هفتي

هفتي وال
پنځ

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې د نونونميسو له کتابونو د سوداگرو ي جوړ ولي ، خود درسي کتابونو د نشتوالي له کبله ي په ټولگيوکي زده کوونکوته نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونو ونوم او وريدل چې : يوه اتمه پخه څښته په اتمه افغاني ده . که رښتيا هم داسي وي ، نو د کور ودا نول څه چې څوک يوه مراقبه هم نه شي ودا - نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې له کورونو خپلي او کتافات را ايستل او د پليو په لاره کې ي اچول ، خوښل د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وق تش تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونو ونوم او وريدل چې : د کابل بسه ښارکي يو بوتل کواکولا په پخه د پرض افغاني ده . که رښتيا هم داسي وي ، نو د پرض افغانيو اعلان د پخ له پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې د واده په کارت کې ي ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانوله راوستلو معذرت غواړي ، خو له هري نسې سره د واده او د ري ماشومان راغلي وو او د واده فضا ي په کوچوکي د کافد پزان نيولې په فضا يده له کړي وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارونو ونوم او وريدل چې : د سباون مجلس د پنجاړه په هتي کې د تنگه پوس سودا ترڅنگ يو پوټوکري طنز د استانونه هم پلورلوته وړاندي کړي ، که د ارښتياوي نو د هتي بازاره نور هم تولد شي .



يووازي پني هيله

له يو متکرر څخه ي وپوښتل چې په ژوند کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چېس لاري بندي شي .

له يو متکرر څخه ي وپوښتل چې د غوښ پلورلو په وخت کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما هيله د اده چې د زاره اوږي غوښ د غوس د غوښتو په نوم تيري شي .

له يو متکرر لرونکي څخه ي پوښتنه وکړه چې په ژوند کې ستا هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې ليلاس او وطن اجناس د خاړه چې کافد پېچو اجناس په نوم وپلورم .

د کوش له پوهنيزال څخه ي پوښتنه وکړه چې ستا يوازي هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې د کوش ماشومان د خپلو ميندو د ستکولونه او د پلورنو جيو نه ووهي .

د يووازي هيله

يوتن : ولي راد پوي او تلون پوي خبرونو ته د نارينه رو په نسبت پسي د پير لیکونه استوي .

بل تن : د ادمک چې په راد يواوتلون پوي کې خبري پيري دي او - پسي هم پيري خبري کوي .

يوتن : دا ووايه چې د ښاره شيد وپلورنميوکي اوبه په شيد وکسي گډوي ، او که شيد ي په اوبوکي .

بل تن : ښکاره خبره ده چې شيد په اوبوکي گډوي ، دمک چې لسه شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد وخر رنگ ورکوي .

يوتن : ولي د کابل په ښارکي د تل په صحن او پوموتر او د سپند په ناولو او بو ترکاري مينسي .

بل تن : د ادمک چې ترکاري په گڼه کې ي او گڼه په موټرکي چېس په دي حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د تل په صحن او پوميناهل شي .

يوتن : د اروا په چې د پير لودې پخوونکي مهارت په څه شي کې دي .

بل تن : د لودې پخوونکي مهارت په دي کې دي چې له تياره څخه خانه لودې راوباس او په دي ټول د لودې وزن لسو پ ونيس .

يوتن : واي چې : کلال په مات کډولې کې لودې خوري ، اوس دا ووايه چې ولي ي په روغ کډولې کې نه خوري .

بل تن : دا خبره دمک چې مات کډولې څوک له هغه څخه نه اخلي .

کرایسی ویستان

طمنز

خوبه زره کی بی د نازری د اوز د و اوسکلو ویستانوبه باب کلک—
رخه لزله .

شهنازی به چی هر خوبه خیلو ویستانوکی ز منخ وهله او به فور و
به بی فور ول . نه اوز د بدل . د هغی ویستان د نازری د ویستانو
به خمیر نوم او باسته نه وو . بلکی د شگانه دغشوبه خیر کیژ او بی نمکه
وو . هر خمیره به چی اوز د بدل . هومره به بی مزی کیدل .
کومه ورخ بی له نازری خخه پتد یوی بلی خورلندی به مشوره
د نار په یوسینگارحای (ارایشگاه) کی خپل بپراوچر ویستان قیجس
کری وو . اوبه ناخایی توکه دغه قیچی کری ویستان ورسره پتسه
وسینیدل . کله به چی شهناز او نازری به لاره کی جیره روانی وی
نو هوانانو به د پخوا به خلاف د ویره نازری ته نه کتل لکه شهنازی
ته به بی چی دخوند لاری تیولی .

اوس نو د شهنازی رخه د نازری زره ته ولویده . خوب بی له
سترگو و الوت او شپه ورخ به دی فکر کی وه چی خنکه شهنازی ورخنی
د نظر بازو سترگی وار ولی . اوبه کوم طلسم بی میدان ورخنی وگا ته .

نازری د شهنازی دغه لاسبری د سینگارحای به قیچی کی ولید .
نوخکه بله ورخ سینگارحای ته لاره او خپلی ورینیمینی زلفی بی په
بیخ کی قیچی کری . د ویستانوله قیچی کولوسره نازری تردی حده
بدرنگه شوه چی به لومړی نظر لید لو عبدل ورخنی به کوخه کی منخ
وار اوه . د هغی په جکی او پنگری تنس پورن تر رکی اولندو ویستو
سرداسی بنه ورکړه . لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی چی به بیخ کسی
پوته ویاسی . په هماغه لومړی ورخ د کوخی شوخو هلکانو د هغی به
لغبر سروری د گنجی نوم ونیلاوه .

نازری به خبله هم به خبله اشتباه پوهیدلی وه . نوکه چی کله
له سینگارحای خخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید .
نوله خپلی خیری نه ویریدلی وه . که هر خوی بی خیلواوز د ویستانو
یسی د منخ فوندي د افسوس لاسونه وروړول . گته بی نه کوله . د هغی
سرخه د وریشویتنی نمو چی بیرته دی به یو فصل کی ویستان ورباندی
راسمورشی . خلور بنه کاله به کاروو چی بیادی د نازری قیجس
شوی ویستان زلفی تنس . او د عبدل فوندي هوانانو زره ونه دی یکسی
رابنکیل کری .

بانی به (۶۲) منخ کی

هغه مورزادی گنجی نه وه . اونه هم د کومی ناروی له کیله
گنجی شوی وه . یو وخت سی به یاد یزی چی گتو او اوز د ویستانو
به بی له نری ملانه لکه د تورو بنامارانوبه خیر غمیزي تاوولی . تل به
بی خیل اوز د ویستان د شاله خوا فوته کول . اوز د و زلفسو
کوده به بی لکه اوز کی جارو په ملا هاخواد یخوا بنوریدله . د زلفسو
به هرتاری د عبدل فوندي د کوخی هوانانو زره ونه زور ندو عبدل
چی د سنحلی تورو یوازی زوی و اوشل کاله کوندون بی ورته کری و
تل به بی د نورو حملیا نوترخ کله کله د نازری به هکله ویل چی :

د جایی نوریدن خوشیزي

زما بی خویندی د اوز د و زلفوتالونه

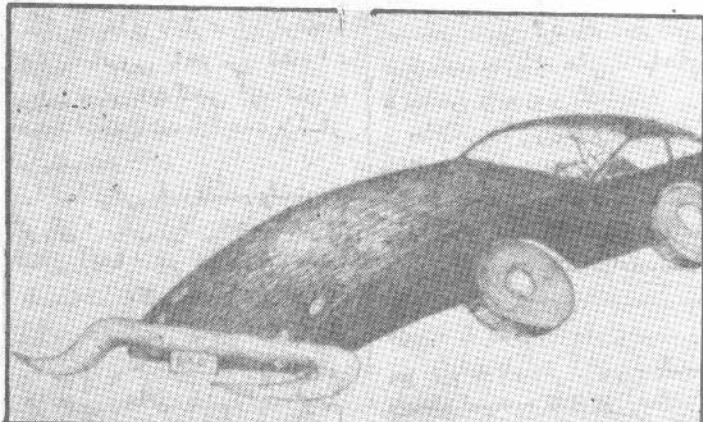
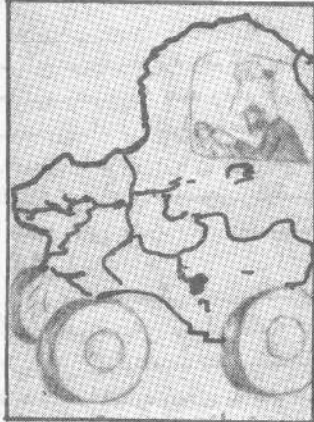
که نازری به به لاره روانه وه . او د شاله خوا به دی ورته وکتل
نوحستا . بی زره د رحنی د زلفوبه لوموکی بند اوه . خو سخامخ د ویره
بنکی نه وه . سترگی بی فتی وی خوراوتلی او د منخ به تناسب یو
خه ویروونکی وی .

پوزه بی نریه او جگه وه . خوبه خوکه کی لکه د طوطی مینوکه راکر
شوی وه . به زنه بی خدای خال لگیدلی و . خو کر کی شوندي یس
منظره ورخرا به کری وه . به ونه جگه وه . خورد ویره د نگره او بی فونسو
وه چی د خوانی به غوریدلی موسم کی بی لا د سینور سوب نسه
مالومید .

لنډه داچی هر خه بی بنکی وو . خوله هر خه سره بی یوه بدرنگه
(خو) ملگری وه . مگر یوازی اوز دی زلفی وی چی به هغوکی کومه
(خو) نه لیدل کیده .

نازری هغه وخت د عبدل لیونی میلی ته کوم اهمیت نه ورکاوه
او به خبله هوانی مغروره وه . هغی ته خبل نمان د چین ماجیسن
بنا پیری بنکاره کیده . خوبه دی نه پوهید ه چی د عبدل به خیر
نورو هوانانو زره ونه بی یوازی د خیلواوز د و زلفوبه محنتل کی بنکار
کری دی .

د نازری یوه بله خورلنده چی شهناز نومیده . له ونی تیتیا و
گردی مردی وه . به بنکاره به بی له نازری سره د زره رازونیازگا وه



د کارتونون
په ژبه

زنجها، شاید ستاره، ستاره، بختن و وارونه میبندد، درنگاه هایش خشمگینی یک عمر رنج دیده میشود. در این محیط همه قیانه هایکسان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستار هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه هاست کارگاههای خیرین را میگرد. او را رنج مرخصی های روانی و مخصوص رنج مرخصی (شوق عصب) زیاد میازارد. هم خانه هایش میگویند: ((میری)) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تمنع میگوید: ((آقا یه راضی بسازین که مره از اینجا بیرون، به میخوام با قایل خود باشم... به خوجورشدم و...)) حین ناله هایش میبینم که در چهره هیچیت از همخانه هایش تمییر نمی آید شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری با شنید. دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلا تحت تداری است.

راه اتاقهای قایلها را بیستم میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادانشار) در آن میوسیده اند. فونز راهرو طویل از کار در های هراتاق میگرد. مبین قدامت این محله است. رئیس مرستون میگوید: نسبت ندا شتن بود چه پول به ترسیم آن موفق نشده و بیان زود یهانتوا نیم موفق گردیم. در اتاقی رامی گشام. با صدای ناله در صدای خالی یک سرود بگوش میآید. محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجا زنده گی میکند. چشم هایش حالت خشم آگینی دارد. اما بعد از صحبت با وی در مییابی که میتواند قلبا دوست خوبی باشد. نیمه اتاق را پرده زد. آنطرف پرده، خانم راست او میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کمت عده ای از دوستان موفق شد تا خانم را از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هیچ زنده گی رادر مرستون از سر گیرند. از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

دارالساکنین یا دارالمجانبین

طفل ندارند، تنها استند و همه نم شانرا با هم قسمت میکنند. بادیدن این زنده گی از رئیس مرستون در مورد اینکه آیا عشق در این سرزمین فقر راه یافته جواب میگیرم: ((بلی! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند ماهم هم میگیرم. در سالون تجمع محفل ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند. گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند. نزد مجسم میمانم: آرزوهای زوج و زوجه را. این جشن را جشنیکه با قدرت هماتوشی میکند جشنیکه نیای فقر را کرده. عشق چه بزرگوار است و چه با وسعت. عشق چه سخاوتمند است. بردردها اثر میکند و آن را میزند. در اتاق دیگری محمد علم را می یابم. او در مرستون بزرگ شده و در مرستون رنج بردن و شاد زیستن را آموخته. در مرستون آیدیده شد. در مرستون عاشق شده، در مرستون پدر شده. سه سال پیش با شیباد دختر فقیری که

در مرستون میزیست از دو واج نموده و ثمره این عشق پیت فرزند است. محمد علم فعلا نیز در مرستون بحیث کارگردمت میکند. خاله بی نظیر - زن مهربان و خوش قلبیست. در یکی از همین اتاقها. او اضافه از نیمه عمرش را در دارالساکنین گذراند. زمانی در طفل را فرزند می گرفتند بود که مرد و امروز آدمهای اند. در خدمت و رضن. دو پسر دیگری از خود نمیباشد امکان سفریسه خارجه را بدست آورده و فعلا هردو مصروف آموزش در خارج اند. آنها تلغاهی آید و گلزار بدن خواهند بود. خاله بی نظیر اکنون دو باره نتواند و راز چار فرزندش بسیرد. درد نیای فقر همانقدر که دلغای مهربان و بزرگ میتند. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون: برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود. سراغ محل بود و پسر دیوانه ها

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است. خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید. زن مهربان و باعاطفه بی که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است. او خود نیز زمانی از مشمولین دارالساکنین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در ریس گرفتند. به حویلی داخل میوم محصل بود و پاش مرد های دیوانه است. هر کدام حالت خود را دارد. اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده، خنده و مگره، مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد. کسی آرام نشسته، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند. یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند. چند تن دیگر مصروف خاریدن جانشان استند. کسی گریبان خود را دریده و دندانها را به هم میفشرد، کسی فحش میدهد و همزمان با آن دیگری آواز میخواند و...

مطابق روح جامعه تطبیق میشود و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین و عده ای از کارمندان مرستون اشتراک میکنند. حینیکه دیواره راه بازگشت از مرستون را میگیرم، کوله بار رنج این هموعان خود را که زیاد نیازمند احسان اند با خود بر میدارم. این سوالها در هم رامیازاند که چرا مرستونیکه سالها قبل پنج ملیون بود چه داشته امروز ندارد؟ مگر روند زنده گی سایر موسسات از زنده گی این بنیویان سرگردان بیگانه است؟ مگر کسی باورند ارد که اگر بی بناهان و بنیویان ما، یاری و دستگیری شوند، دیگر هرگز در جاده هاصدای ((بده بنام خدا)) ظنین نخواهد داشت. باز به دیده ام سمبول مرستونهای جهان مینماید که روی هلال سرخ یک برگ سبز نمودار است. نشود که برگ سبز مرستون مابخشک: بروی برگهای فرو افتاد، جاده گام مینم و دیواره راه خاد، ایراکه خارج از این دنیا، خاموش و فقیر است. پیش میگیرم. ولی تا حال یک رنج میازارم که چرا به تلغای پرمناست از هزاران ناله پشیمان

ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه (۸۷)
ربط، ملواز خلاها، ملواست از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست. ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میروند. حرف های زیادی عبث زده می شود. در رمان نمیتواند اینطور باشد: هرتاوه روید و هرگره و هرقتی و هر حاشیه و هر متن، همه همه در پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی باهم اند. رمان نوی بازتاب قرار دادی و مصنوعی زندگی است. نوی فشرده معناتند. البته شط زندگی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ. بازیگران رلوکوتا مدت زندگی در هما هزاراند و در رمان به صدها نمیروند. لذا رمان نوی میتواند قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد. آنجا عشقه های خود روست و اینجا بر شمش های تافته و یافته. ولی اهمیت رمان بعنوان یکی از مهمترین محصولات معنوی انسانی در این نیست. در اینجا ست که برخلاف مباحث علم و حوادث عمل روزانه، جغرافیای زندگی رانه به شکل جدا جدا، بلکه یکجا در همه حالات عرضه میکند: فلسفه سیاست، اخلاق، سبب کار، روان شناسی، جامعه شناسی، علم، تاریخ، ادب، مبارزه، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشد. اروی جادوی باهم من شده اند و رمان نوی باید گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از عده کار برآید. لذا رمان باید مانند تولستی گو رکی، رمان زولان، همینگوی و امثال آنها، هم کله باشد و هم قلب باشد. کله و قلب استثنا نیست. از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی، نمادی، رویایی فراسوی مخالف باشم (ابدا) - ابد (۱) رمان غای واقع گرایانه روشن رادوست دارم که مسئله

مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و به آنطور ی که میخواهند، این حرف ها را بزنند. وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نوی چیزی را که در بی وصف آنست کارشناسانه و پیشد او را نمیشناسد و او را رکنی از زندگی ماورا، عادی نیست، سرد میوم. باید حرم که این یک غول است. آن چیزی را می بیند گمن نمی بینم انجیزی را می فهمد که من نمی فهمم و قلمم در است مرابد رون گرد باد سحر آمیز خود بکشد و دروازه های دنیا های ناشناسی را به روم بگشاید. حالا این کار را با چه شیوه بیان و تالیف انجام میدهد؟ این دیگر کاروست... نگارنده با تنوع سبب ها، کله ها، شیوه ها و تکنیک ها، صد درصد موافقم و تنها موافق نیستم که این اصل مطلب است. با کدام (آچار) این بیج را باید باز کرد؟ این دیگر وابسته است به تشخیص استاد. آچار کل وجود ندارد. نه در علم و نه در هنر. اساس رمان نویسی ط

قرطاسیه فروشی شمریز

تلمیذ ازی از محافل خوئی شما را توسط دفتر رتین کسره ها می بدیند. تلمیذ ار: انجنیر محمد عارف (مهندس) قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارد. قیمت درازم. قرطاسیه فروشی نایب خیل. قرطاسیه مورد نیاز شما را در این مکان به قیمت ارز عرضه می نماید. در صورت خرید در صورتی که در این مکان خرید کنید.

قرطاسیه فروشی علی گلریز

درس: سینا پامرد. قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارد. بقیه از صفحه (۷۴) قانونیت در ورزش. ورزشی میباشند. همچنان تقاضای من وسایر ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبود، به همه ورزشکاران کمک رسانید. و در پرورش کاد رهایی و ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

بقیه از صفحه (۷۵) تاجگذاری. بیست و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شرتام نماید. اما اناتولی کارپوف (دور - تخته) اخیر من اشتباه روانس را مرتکب گردیدم. چرا ضعف جلوه مگر شدیم. بخاطریکه من از او - قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی توهم و تخته نهایی را که نباید میبایختم باختم. کسپاروف همیشه به بازی خصوصیت می جانی میداد که از عده آن خوب بد رمی آمد. نباید گفت که هر دو ی ما اشتباه میکردیم ولی در آخرین اشتباه کردم. حالا وقت است که در باره حرف یف جد ید کسپاروف درآیند. چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی دیگر از مدعیان لقب قهرمانی جهان شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبیعی و هم تجربه کافی اند. و هنوز هم حرف دیگری بغیر از آن رشنا علقند است.

ادبیات وزندهگی

روزنه به گذشته‌ها

– روزي شيخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: ((یا شیخ! فلان مرید برفلان راه افتاد است، مسرت و خراب)) فرمود: ((بحمد الله که بر راه افتاده است از راه – نرفتاده است.))

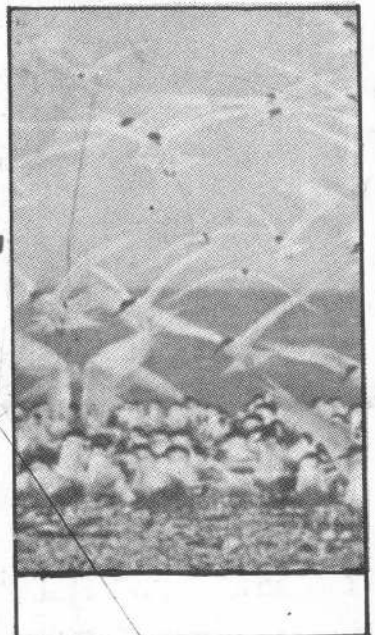
– روزي شيخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد بردگانی قصابی بگذشت بر گوشت نگاه کرد گوشت فربه نیک بود. قصاب آواز داد که ((گوشت ببر)) شیخ گفت که ((سم نیست؟)) قصاب گفت: ((مهلت میدهم)) شیخ تاملی نکرد و گریان شد. گفت: ((ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو)) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچه در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد. مواز نظریان فارسی، برخی وینش های زبانی و سبکی و همچنان از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق داکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای ملاحظه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می جویندگان جوان به نقل میگیریم.

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

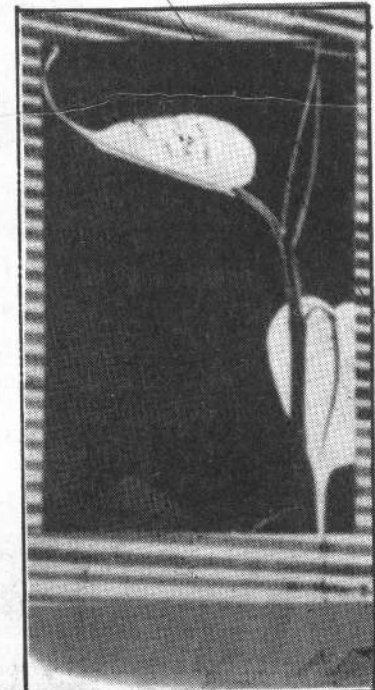
((حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر)) قدیمترین زنده گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ – ۴۴۰ هـ. ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند
– بیان خوب باید چارچوب تاریخی معینی داشته باشد. یعنی معلوم باشد:
– در کدام کشور، کدام شهر یا روستا، در کدام خانه؟
– در کدام دوران تاریخی، رویداد های رمان میگذرد؟
– رمان خوب باید ((مسئله)) مطرحه، روشنی را در مطای خود حایز باشد. (مسئله یا مسائل) و این مسائل یا مسائل میتوانند: مسائل اجتماعی، یا مسائل فردی- خانوادگی باشند. این بسته است به دیدگاه نویسنده.
– من از رمانهای تخیلی علمی- یا قصه های سمبولیک صحبت نمی کنم. نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از ((رمان)) داستان طولانی است. بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود. روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیر نویسنده) نمیتواند بنویسد. برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد. شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد. تا مطالب را خوب لمس کرده باشد. و قادر باشد، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

درباره ما نشینی تعریف رمان



دفترهای والری

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری سرد مید کرد به قول خود سر ((بین چراغ و آفتاب)) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه بی یا حییی می نوشت ، حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون (زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره) بحث کرده بود .

همسر والری پس از مرگ شوهرش این دفترها را به کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ (مرکز ملی تحقیقات علمی) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرایه هزار صفحه است منتشر کرد .

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها را به صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ((قالب)) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عوض میکنم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر قسمت اعظم کلمات هر زبان هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی رنج نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاش نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکنن .

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا (عرف) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شد . ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهید . بلکه آنچه دیگران انجام ندادند شما انجام دهید .

کارنوآسانتر از کارگفتن است . زیرا انجام کارگفته ایچسان میکند که انسان چیزهایی بداند اما در روانی چنین احتیاجی نیست . همه زنجایاره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود سر را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری)) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تماشا ، مهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقلی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هرز میروند و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سراپای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه (۸۴)

سخن باشد . همه چیز را دیده باشد . حتی بتواند دست در راکه می چرخد با عاطفه و محیط و لطف معینی جور کند . در رمانس فضا باشد . رمانس برق داشته باشد و آدم را بگیرد . حرارت داشته و آدم را گرم کند . جاذبه داشته باشد و آدم را بکشد . بتواند بی رحم باشد و زندگی را با تمام قسا و تشنه و بتواند گمناخ باشد و زندگی را با تمام وقاحتش نشان دهد . وزندگی انسان ها عجیب گوناگون است .

از آنجهت من رمان زایی از مهمترین محصولات معنوی میدانم که تولیدش مانند ساختن یک کاخ پند بزرگ یک زیر در ریایی ((الفا)) ، یک ((ایستگاه

باشم . نه تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آنها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یا به بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامیدارد سخن گوید . نای روانساز نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین

آدم خان در خان

دادم اود رخوکیمه د پستو فولکلوریکواد بیاتود پیره به زره پوری کیمه ده . داکیمه (مسعود) نامی د پستوه نثر نیکی ده . مسعود د عبد الله خوی اود به قلم خواند و . به (پستانه شعر کبکی ده . - سوانح بیان شوی دی . مسعود د زوند وخت بی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی (۱۰۰۰ هـ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثر سبکته نوردی دی اود دی مکتب تابع و مقلد معلومی ی . مسعود هم دی د ورن نثره شان نثر نیکی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خسو عبارات بی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثریوه نمونه :

ادم اود رخود یوقفیرله گفته پیدا شو بعد له هغه . حسن خان نو زویه نه درلود . یوقفیر راغی نعره بی وکره . حسن خان روپیل به داد یوقفیر انودی بلا کمه شی چی خیراتونه صدق و پوی اود عانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری . ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرما ده اوسس خرما ورله ورکری . چی واخله دایره خرما پخه ده ویس خوره دادوه . اوس دی ویس غورخوه بخت دی . خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او . او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی . خرما بی خوره . د وپس غورخولی . بعد له یوه کال خوی بی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم بی آدم خان بری کینیبود الخ)

دادم درخوکیمه به پوروشمر ونو چار بیتیاو اولند یوکن هم یاد ه شوی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو

درخانی به به سر توری گم پید له

سئالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهلم کرد نهده . اشتراک کنندگان فعال انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی نیز ضد رژیم قدرت مطلق - العنان در قلمباز و رابلند کردند . ستالین با تمام قدرت به فشار سیاسی و شکنجه های جسمی بنظر از صحنه خارج ساختن مخالفین خود متوسل شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم حد اقل اثبات حقایق بود . بنسب بران ، در چنین شرایطی که نظام سوسیالیستی شوروی سرانجام پیروز شده بود و دیگر طبقات استثمارگر نظام اقتصادی آنها در کشور وجود نداشت ، ستالین مفاخره خود سر بر منی بر تشدید مبارزه طبقاتی بنظر ورشده وانکشاف هر چه بیشتر سوسیالیسم به پیش کشید . البته این یک اشتباه بود و نمیشد آنرا مفاخره خالی از خطر محسوب کرد . همین مفاخره بود که محور مناقشه اساسی فرارگرفت و راه انجام سلسله اقدامات جزائی دولت شوروی باز کرد . نظارت بر موقعیاتی کارگران منجر به سوء ظن عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر آشکار از زمین رفته بود و در عوض تشنج و تیره گی روابط دستگیری های جمعی و توطئه ها تقریباً همه جا رفته گرفته بود . اصطلاح ((دشمن خلق)) هر روز بیشتر زبانه بود . میلیونها انسان بیگناه با تعمت زدن ((دشمن)) و ((جا - سوسد سگ های جا سوسی خارجی)) که در حق آنها حاصل میشد دستگیر شدند . با گذشت هر سال اینگونه انتقام حوش های افزونی میگرفت . در میان نخستین قربانی این توطئه ها مسئولین کار از بوده و آید یه حزب ، اداره

چیان صادق امرو اقتصادی ، دانشمندان لایق و دانشجویانی شامل بودند که جرئت اظهار نظر را بخورد میه اندند . علاوه بر اینها فرماندهان و کمیسارهای سیاسی اردوی سرخ نیز از این توطئه های نصیب نشدند . درین نوشته میخوام در مورد سرنوشت افراد اخیر الذکر مطالبی را بیان کنم زیرا هدف من متقیق که به استثنای تصفیه سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ است - بستان نومید کننده و ترازیک چون نایستان ۱۹۴۱ وجود نخواهد داشت و این درست زبانی بود که نازی ها بر قلمرو شوروی تجسار کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو لنینگراد ، ولگا و قفقاز را سازمان دادند . همه ای اینها چگونه می توانست اتفاق بیفتد ؟ طبق اطلاعاتی که از طرف برید جنرال اوی . تودورسکی فقید (الکساندر ایوانوویچ تودورسکی ۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی را در جنگ میهنی رهبری میکرد . در سال ۱۹۱۸ عضویت حزب کمونسنت اتحاد شوروی را حاصل کرده بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه حیت فرماندهان آکادمی بزرگ های نظامی اتحاد شوروی ایفای وظیفه مینمود) رایبه گردیده است . از جمله ۲۳ فرماندهان اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی در آستانه جنگ ۵۷۹ تن آنها در معرض تصفیه و پاکسازی قرار گرفتند . ازین ۱۹۲۷ تا میچیسر ۱۹۳۸ در حدود نیمی از فرماندهان نظامی رژیم که تقریباً همه فرماندهان ارشد واحد های نظامی را در بر میگرفت دستگیر ، زندانی یا محکوم به اعدام گردیدند . در نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۴۱ - (آغاز جنگ) صرف ۲ نفر

فرماندهان نظامی از تعلیمات عالی نظامی برخوردار بودند . (۲۷) فیصد آنها تحصیلات شانرا حتی در موسسات تعلیمات ثانوی نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده بودند . اکثریت افراد یک در اکثر پاکسازی از وظایف شان برکنار شده بودند برخلاف کسانی که جانشین آنها گردیدند ، با امور نظامی آنها آشنائی خوب داشتند . رهبری نازی در آلمان این مطلب را بخوبی درک کرده بود . تخریب فزینگی و معنوی تیسر - پسین های معروف نظامی مدمه بزنی بود بر بیکر قدرت نظامی . فعالیت های آنها منوع قرار داده شد و این کار طبعاً بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق نظامی را به کندی مواجه ساخت و آزار به عقب انداخت . بعدها در جریان جنگ ، سمن سراوان بخرچ داده شد تا روش ها و تجربیات خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند نبود ، عمدتاً صرف خلعت توصیفی را داشتند .

بسیاری از هم میهنان ما که در طول زمان جنگ ، جنگیده بودند شکست های ترازیک سال ۱۹۴۱ را مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا قرار دین و نومید میسازند . تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت واحدها چه از نگاه سوب و اداره و چه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشد . تعویض ستراتژیک قوه ها در مناطق بندری صفحات غرب خیلی دیرتر انجام یافت . عملی ساختن بیلان سترواخذ واحدهای نظامی به تعویق افتاد . وظایف مند رج فرمان کمیسار خلق در امور دفاعی که در شب ۲۱ جون صادر گردید بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی دیرتر جاه عمل پوشید . برخی از مردم به این دلایل چنین اذمه میکنند : در اوائیل ما با نقدان تانکهای عصری ، هواپیما های سریع السیر مجهز با ماشینها و هوا توپ های با قطر بزرگ و تسلیلات کافی را در پیشی مواجه بودیم . طرح تمام ایمن وسائل هنوز روی میزهای طراحان نظامی قرار داشت . ای اس تیشه جنکو از مسکو مینویسد : ((تاریخ فرصت نهایت کم بود و این مدمه ترین علت عقب ماننی های ما در نخستین مرحله جنگ بود نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۳۸

البته ممکنست چون تمام کارها را بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ هر باری را می تواند بدون شکست ولی هنوز هم ما پایست انعدده از کارهای را که خلق مسئولیت آنرا بر عهده داشتند تفکیک کنیم . بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان آماده ساختن واحد های نواحی غربی برای عملیات و تنظیم آنها در خطوط جنگی بطور غیر مجاز و نابخشودنی دیر تر وارد شد . این فرمان هنگامی به واحد های نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز یافته بود . همه چیز در شرایط دشوار و غیر قابل یاور تحت ضربات سخت و کوبنده قدرت دشمن بی ریزی میشد .

در تعیین و تثبیت زمان حمله آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه نهایت غلط صورت گرفت . ستالین کسیکه به تنهایی و شخصاً قدرت تصمیم گیری در تمام مسایلی حیاتی دولتی را در دست خود قبضه کرده بود ، عقیده داشت که هتلر جرئت نخواهد کرد معاهده عدم تجارز را که در سال ۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا کرده است نقض کند و زوی همین عقیده خود حتی تا جون ۱۹۴۱ ، زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً تجهیز نوای شان در امتداد سرحدات اتحاد شوروی به اكمال رسانیده بودند ، اصرار میورزد . تمام اطلاعاتی را که درین باره از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد شوروی بوی داده میشد ، ستالین آبرو و کاسیون (تحریکات) تلقی میکرد . اتفاقاً بسیاری از اجنت های شوروی به ارتباط این موضوع در معرض تصفیه و یابودی قرار گرفتند .

آری ، این یک واقعیت است که انکشاف و معرفی سلاح جدید و مهمات جنگی بطور نابخشودنی به کندی پیش میرفت و توتای نظامی در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات خیلی ضعیف بودند و برای این کار دلایل گوناگون وجود داشت نخست از همه ، کارمندان جدید رهبری کمیساری اتحاد شوروی در امور دفاعی که بموجب کسانیکه در سال ۱۹۳۸ در معرض تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ، قدرت تشخیص درست مشخصات تخنیک و تاکتیک سلاح های جدید را نداشتند . مارشال جی . ای - کولیک که معاون کمیساری اتحاد شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوتی نظامی را با سلاح ثقیل جدید نظامی بر عهده داشت لاجوجانه ادعا میکرد که ماشینها و اره های کوچک در عملیات منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه اینها صرف سلاح خازندوی است . ثانیا ، در سال ۱۹۳۸ هنوز هم روس های بوروکراتیک نظامی اقتصاد ای در کشور احساس نمیشد . از قوانین عمده اقتصادی تخطی صورت میگرفت . زوی موهومات خیلی مهم اکثر بدون تحلیل و اثبات درست علمی بطور دلخواه و مستبدانه تصمص اتخاذ میشد که در نتیجه در شب جنگ سطح تولید در برخی از فابریک های مهم بسرعت باثین آمد . این خود بالای بروسه انکشاف و تولید انواع جدید سلاح تا نیز انوار ی و اوره کرد رسیدگی به موهومات عاجل نیز وقت بیشتری را ایجاد میکرد . ستالین (۱۶) معاون صرف در کمیساری دفاعی داشت ولی هیچ یکی از آنها حق تصمص گیری نهائی را بصورت مستقل نداشتند . قبلاً تذکره ای که همچو روس های رهبری بالای آماده گی جنگی نواحی نظامی سرحدی در تابستان ۱۹۴۱ چه تاخیر داشت به همین ترتیب ، میتوان از فرمان شماره (۳) مورخ ۲۲ جون یعنی همان نخستین روز جنگ یاد آوری کرد . به اساس این فرمان هدایت داده شد تا قشون اولین ستراتژیک فوراً به مقابله بپردازند . قشون دشمن را به همان راهی که از سر حد عبور کرده بودند به عقب برانند . تصمص ستراتژیک شگفت آور و بدون آگاهی از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت قشون و عملیات دشمن اتخاذ گردید . فرمان ستالین برای عدم واگذاری کف ، پایتخت او کراستین یا آنکه دیگر دفاع از آن شعسر کاملاً غیر ممکن بود ، تا نیسرات درباره انداره واقعی زمان های ناشی از برستش بشخصیت که به بروسه انکشاف ورشده هادی تا سیمات تولیدی و قدرت دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد آورد و نیز در مورد تلاش های مردم به خاطر ترمیم خسارات جنگ هنوز هم باید تحقیقات بیشتری صورت بگیرد . در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی کل تا سیمس گردید که در آن قوا ماندانان قوتی مسلح و چندین

رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت خیلی دقیق این را میدانم یکی از آنها می را که مورد علاقه اش بود با آنچه از او را با خود می آورد ، مالک مغازه جواد هرفروشی ساخت ، دیگری راه به تجارت بالابوش پوست خرساند ... چه ها چه های دیگر ... ولی هیچکس قدر او را نشناخت ، هرکس به تناسب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قریان)) گفت و بعد رهاش کرد البته بیچاره بتول ایمن قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند .

صبر کنید ببینم نام او چه بود . ها . اری . اری در این او را شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک چی معمر)) مغازه یی باز کرده است و با ربه سفر او رفت و آمد و این مرد که کلارک چی نام را دم ساخت . اری . معمه شما چنین زنی بود . می گذشت . می . این مغزین ، مغز خراست . یک روز من . ولی جدا خواهم شیکم بین ما و شما باشد . گفته بود : ((جرا بکار آزاد نبرد اخته و هم خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکند)) . من جواب دادم بودم ((بر ما به ندام)) خندیده گفت : ((من سرما می میدم و شما کم میکم)) .

د پگر هم . والله بیشتر از این ندیدم . آنچه میدانستم همین ها بود . شما این کلارک چی معمر را پیدا کنید . او حتماً میداند که ((خانم اسماعل)) در کجاست . شاید هنوز با هم زندگی میکنند . انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و آنها را می دیدم اما بعد از تقاعد دیگر نظر نداشتیم . آخر می شدیم خدا نگهدار . اگر پیدا اش استغفرالله سلام مرا هم برسانید . واقعاً نمکی های زیادی بمن کرده است به او بگوئید ممکن است . چه زنی بود چه زن خدا نگهدار محمود بی نر زدم

خبریه از روزنامه

((در اثر گرم شدن یکی از ورته ، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند))
((خانسی را که وارث ۲۰ میلیون لیره است خانواده اش جستجو میکنند))
از میران (۱) : بانزده نفر افراد خانواده یی که میراث هفتت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد ، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند ، در سر اسرترکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در حد در چهل تاج محل پنج سال عمر دارد ، بسو آمده اند . گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته ، توسط خانواده ده یک مامور محلی به فرزندی گرفته شده است . از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد .

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند ، نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیش از ۲۰ میلیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود . در جلسه خانوادگی بنظر اینکه گلی حاضر شده هم خود را بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تمسح گرفته شد تا در تمام جزایر و روزنامه ها این موضوع اعلان شود . ولی تاکنون نتیجه یی از این اعلان با دست نیامده است . بدینجهت افراد خانواده ، بانزده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برآمده اند . محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است ، در رهنباره اظهار داشته است :

هیچکدام اینها بمن تعلق ندارد . ممکن است جزء اشیای فراموش شده ، مسافرن در کشتی باشد . شما میدانید که اخیراً مردم بسیار سودایی گردیده ، هر چیز شان را در جیبی فراموش میکنند . حتی انهایی را که در میان سرویس ندان دارند . شان را از یاد برده اند دیده ام . و این کشتی بزرگ . اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند رویم انبار شود . این چه تعجبی دارد . تمیذ انم .

یکی از مسافران کشتی گفت :
- غیر ممکن است . زیرا کشتی جدید و این چهارمین ماموریت است . اگر بجای چهار بار چهارصد بار هم به سفر برود ، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت .
هر گاه می که بتول خانم به سفر اروپا میرفت محتویات یکس سفری . لباس تن و زیراتشرا نیست میکردم . موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشتم ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمسیر میکرد . یکی از بازرسان های گمرکی ، در بازگشت بتول خانم از یکی از سفرهای تنگی اروپا نظری به روق ثبت انگنده گفت :

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچیک از این چیزها با شما نبوده است . با بنجصد لیره به سفر رفتید . پس اینها را چگونه بدست آوردید ؟
انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم می بردم . یاد و دست نخست یقه بالابوش پوست خرمز و بعد یخن پیراهن خود را عقب زده ، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد :

- بگر حرمی دارید . خوب ، بدست آوردم . مگر اینها مال من نیست .
محمول گمرکی را برداخته آنچه را با خود آورده بود ، برد . منظوم ازین گفته ها اینست آقا ی . محمود بی ، که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود . منبع اسمعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم . یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت : ((اگر این زن اهل کشور ما باشد ، او را روی چشم خود میبرد ام و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید ، ما پنجاه هزار لیره معاش ما ها نه برای او تخصیص میدادیم)) .

امروز منبع بزرگ اسمعاری ماهیست . کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست . همی رفته هاشی (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد . اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا فرق میزنند . بخاطر اینکه اسمعاری آوردن هم اکنون در وطن کارگر ما در خارج کشوراند . زیاد نه ولی در ممالک بتول خانم اگر دود و دخانم دیگر میداشتم ، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر ، اسعار بکشور وارد میکردند .

یک چیز را میخواهم بشما بگویم : سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد ، باور نداهم . اگر چند تاخا نمی مثل بتول را انسان با خود به اروپا و آمریکا ببرد که سرمایه گذاری هم از خود نشان است و از او چیزی بصرف نمیرسد ، باعالمی ثروت میتواند به وطن برگردد . گذشته ازینجا بتول خانم به نسبت دیگرس قاجاقبران با ماد ست و دل باز بود . عزیزم ، مگر معاش برای ما کفایت میکند . وقتی با یی خانسی چون بتول در میان باشد . من معاش را چه میکم در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هر کسی و خاشاک نیست و علاوه اشکارا ماد چهار قطعه الرجال استم .

اه آقا ی من : اه گفته معمه شماست ها . اینک در کجاها بسر می برد نمیدانم مدتی طولانی او را ندیده ام . انشالله پیدا اش میکنید . انسرا د زیادی بد بین احسان او استند . جقدر اشخاص

میشد . این بلانها و فرمائنها تا انداره زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی صرف یک فرد .

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین ((رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق)) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما ، با در نظر داشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود . ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد ، ((آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مسوره ستالین بگذرد و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستیم رسیده کسی نمانم ؟ سواری با سر هست زیاد توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد ، به هیچوجه به معنی آن نیست که علل موجهه ایمن برایم هار امانا دیده بگیریم . تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی ، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم ، وضع قیود برعهده الیتهای دموکراتیک تخطی از قانونیست فعالیتهای مستبدانه و خود اختیاری ، جلو گیری از انسیفایف کارگران ، نا دیده گرفتن عوامل انسانی ، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتناع تالیات کلتوری ، ذهنی ، اخلاقی و مادی انسان ، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برابلم هار در دوران برستش شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست .

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می افتد تا به علت وریشه آنها بیبرسم . از رایسی ، مطالعه و انتقاد از برستش شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت ، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالیزم نیز ارتباط دان .

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانستند واقعاً منحنیت مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهبیری و مواظبت نماید . تمام قدرت رهبیری عالی در دست ستالین بود . اوست های قوماندان اهل سی قوای مسلح ، کمیسار خلق برای دفاع منشی . هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، رئیس شورای کمیسار های خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود .

این چنین تمرکز قدرت در دست یک تن نشانه هد نهانی ستروالیزم سوق و اداره و قومانده بود ولی سیستم نرمش و انعطاف پذیری را بلائی قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه ، کفایت نیز همانطور که حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه . علت آن ، تصمم ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در .

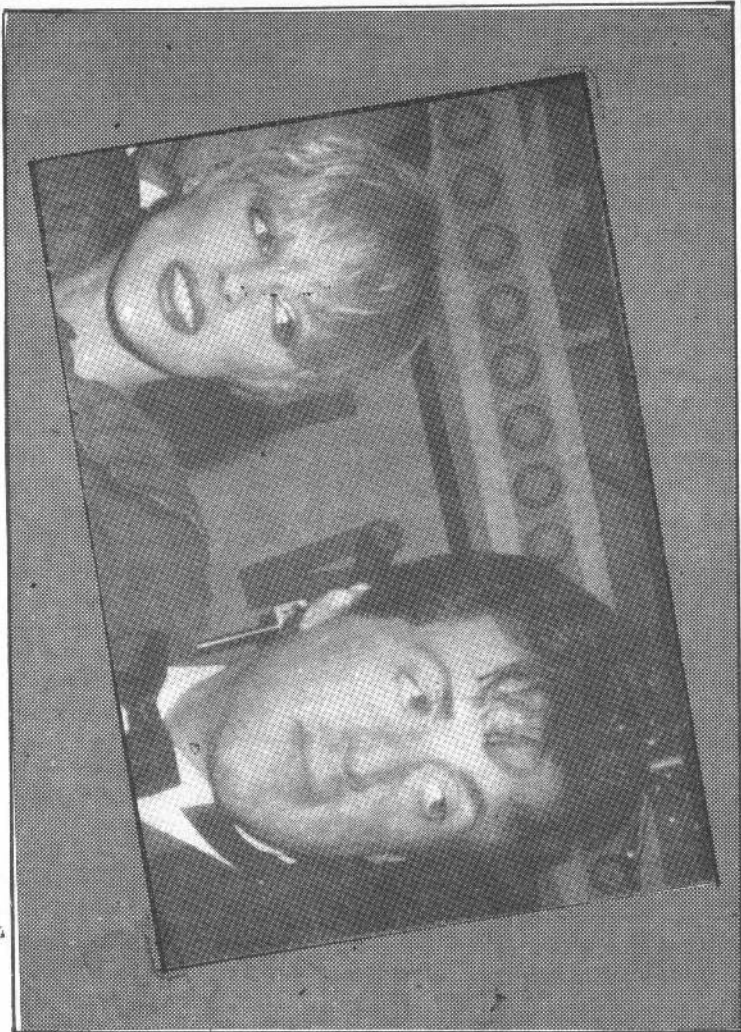
جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط ستروالیزم و نه شرایط مادی قشون مساعد بود . از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک دیمیانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا هیچ مطلوب بیار نیارود . همین حالت در مسورد جبهه کریمیه نیز صدق میشود . بعد ها قشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن براه کرج بنینسلا فرستاده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت . عملیات موافقانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید . قشون آلمان بعد ها قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقق از وستالیننگراد از قبل سازمان بدهند .

بعد ها با آغاز جنگ ستالیننگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانهای تاکتیکی و ستروالیزمکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات ، برداخت . اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

بازهم رامبو

رامبو کيست ۲

نامرسلو پيترستالون است که در ششم جولای ۱۹۴۶ زاده شده و از نیلم هالی که او در آن شرکت داشته می توان از فرست بلود (او ۲)، (کیرا) و (روکی ۱-۲-۴) نامبرد. علاقمند است او را بنام رامبو می شناسند. ۵۰۰۰ سال قبل برای زمین باران واج نمود و یکی از همکاران هایش در فیلم کیرا ربه زنی گرفت.



فلم هانیز جریان دارد. زجر دادن، اعمال زور و قتل با تمام شیوه های ممکن و ظریفانه آن روی پرده سینما به نمایش گذاشته میشود. قتل به تماشاچیان یک حادثه عادی و معمولی نشان داده شده و طوری وانمود میگردد که وقوع آن تاثیری را ایجاد نمیکند. در جهان قرب برای نمایش آزادی همین کافی است که انسان به نزد یکترین غرفه اخبار فروش مراجعه کرده، انواع گوناگون فلمهای خوفناک را در بدل پولی کرایه بگیرد که متجاوز از قیمت و قرص نان نباشد. در فلم های سینمایی پیشکش شده مردم همدیگر را با برمه های پرتی برمه میکنند و تشنه را به شیوه بی انجام میدهند که حتی حکایه آن خوش آیند نمی نماید.

این گونه فلم هارانه تنها جوانان بلکه کودکان نیز تماشا میکنند آیا این خود آزادی و خود کامگی مجاز واحد نباشی است یا خیر؟ آیا وضع محدودیتی بر اینگونه حوادث خطرناک اجتماعی ممکن است؟

این موضوع به نشریات شامگاهی تلویزیون نیز ارتباط میگیرد. دو

آزادی خود کامگی

ترجمه از: ملاسی

کمیته تلویزیونی پس از قتل های خانگیرنورد، از نمایش یک تعداد فلم هایی که نمایشگر اعمال زور و تشنه بود صرف نظر نمودند. ولی آن کمیته های تلویزیون این کارشان رانه برای همیشه بلکه برای مدتی کوتاهی در معرض اجرا قرار دادند و اخبار داشتند که نظر به خصالت اجتماعی انگلیسها صرف نظر عمیسی از این نوع فلم ها با ((آزادی خود کامگی)) در تضاد میباشد.

تا این نزدیکی هافلنم های نمایشگر اعمال زور و خشونت روی پرده تلویزیون به نمایش گذاشته نشد.

اما فلم سازان متدرجا با استفاده ازین ((آزادی)) از کنترل خارج شده به پیمانهای زیادی به ساختن فلم های نمایشگر خشونت و اعمال زور مبادرت میورزند.

چندی پیش روزنامه ((گاردین)) نسبت اینکه چاقو قوین جوانان - عمومیت زیادی پیدا کرده ابراز تشویش نموده بود.

در لندن فروشگاه های موجود است که در آنها برای هر فردی چاقو عرضه میشود. حتی بعضی مجلات اعلانات آنها را به چاپ میرساند. انواع چاقوهای ((دراز))، ((قاتکی)) و غیره تیپ رامبو خریدار زیادی دارد. نویسنده معتقد است که مایکل رایان محصول مستقیم آزادی خود کامگی بوده و بالاخره به ((تخریب بخاطر تخریب)) منجر خواهد شد.

در ماه اگست سال گذشته یک جوان انگلیسی بنام (مایکل رایان) باشند شهرکی (خانگیرنورد) در لباس رامبو درآمد.

او با دوستانش در رفتن گجه های دارای چاپ بزرگ خود را مسلح ساخته راهی دهکده کوچک و آرام میشود.

او در آنجا با تمثیل نقش قهرمان فلم ((اولین قطره خون)) ۱۶ نفر بی گناه را میکشد و ۱۲ دیگر را زخمی میسازد.

او مادر خود را بحیث نخستین قربانی خویش انتخاب نمود. و بعد - ابتدا به پشت سر او خون سردانه با گلوله فیر نمود و سپس خانه اش را به آتش کشید.

قربانی بعدی او را خانم جوان شوهرداری - تشکیل میداد که یکجا با اطفال خود در هوای آزاد به استراحت پرداخته بود، سرانجام رایان در عمارت مکتبی که زمانی در آن - درس خوانده بود خودکشی نمود.

مطبوعات و جراید ناگهیر اعتراف نمودند که همه این قتل ها به شیوه رامبو صورت گرفته است.

در نتیجه بررسی واضح شد که رایان به انسانی آرام و صلح جویو تبدیل گردیده بود ولی صرف به سلاح علاقمندی داشت.

این موضوع انگلیسی هارا نتان داد که او چگونه توانست اجازه -

«نباشتن این قدر سلاح زیاد را بدست آورد» - در انگلستان در زمینه قانونی وجود ندارد. عین موضوع در نمایش

راز یکشنبه

عشر نگه حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت میدهند حرمسرای امیرحیب الله خان است که شبستان ان را بروایتی ۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۲ اشع رخسار و بر توپیکران بن ارزوها و هوسهای بنیانگزارانرا روان می بخشیدند . بسیار ممکن است نزد مردم این بر سن پیدا شود که این همه ماهرویان چه وظایفی را در خدمت شاه انجام میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد بهجامانده زنده گی خصوصی شماری از شاهان روزگاران گذشته هندوستان، ایران و افغانستان گواه است که در محوطه چهار دیوار حرمسرای آنان زیبا رویان زیادی به صفت زنان رسمی و صورتی ویا بحیث کنیزکان گرد آوری شده به شاه لذت و فرحت و به حرمسرا شکوه و جلال می بخشیدند . البته انگیزه های داشتن فرزندان زیاد ، برقرار سازی بیوند های خویشاوندی با شاهان و شخصیت های سرشناس ، به اسارت افتادن زنان در جنگها و مسلط بودن سنت بردگی و سایر ایجابات زمانی و مکانی قلمرو حکمروایی شاهان در تمداد زنان داخل حرمسرا نقش تعیین کننده بی را ایفاء مینموده است . ارقامی که اسناد تاریخی درین مورد در اختیار میگذارد بیانگر است که شاهان هندي از نگاه شمار زیاد زنان نسبت به همقطاران خود در منطقه بسیار به پیش بوده اند . چنانچه یکی از راجه های ناشناخته هندی ۱۵۰۰ و محمد شاه هندی ۹۰۰ لعبت ماه طلعت و سنم اندام را در حرمسرای خویش جاداده بودند . فتح - علیشاه ، از سلاله قاجاری ایران ، با ۵۰۰ و تیمورشاه ، از سلسله سدوزایی افغانستان ، با ۳۰۰ مه پاره گل اندام گلستان حرمسرای خویش را رنگین و دل انگیز ساخته بودند . حرمسرای که هنوز گرد زیادی به روی اوزان تاریخ آن نه نشسته و شماری از مردم هنوز از داستان های شور انگیز بنیاد یابی آن - روایت می کنند و به وجود شمار

تابا مشاهده نوکریوالی یک شبه زنان در حضور سراج الملته والدین نوکریوالی زنان دیگر را در شبان دیگر قیاس بتوانند اصل برکه را در زیر بدقت ملاحظه فرمایند نوشته : شایسته وحدت

وظایف ، که بدست راقم افتاده است ، بعد از پشت نمونه خروار ، جهت روشن شدن زندگی پرده نشینان حرمسرای امیر خدمت خوانندگان گرانقدر مجله سبازون پیشکش میشود

جدول نخست جدول دوم جدول حضور اعلی حضرت سراج الملته والدین که در نوکریوانی باید که بر یک نفری مندوب جدول هم موافق هدایات حضور و دستور العملی ملایم بندهای معین بود جمال درستی خوبی تر بود و سهل انگار

جمله اول		جمله دوم	
سراج	نام	سراج	نام
سراج الحرم	سید زمان سراج الحرم	سراج الحرم	شاه زین الحرم
نگران	نگران	نگران	نگران
ملکت عقده الحرم	شیر رحمانه الحرم	آستان ورد الحرم	پریت شغل السرای
نفری مانحت		نفری مانحت	
ارغون	پری دونه الحرم	مبارک شاه الحرم	سید زین الحرم
شکره الحرم	صدقه الحرم	میرزا نعم الحرم	نیم حلیه الحرم
ملک عقده الحرم	نیکم	نیم حلیه الحرم	نیم حلیه الحرم

فدات معینه آسانی جدول دوم فوق در یک نوبت فکری زنده در تحت نظارت سر برهنگه و کارها و شایسته که در این تفصیل

شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت سراج و نفوس شکر	خدمت غسل خانم	خدمت است شوی	خدمت باغبری و خواب	کارخانه آسانی
نگران	نگران	نگران	نگران	نگران
آستان ورد الحرم	ملکت عقده الحرم	پریت شغل السرای	یزوره مایه السرای	شیر رحمانه الحرم
مانحت	مانحت	مانحت	مانحت	مانحت
سراج	سراج	سراج	سراج	سراج

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه و ازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهمز میجوشید - رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از سوا ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود - روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . و گه کار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشمه بر میگرفتند و یک خدا در رکشت می پرستیدند - و چهزه هاشان - هر یک دیگرس - شنا سوخو گرفته ، بسامه دوسته نیکخواه - و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری - و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی - میکند - از جاکنده میتم ، و همه چیز بامن کجا هستم ، خدایا ؟)

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گشتی نیمه جان ، گیسوانش را کندان به مشت در پیچیده و نگه داشته - نوح را آن برآمدگی سر میگفتند اندام که زندگی در آن شکوفه می بست و شلیم بود و دستش در آئین شهر - این باری عصمت خدا - و دانشمندی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : (نیازتن بود و خواست بول ، باهر کس که بود .)

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی - نوح را می از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطر بود ویم خشم خدا - و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود - از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت - و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده - همچنان سهمگین .

(ببریدی ؟)

(راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، وایتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت .)

و در آن فریاد آشوب غوغا ، ست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و ایکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزندان آدم و تنهائی که بر خود میزد برنت .

و اینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آور زندگی که - میوه درخت خدا - از آسب خدا پرستان گریختن میخواست - و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت - و در آن غریو طعمه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را بار میجستند و به چشم هم بازی نمودند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره - و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده - راحیل ، که پاکتر - سخن بخشی از او با خود میبرد - و تنه هاشان از جهان ، در روز از او بود و شیبانی و ترس نایکار او - و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، و دلی را - گم و پخشند - در آرامش خود فرو برد .

(راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیمن دست ها پیوستی که تو را از خود برید ، دختر !)

(چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکم به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد ! به کدام دست ؟ وجه ند مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا - راحیل - دختر گه کار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی - ومن جز خاک ندیدم و تیرگی خاک - و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم - و چنین شد که خدا در من غیرت برد - و دست خدا از آستینم بدر آمد - و قوت بازی او بود که به نشانه زد - و نشانه توبودی ، دینه ، ومن بودم و خدا بود - و شد آنچه شد ، دخترم - چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این کوفسندان کرگه ها برگزیده ؟ وجه خواهد رفت برای من کوفسندان ، تا پایان زمان ؟

(و ، رای بر من ! دور که خواهد بود ؟ دور که خواهد بود ، از خدا ومن ؟)

نوح را ، تا توان از ننگه ، پسران به سردست بردند از آنجا - و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت ، و چشمان مرد خدا را خیرگسی و خشنی میدید ، از آنچه دید ، بود - نوح ، تب گرفته و شورسته ، پس سرود و زهر لب بر زمین گذاشت - سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنایی گوش پسران ، و پسران میزدند ، از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بیم هلاک بود از آن ، و شهر ز پسران خواست شد

پسران نوح راه خانه بردند و روی مستند و دینه راه تیمار او گماشتند - و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب - نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشمش روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین - و سخن هادانست ، گفتنی ، با شفر که بر آورده دست او نبود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند - اما پسران دیواری بودند - اورا ، سنگین و ستبر ، رخنه ناپذیر - نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس - و دینه را بر او دل میساخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمرش سر شده است - و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد - بر بالینش می نشست و سخنش می شنید و به زبان تصدیق میکرد - اما در دل از خدا آموزش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

(روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من - وجه روشن برآیند روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست !)

(تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمشته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟

(خشمت مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو با من

مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

برخورد خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه "طویل‌المدت شوروی-آمریکاییست که دوباره نمونه‌های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طریقه در مطالعه اتوسفیر هره بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟
جواب یلی: اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیاریه سادگی توسط باد به ارتفاع بلند اینسوا نسو حرکت میکردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز زمین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب‌راد رانجام سپری خواهد کرد. بالونهایک برابلم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها ما را قادر خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کره‌های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما رایه خواهد کرد. بالونهایک میکرومتر اشعه‌گاما و اشعه اکس‌راد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره‌ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف ده روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسد؟
جواب: این یک سوال خیلیی مخلق است در حال حاضر نمشمنان ما یکجا با متخصصین حرکیایی مصروف کارند و این مساله را مورد مطالعه قرار میدهند.

سوال: وادی‌ها و ریا‌های مریخ حایز اهمیت بیشتری است. صخره‌های

سوال: چگونه مساله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟
با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم‌های راکتبرای انسان خطرناک خواهد بود در ریسر خواهد داشت.

سوال: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم‌های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه‌ها باید در یک مد از نزد یک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را - میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه‌ها مضمون است آنها را به زمین انتقال خواهند داد.

من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه‌ها را یک گروپ وزید به بین‌المللی مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟
جواب: من متیقن استم که عمده پرواز بین‌المللی خواهد بود.

ترجمه از مجله "سپوتنیک شوروی" شماره ۲، اکتبر سال ۱۹۸۸

کار به نهایت بر دی به همان که زندگیم دادی. (۱) هم ازین بشنویید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم از خاص: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

(۲) خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا. (۳) ننگم یاد ازشم خویش، که بند است آلودگی بود و بزرگترستم بر زندگی.

(۴) شنیده‌ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستش و مورد رشکاف دیوار. و هیچ دانسته‌ای که باز فردا موش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟ (۵) زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ماریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

(۶) زندگی از زمین برجوشید، به زبان‌های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیاتر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

(۷) شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را برآورد. (۸) ستم‌ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریشه در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

(۹) همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت. راه شدن تا بودن. بودن دور است، دور، نابیده. (۱۰) شهر با راضطراب میزیست. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به تنه دست به دعا بر میداشتند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روزگرمی بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده‌شان. و بر زمین با اشک و نفوس، اما پسر فراری، افسانه نوح با زمین گشتند و در راه او بازمی شناختند، نه در آن که فریاد میزدند در خانه در بیست که روزش تازه بر میداد، در آن خشمگین شکر دهند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز، به هزار چشم نگران پایان که دیر میرسد، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا میدید شان چشم برهم می نهاد و خاموش میماند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

(۱۱) نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورده‌لی و چهره خدا تیره باز خواهد نمود از تنگ اندیشی. (۱۲) و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره‌ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سب و چون خورشید سحرگاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فردا خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه برآمده بسود که آهسته گت:

(۱۳) مرگ چون خواب شب میاید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود (۱۴) و چشم برهم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!

سوال: چگونه مساله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟
با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم‌های راکتبرای انسان خطرناک خواهد بود در ریسر خواهد داشت.

سوال: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم‌های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه‌ها باید در یک مد از نزد یک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را - میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه‌ها مضمون است آنها را به زمین انتقال خواهند داد.

من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه‌ها را یک گروپ وزید به بین‌المللی مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟
جواب: من متیقن استم که عمده پرواز بین‌المللی خواهد بود.

ترجمه از مجله "سپوتنیک شوروی" شماره ۲، اکتبر سال ۱۹۸۸



رتم است! و برای مدت یک ساعت
نواخته میبندد که ترانسوی هانرا
ریکاره نموده اند.
- موسیقی نعلی انعامی
را چگونه ارزیابی می کنید؟

- حرف میگویم هنر وستان
که ه هنر روزانه اند باید
برای هنرمندان آنگاه هنرمند
مردمی سعی و تلاش نمایند
- این کتب که برآمده
نمود شما در هنگام اجزای

خان هایتان در سیزدهت هبر
تان چه سعی داشته اند
- سعی
- به هر صورت تا- یکماهه
شاهد سعی نعلی انعامی
شادمانی مردم بوده ام شما

استقبال مردم، تشویب مردم بوده
اگر لقب استاد را بر او اعطای
کرده اند همین مردم بوده
اگر هنر را و اوازه هنر را تا
در راه رسانده اند همین مردم
بوده و من هم هیچگاه از ایشان
هنر دست داشته خیر راضی
نموده ام.
- میخواستم نظرتان را در مورد
اینکه هنرمندان ما برای اجزای
پن بریزیم. ساعت در حاشی
خوشی هنرمندان ما قبول
گراف میطلبند بدان؟
- باینکه با هر هنرمند که من
همکاری نموده ام درخت محفل
از ۴۰ هزار انعامی کمتر نگرفته
اند اما کمتر از ایشان حامی
بوده اند که صرفاً در هزاران
را به نام حق الزحمه من
پیشانی باز ببرد از آن درحالیکه

افغان پنجگه طرایی

بقیه از (۲۷)
را در بین هنرمندان
اشتراک کننده در مسئولیت
کردیم.
- نوبت بعد بین طلبه
وزیر خلی چیست؟
- نوبت بعد اینست که در ضلع
(زیرم) اما در زیر خلی
حدید است بنام برکتی (که به

است در این باره چیزی گفته
نمیوانم ولی همین در ریاضت
که در سابق چه خواننده و
نوازنده هنر و برای آبرو
زحمت و سعی تلاشی زیاد می نمودند
اما حالا انقدر نیست.
- برای هنرمندان
که تازه کارانند چه گفتی
های- اریده؟

حضور این شرکت تان را چگونه
ارزیابی می کنید؟
- شرکت من در محافل شادمانی
مردم با هر هنرمندیکه بود صرف
این بوده که من نخواسته ام
هنر را از مردم پنهان بدانم
همیشه خواسته ام تا هنرمند
در خدمت مردم باشد و همین
خواست من بوده که زیاد تر
از دیگران در محافل خوشی

مردم شرکت نموده ام
- تا حایکه خبر شده ام شما
شاگردان از خان از کشور
هم تریه نموده اید؟ گفته
میوانید حقیقت دارد یا خیر؟

بقیه از صفحه (۲۱)
جاست که از بعد الله نعم میخواند
هند تا اخبار آن شب را بخواند
و او همینکه در تلویزیون ظاهر
میکرد همه نگرش کند بر او
محترم برگان نطق خوب تلویزیون
است خود در مورد این که چه
وجه تشابهی شاید بین آن
باشد اینطور از نظر می کند
- من نمیدانم چه وجه تشابه
دینی با محترم برگان دارم که
همه نگرش کند ما با هم کسدام
لبتی دارم تا جایی که متوجه
شده ام محترم برگان اخبار را
صادقانه بدون تمسوع و تحسوع
سازی میخواند و من هم میگویم
تا بدون خود سازی فقط اخبار
را بخوانم و شاید وجه تشابه
در همین باشد.
به اجازه تشابه نظر میکنم
شاید منظور از آن و او همین
شیوه خواندن باشد و با هم اگر
بدون دره بین نظر اندازی شود
شاید مساله چهره مطرح باشد.
- اینرا نمیدانم اما امانت کرده
ام به خاطر همین موضوع همیشه
وقتی به هم بر میخورم به یکدیگر
بگوشیم برادر.
خوب وقتی حرف از این مساله
به میان آمد با شما با محترم برگان
رقابت دارید؟ و با هم با کسی
دیگر امیدوارم صادقانه پاسخ
بگویم زیرا گفتان کردن این حرف که
با هیچ کس رقابت ندارم بسیار
طلبی جلوه نخواهد کرد چه آدمی
همواره با این حالت روانی دست
در گردن بزرگ بوده و است.
- گفته تشابه ما چه اگر آدم بگوید
با هیچ کس رقابت ندارد درست
و صادقانه گفته من هم نمیگویم که

با صدای خوب و بیان خوبتر

با کسی رقابت ندارم حتی با رقابت
سال که آموزشده و سازنده باشند
موانع اما در بخش نطق، خودم
نخواسته ام با کسی رقابت داشته
باشم چون مسلکی نیست اما
بعدها از بسیاری همکاران چیز
هایی می آموزم که شاید نتیجه همین
رقابت باشد مثلا وقتی تلفظی
را از زبان گوینده می شنوم اگر گویم
شیوه تلفظ نا آشنا باشد به فرهنگ
مراجعه می کنم اگر متوجه نشدم
که خودم تا آن وقت نادانم
خواندم کار خود را تصحیح می کنم
در ضمن میگویم برای آن دوستم
حالی که که اشتباهی در کلاس
بوده که در این بخش مهمی ترین
همکار من بکلاس است اما در
قسمت محترم برگان باید بگویم
که یک عمل ایشان راه رگر ترانسوی
منی کم و آن اینکه وقتی برای اولین
بار از طریق تلویزیون خبر خواندم
همینکه اخبار را بیان می نمودم
برای تلفظ آن در آن تلفظ از
جانب محترم برگان بود که به من
تبریک داد و دست تشویق
کرد و خود من هم زیاد احساس
رضایت و شادمانی میکرد از این
جای نداشت که در یکس با کسی
مانند (برگان) رقابتی نداشته
باشم.
اگر رقابت و رقابت با کسی بگویم
شماره های میان مردم برایشان
گنوده اید صدای حرفهایم
شمار نامه هایست که به مجله
سیاوری رسیده و در آن نامه ها
از خواسته اند تا با شما از طریق
مجله بیشتر معرفی گردند شما
رمز و مفید خود را در چه می دانید؟
- من نمیگویم که موفق چه تا حال
که کارتون العاده می انجام

باید که هستید بگوئید همین و
در همه جا خودتان خودتان باشید
- حرف شما درست من همواره
گویند که خودم خودم باشم
تا همین سان عمل کنم.
بیا بید حرفهایم در مورد
گویند که بگویم عقیده ندارم
مورد گویند که (این است
یا هنر) به حین یک نطق
چیز است؟
چون در مورد هنر بسیار دارم
سخن میگویم، بدین معنی که
هر چه را به این می توانم
خطاب کنم که به نظر گویند که
در افغانستان فن است تا هنر
- شما یک نطق خیر خوبان
هستید اما گاهی وقت هم نمر
خواندید؟
- در ابتدا برنامه های را
می خواندم که در آن هانم موجود
داشت یعنی شعر خوانده ام اما
مش که نتوانستم در دست بگیرم
کم چه شیوه شعر خواندم
دیگران فن داشت و از آنجا که
کسی نمیدانست که در آن هم
نخواستم دیگر شعر خوانم از آن
هم نترسیده بودم که برنامه های
شعری را بخوانم اما برای احتیاج
متخصص خودم بعد کتاب های
شعری را میخوانم.
آیا شما کتاب های شعری را
میخوانید یا کتاب های دیگری هم
بعد مطالعه می کنید؟ این

در مورد گفته تان حرفهای
بگوئید که برای خواننده محله
الی از دین نخواهد بود.
- تحلیلات ابتدایی را تقریباً
در گیاره شهر نوام بعد در ایسه
حییه کابل شامل شدم زمانی
که در گیاره شهر نوام بودم
های به نام مادر معلم تعلیم
میشد در حالی که هنوز من چهار
مکتب بودم برای اولین بار در روز
مادر ششم خواندم بعد
همینسان اما به پایت در روز
مادر مقاله ها و شعرهای میخوانم
ندم تا اینکه مکتب را تمام کردم
و درست سال ۱۳۶۳ محسن متف
سم بوهنسی طلب بودم که به
رادیو آمدم و به سال ۱۳۶۶
من فراردم به
- زند در مورد ذمیل؟
- پنج برادر و یک خواهر دارم
و تا هنوز من بزرگم است.
- منظره تان از محافل سودن
اینست که نه نامزد دارید و نه
همزی کرده اید؟
- بله همین خوراست.
- خوب امیدوارم همیشه همین
نوعی باقی بماند از شوخی که
بگویم در مورد عشق چه میگوید؟
- والله چه بگویم عشق وجود
دارد و این درست که عشق
چین انسانها بوده و است. اگر
در مورد خودم صادقانه بگویم
آن روزی که حکایت می کنند میگویند
تا حال احساس برام دست
نداده که نام عشق را روی آن
بگذارم ولی این درست است
که انسان حسن بیخشناسی دارد
در بر هر چه چیز زیبا است
میگردد که آن زیبایی را دوست دارد
بفرمایید.

از استعداد تا قهرمانی المپیا

بقیه از صفحه (۱۵)
خوب را مکتب دلچسپی توده ها
مردم و انتظام خوب آن یاد آور
می شوند.
در کشور آلمان در موزیک
تهران های وجود دارند که
در مسابقات سباز تکیاد کشور
خود که جایزه عالی را نصیب
شده اند ولی در المپیا جهانی
مدان هارایت ست آورده اند.
مثلاً کریستا لودینگ رتینور
گیرگانه زنی که در جهان ست ال
های المپیا زمستانی را در بخش
دوس سریع بر روی یخ و در المپیا
تابستانی در مسابقه با اسکی رانی
دست آورد.
درین حال اینطور نتیجه گیری
میشود که بدون نتایج مسابقات
قبل و بعد شدن در المپیا
به حوصله مدا و ایستادگی
استعداد انفرادی و گروهی می دهد
بعضی از استعدادها
از روی تعداد کشف میشوند.
مثلاً اگر افتخار قهرمان ۱۸۸۸ کریستین
اوتو در یکی از روزهای در نتیجه
اسرازیاد خواهر خوانده امر که
تعبیه آب بازی می خواهد بدون
نی وقت... طبعاً این استعداد
خاموشی بود.
به سبورت باید از زمان
تفویضات یاد کرد حتی برای
کسانی که بعد هاد مسابقات
قهرمانی اشتراک می ورزند.
سبورت باید به بعضی
از زنده می مبد گردن این
منحیت یک تکلیف در قانون اساسی
آلمان در موزیک است.

انتقاد یا

خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جانبداری سیاسی و موضع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاویون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و دعوت آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمیخواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشرات در مورد جوانان این اصل را در نظر نداشته است . صرف کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسم و ببینم که از این طریق مجله سپاویون چگونه تصویر روشنی یک نسا ، را ارائه می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرو رفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . ما نباید قصه گویی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تهدید میکند و چه چیزی آنها را کجک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج د هم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون ((نشرات ضد فرهنگی)) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاویون بی آنکه هدف تئوسر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف ((برك دانسر های کابل)) و یا ((مردم جکسن)) ، اگر سپاویون این واقعیت را که بفرغم بسیلری ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره اخلاق نسل جوان بزنند . تصادفی نبود که سپاویون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه ((از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید)) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از ((چیزی)) برای اهداف خود استفاده کنند . در این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که در باره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاویون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگوراد دست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشرات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخواهند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگریند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و

مانارسانی هاد رکارخوشن سرا بنهان نمیکم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشرات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد .

ما به نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشرات ما را در جهت کیمک به مردم خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقا بازاست اما سعی نه کند با پاره - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره مجله سپاویون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در مطبوعات و راد یو ، انتقاد های پیرامون نشرات سپاویون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشرات سپاویون را برای خواننده گان ((طورد یگر)) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاویون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشرات مجله سپاویون هنگامیکه به فهرست نشرات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جاییکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعاتی را به نمایش گذاشته است . موضع نشرات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

رینا عاشق د هرمنند ریود اما به او نرسید . زیبایی (رینا) دل های بسیاری را ربوده بود که در این شمار هنرمندان فلسی نیز شامل اند . که تقاضای ازدواج را با وی نمودند چون : جیتند ر - نتروگهن سینا ، انیل کیپور - رهند بریکور ، سنجیکارو . . . که وی همه را جواب رد داده است . بالاخره (رینا) در سال ۱۹۸۴ با محمد موسی خان بسریکی از سرمایه داران پاکستانی ازدواج کرد . در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه به پاکستان رفت . مردم چنچین سیندا اشتند که وی بعد از ازدواجش د رنفلها ظاهر نخواهند شد . ولی وی درین صحنه صحیحه اثر با روزنامه فلسی پاکستان به اثبات رساند که درنفلها حومه خواهد گرفت ولی کم .

ارسالی یانظری
خاتم شکلات

بقیه در صفحه ۸۹
(هرچند درباره ۲۰ میلیون صحبت میشود ولی اصل ارضیه خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده است . نظریه اطلاقه که اخیراً بدست آوردیم ، ازین ارضیه ۲۰ میلیون لیره ترکی نه ، بلکه ۲۰ میلیون اراست که بایین ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیره ترکی (سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ میگردد . ولی برای اینکه بتوانیم سهمیه خود را ازین مبلغ هتکت براریم ، نام استعمام (گلی) را باید اکتیم . حتما عمه بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام آورده اگهی ندارد ، در کدام گوشه بی باغقر و مسکنت ، زندگی میکند))

د سیاوون نورسوز می
عما هوس ، عما د حسن بناپیری
عما تن د زره تو به عما سوز می
عما گو ی
بی انصافه زمانی به کوم قصوره کومه گناه
تد د شیز کلو محصومه بی کری
خلاصه له سستی
د وار ه خبی بی نازنینی کسری ،
دوما تسی
زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مستی
شوی پی ری
د استاحال درد او د آب مسی
کری بی پیخوده
کله وام چه هیج نه وای پید ا
شوی پی ری
ستایشانی په زرهاو تازره
لبنتی
د ظالم انسان پهلان باندی
غوخیزی هرگری ،
یا که ره په خیل فضل او کرم دی
دی وطن کنی سیاوون نیاز زره
فوار ی د خوینی
شاعر ؛ د وکتور فخرالدین سیاوون

درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان خوفا - نند ، کان که به نامه نوشته اند . روزهای که مجله زیر چاپ میرفت صد ها نامه از دستان بهار رسید . است که در شماره آینده به آنها پاسخ خواهیم گفت .

ق . بهارک (از نامه مقبول شما - تشکر مطالب تا نامرد استفاد ه - فرامیدیم . شما باید فقط یک درخت رسم میکردید) حبیبه ثورا شماراد جمله همکاران د ایسی خود می پذیریم امید وارم بتوانید برای مجله خودتان خدمت نمایند (محمد سعید ازلیسه - انصاری (نظریات شما را در نظر میگیریم از محبت یان تشکر) وحید و بهبود (خط شما را خوانده نتوانستیم) ملالی همدرد ازلیسه جلالی (درباره هنرمندان پاکستانی خیال محمد هرگاه مواد یی بدست ما برسد نشر میکنیم) عتیق الله - محبت زاده و وحید الرحیم محبت - زاده (به جمع یاران سیاوون شما را خوش آمدید میگویم) محمد - شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم لیسه عالی حبیبیه (بگذارد که ارمان به دلتان نماند که ادرص - شمارا نشر کنیم . به سلامتان و علیک اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه تهیه میکند گوش او را کش میکنم) - بصورت حمت زری از زوازیسه را به بلخی (گورگورن تان که معنای نام تان مهور محبت است یانه . از همکاری تان ممنون د مورد شما - عری باید بیشتر کار کنید) حمید ا - لدین سریان محافظ (نامه شما رسید میتوانید با ما همکاری نمایند . از فرستاده هایتان استفاد می کنیم بلی برای کارتون های که کار خود شما باشد حق الزحمه میپردازیم) لطیفه یوسفزی معلم لیسه عاشقان و عارفان (نمیدانیم با چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد و د طفل را در انتخاب هنرمند سال پیدا کنیم) خمار ی بیسرا (از نامه شما انتخاب کردیم : عشق مثل مرگست همه چه سز را تغییر میدهند) حمیرا (غوث) از نامه شما : (خنده و خوشی باعث طول عمر میشود و اندوه مولد امراض مختلف است) گلشن بینوا (از نامه شما : (اصیلت گل به بوی انست نه به رنگ گل) منیره مسعود (خواهرگرامی از زده و ستا نشنید ماسمی می کم از مطالب دستان فقط چیزهای خوب را انتخاب و چاپ کنیم و در این ردیف هنر فرستاده خوب شما هم حتما چاپ میشود) شکره اندر (در یگر درخت نبود که رسم میکردید)

عابد و رابع بکشان
فارغ تحصیل کافذ بیج لیسه مریم

(تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از سیاوون علاقه ندارید اگر احیاناً با ظاهرا بیس مصالحه شود خبرنگار د یگر مجله این کار را نخواهد کرد) معروفه از کارته ۳ از همکار ی همیشگی شما تشکر . گوش زلمی را کش کردیم که پاسخ های خوب تر بدهند - حبیبه تننا (سیاوون را تکه تکه نکنید حوصله کنید سوالهای تان را پاسخ میدهم) عادل اختری (برای نابغه افغانی محترم صدیق مخترع کمک های لازم صورت خواهد گرفت) نفیسه رحیمی - همکار خوب نامه شما رسید سوالات تان را پاسخ میگویم) روزلا سیا من (از نامه تان انتخاب کردیم : استاد - از برنارد شایو رسیدند : استاد چه کتابی بیشترین نفع را بشما رسانیده . شادگفت : کتابچه حکیم)

ازین دستان نامه رسیده که از مطالب شان د صورت قابل نشر بودن استفاد ه میشود ولی از همکاری شان سپاسگزاریم : خسرو اتور ، مرضیه احسانند ، لیلها شمس ، محمد عارف تنها احمد جاوید پنجشیری ، وحید و وحید همانیک سیرا ازلیسه ، زغونوه احمد صفر حکیم زاده ، ق . بهارک باشند ، مکرویان سم ، غلام فاروق حبیبی افسر قوای مسلح ، سپد - معصوم ، شکیبا از سوان انشمار لیلها سعادت فارغ لیسه ، فرهاد بولتری از پوهنهی حقوق فرزانه ساحل ازلیسه ، مریم - لطیفه عموزی ، حکیمه از یانیه ، درانی ، راضیه زیارتند ، حمیده نوت ، لیلها احمد زری ، لطیفه رایسی نوزبه تنها .

راز چشمها

چشم های کوچک : نشانده فعالیت و زبری است .
چشم های گرد : د لیبیل تنبلی و کند د هنی و خوش گذرانی
چشم های بادامی : ملامت و خوش قلبی را میسراند .
چشم های سیاه : نور و جدیت و شجاعت را میسراند .
چشمان این متایل به قهوه می ؛ تخیل و خیال پردازی .
چشم سبز : صمیمیت و سادگی را نشان میدهد .
چشم میثی : دلیل عشق پاک ذکاوت و هوش و آرا د قاطع است .
چشم قهوه بی : نشان نجابت لطافت و همچنان اراده است .
ارسالی : شفیقه ازلی - نسوان انشمار

اصطلاحات محلی :
خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل خواب خزرگوشی - غفلت خیال یلو - طمع خام د ویا راد ریک کفش کردن - اصرار و مساجت درباره یک موضوع شیرینی - آدم بیگاره .
ریگه در کفش داشتن - مقصود نهانی .
شلم دزدی - گناهی که لذت تر اندک و کیش بسیار باشد .
دست بد هان محتاج وی بیضا - عت .
دست از جان نسته - دل بمرگ نهاده .
سنت بتاریکی - کجگاو ی زیرکانه .

مکتب عشق

در این مکتب د درس منظم وجود ندارد که یکی بعد د یگری میشود تا خواننده سرمنزل عشق راه می یابد .
نگاه - لیخند - سلام - کلام - وعده - دیدار - شنایی - روزنیاز - مهر و محبت - عشق ورزیدن .
ارسالی : ملالی نورین

گلهارادوست میدام

گل هارادوست میدام
زیرا مقبولی وجدانیت ترا در آن تماشا میکنم
بهارادوست میدام
زیرا د امواج نوریز گل های پسر طراوت آن چهره زیبائی تو امینم
بایبیزاد دوست میدام
زیرا د رسکوت و برگ های ریزان وزردش جدائی من تو را بیسازد میاورم
شب رادوست د ام
زیرا من بخا بر تو بیاد تو بخواب
میرم .
ارسالی مستوره ازهرات
عشق زن مانند سرماییه
یست که تا صد در صد نفع نکند انرا
بکسی نمی سپارد .
به عصمت وفت زن محبت
باید داشت و از خطاهای چشم
باید پوشید .
ارسالی : احسانند و معین

دروغ
دروغ میگفت . د یگری را دو - ست میداشت . بارها گفتم - دوستم داری ؟
گفت آری .
تا د یری خاموش بودم . ولی آخر حوصله ام سر آمد و گفتم راست بگو ترا خواهم بخشید .
آیدال به د یگری بستنی ؟
گفت نه .
فریاد زدم . بگو راستن را هر چه هست ترا خواهم بخشید و از گناهت هر چند سنگینتر باشد خواهم گذشت .
عاقبت با آرزوی فراوان بیستیم آمد و گفتم :
مرا ببخش . . . د یگری را - دوست د ام .
گفتم حال که تو سالها بمن دروغ میگفتی این بار هم من بتو دروغ گفتم : ترا هرگز نخواهم بخشید

ارسالی : محمد عارف تنها

اسباب خود بینی

چینی یکی از کثیران سلطان محمود غزنوی روزی در هنگام پاک کردن شیشه ها ، ایینه قد نمایی از دستش لغزیده بر زمین افتاد و شکست .
چینی که واقعا یک زن ظریف و ننگه سنج بود و اتفاقاً به شعر و شاعری هم دسترنی داشت با تا ترا هسی کسیده گفتم :
ازنه ، ایینه را چنین شکست . محمود که این ظرافت ایینه خوشحال شده بود شاعرانه پاسخ داد :
خوب شد اسباب خود بینسی شکست .

ارسالی : حسینا
مد است

سری لچ به باران بیرون شو که مد است
خصوصاً فصل زمستان که مد است
اگر سهواً چین را پوشی چیه ه یاران آسان بفرما که مد است
گر خواهی که نشکند خط پلوسن به استاد ه یا بی بخورتان کند است
ارسالی : بسیره قادری

مسیر پیلارگون



صحت طفل قانرا تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نژد یکترین دکانهای منزلتان و عطـور عمد و از ظاهر لمتد در کوچی مارکیت دستیاب نمایند .

فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس
مورد نیازتان استقاده نمایید
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل زینب نداری

فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی
و اشیا مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدرخ





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان
برگزار نمایند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**